



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الربما
علیهما صابا

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



خورشید
در حاشای ساوه

مصطفیٰ حسینی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خورشيد درخشان ساوه: زندگي نامه اسحاق بن موسي الكاظم (عليه السلام)

نويسنده:

مصطفي محسني

ناشر چاپي:

زائر - آستان مقدس حضرت معصومه عليها السلام

ناشر ديجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	خورشید درخشان ساوه: زندگی نامه اسحاق بن موسی الکاظم (علیه السلام)
۸	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۲	فهرست مطالب
۱۶	مقدمه آیت الله دکتر عابدی مدظله العالی
۲۰	بخش اول: زندگی نامه
۲۰	اشاره
۲۳	شناسنامه
۲۴	مقدمه
۲۵	علت و مراحل هجرت امامزادگان به ایران
۲۹	امامزاده اسحاق
۳۰	مادر اسحاق بن موسی بن جعفر علیهما السلام
۳۰	اشاره
۳۱	ام احمد امانتدار اسرار امامت
۳۳	مرقد مطهر ام احمد
۳۳	برادران امامزاده اسحاق
۳۵	زندگی نامه امامزاده اسحاق
۳۶	ملازمت امامزاده اسحاق با امام رضا علیه السلام در سفر مرو
۳۷	ازدواج اجباری اسحاق با دختر عموی مأمون عباسی
۳۹	امامزاده اسحاق و منصب امیرالحاجی
۴۲	خطبه خوانی به نام امام رضا علیه السلام
۴۲	شهادت امامزاده اسحاق
۴۸	محل دفن اسحاق بن موسی بن جعفر

۴۸ اشاره
۵۰ اثبات وجود آرامگاه مقدس سید اسحاق بن موسی بن جعفر علیه السلام در ساوه
۵۵ بقعه امامزاده اسحاق ساوه در کلام مرحوم فیض قمی
۵۵ اشاره
۵۸ محراب
۵۹ مرقد
۶۰ گنبد
۶۱ اولاد و فرزندان اسحاق
۶۱ اشاره
۶۳ محمد بن اسحاق
۶۳ حسین بن اسحاق
۶۴ شجاع الدین حسن بن حسین بن اسحاق بن موسی بن جعفر علیه السلام (آقام شهید)
۶۹ ابوعبدالله محمد معروف به النعمه
۷۲ علی بن اسحاق
۷۳ جعفر بن اسحاق
۷۳ عباس بن اسحاق
۷۴ اسماعیل بن اسحاق
۷۵ رقیه بنت اسحاق
۷۸ بخش دوم: احادیث
۷۸ اشاره
۸۲ ۱. حدیثی در پاداش توحید
۸۴ ۲. حدیثی در مظلومیت و حقانیت علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله
۸۷ ۳. حدیثی دیگر در مظلومیت و حقانیت علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله
۸۷ ۴. حدیثی در فضیلت امام علی علیه السلام
۸۹ ۵. حدیث تمسک به حضرت علی علیه السلام
۹۰ ۶. حدیثی در شهادت امام حسین علیه السلام

۷. حدیثی در اثبات امامت امام رضا علیه السلام ۹۳
۸. روایتی در اثبات امامت امام رضا علیه السلام و تکذیب مدعیین دروغین امامت ۹۵
۹. نعمت خدای متعال در برخی مجالس ۹۷
۱۰. بازخواست و پرسش در قیامت ۹۹
- اشاره ۹۹
۱. عمر ۹۹
۲. جوانی ۱۰۱
۳. مال ۱۰۲
۴. دوستی اهل بیت ۱۰۳
۱۱. حدیثی درباره مجالست با پرهیزگاران و دانشمندان ۱۰۵
۱۲. روایتی درباره حجامت ۱۰۶
۱۳. اهمیت تعلیم و تعلم علم ۱۰۷
۱۴. موجبات هلاکت ۱۱۰
- اشاره ۱۱۰
- حدیثی به نقل از الشریف النعمه ۱۱۲
- اشاره ۱۱۲
۱. حدیث اعمال ام داوود ۱۱۳
۲. خبر عجیب ابی الدنیا مغربی ۱۱۹
- کتابنامه ۱۲۷
- درباره مرکز ۱۳۶

خورشید درخشان ساوه: زندگی نامه اسحاق بن موسی الکاظم (علیه السلام)

مشخصات کتاب

سرشناسه: محسنی، مصطفی، 1355 -

عنوان و نام پدیدآور: خورشید درخشان ساوه: زندگی نامه اسحاق بن موسی الکاظم (ع)/ مولف مصطفی محسنی.

مشخصات نشر: قم: آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر، 1392.

مشخصات ظاهری: 127ص.

فروست: زائر؛ 454.

شابک: 40000 ریال: 8-350-180-964-978

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه: ص. [119]-127؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: امامزاده سید اسحاق (ساوه)

شناسه افزوده: آستانه مقدسه قم. انتشارات زائر

رده بندی کنگره: BP53/5 /الف 5 م 3 1392

رده بندی دیویی: 297/984

شماره کتابشناسی ملی: 3191983

ص: 1

اشاره

خورشید درخشان ساوه: زندگی نامه اسحاق بن موسی الکاظم (ع)

مؤلف مصطفی محسنی

ص: 3

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 4

فهرست مطالب

مقدمه آیت الله دکتر عابدی مدظله العالی 9

بخش اول: زندگی نامه

شناسنامه 16

مقدمه 17

علت و مراحل هجرت امامزادگان به ایران 18

امامزاده اسحاق 22

مادر اسحاق بن موسی بن جعفر علیهما السلام 23

ام احمد امانتدار اسرار امامت 24

مرقد مطهر ام احمد 26

برادران امامزاده اسحاق 26

ص: 5

ملازمت امامزاده اسحاق با امام رضا علیه السلام در سفر مرو 29

ازدواج اجباری اسحاق با دختر عموی مأمون عباسی 30

امامزاده اسحاق و منصب امیرالحاجی 32

خطبه خوانی به نام امام رضا علیه السلام 35

شهادت امامزاده اسحاق 35

محل دفن اسحاق بن موسی بن جعفر 41

اثبات وجود آرامگاه مقدس سید اسحاق بن موسی بن جعفر علیه السلام در ساوه 43

بقعه امامزاده اسحاق ساوه در کلام مرحوم فیض قمی 48

محراب 51

مرقد 52

گنبد 53

اولاد و فرزندان اسحاق 54

محمد بن اسحاق 56

حسین بن اسحاق 56

شجاع الدین حسن بن حسین بن اسحاق بن موسی بن جعفر علیه السلام 57

ابوعبدالله محمد معروف به النعمه 62

علی بن اسحاق 65

جعفر بن اسحاق 66

عباس بن اسحاق 66

اسماعیل بن اسحاق 67

رقیه بنت اسحاق 68

بخش دوم: احادیث

احادیث نقل شده از اسحاق بن موسی بن جعفر علیه السلام 74

1. حدیثی در پاداش توحید 75

2. حدیثی در مظلومیت و حقانیت علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله 77

3. حدیثی دیگر در مظلومیت و حقانیت علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله 80

4. حدیثی در فضیلت امام علی علیه السلام 80

5. حدیث تمسک به حضرت علی علیه السلام 82

6. حدیثی در شهادت امام حسین علیه السلام 83

7. حدیثی در اثبات امامت امام رضا علیه السلام 86

8. روایتی در اثبات امامت امام رضا علیه السلام و تکذیب مدعیین دروغین امامت 88

9. نعمت خدای متعال در برخی مجالس 90

10. بازخواست و پرسش در قیامت 92

1. عمر 92

2. جوانی 94

3. مال 95

ص: 7

4. دوستی اهل بیت 96

11. حدیثی درباره مجالست با پرهیزگاران و دانشمندان 98

12. روایتی درباره حجامت 99

13. اهمیت تعلیم و تعلم علم 100

14. موجبات هلاکت 103

حدیثی به نقل از الشریف النعمه 104

1. حدیث اعمال ام داوود 105

2. خبر عجیب ابی الدنیا مغربی 111

کتابنامه 119

ص:8

مقدمه آیت الله دکتر عابدی مدظله العالی

زیارت قبر اولیاء الهی، پیامبران، امامان معصوم، امام زادگان، علمای بزرگ، سادات، شهداء و بلکه عموم مؤمنان از اموری است که ریشه در فطرت انسانی داشته و عقل و شرع نیز بر آن تأکید دارند.

قران کریم وقتی داستان اصحاب کهف را بیان می کند می فرماید: «قال الذین غلبوا علی امرهم لنتخذن علیهم مسجدا» بر سر مزار اصحاب کهف مسجدی بنا کرده و در آنجا به عبادت خدای متعال پرداختند. از این آیه شریفه به خوبی استفاده می شود که رفتن سر قبر و بنا مسجد و عبادت در آن بر سر مزار بزرگان امری پسندیده و مورد ستایش شرع است، پیامبر خاتم صلوات الله علیه و آله مکرر به زیارت قبرستان بقیع تشریف می برده و بلکه به زیارت والده مکرمه خود حضرت آمنه رفته است.

فاطمه زهراء علیها السلام به زیارت قبر شهداء احد و زیارت قبر مطهر پدر بزرگوارش مداومت داشته است. بلکه این سیره دائمی حکماء و بزرگان علم است که مراکز علیم خود را در مکانی بنا می کنند که اوراق بزرگان دین در آنجا حضور دارد.

مدینه منوره، نجف اشرف، کربلائی معلی، مسجد کوفه، مشهد مقدس، قم مقدسه، و... به دلیل وجود قبر مطهر اولیاء الهی و بزرگان دین همیشه مهد علم و فقاهاست و دانش بوده است.

گذشته از آثار تربیتی و اخلاقی زیارت که در مسأله عبرت گرفتن و فریب نخوردن به دنیای گذرا، موقت دانستن عمر دنیایی و فناء و بی وفائی آن متجلی می شود، آثار مهم تری برای زیارت قبر وجود دارد که در تقویت باورهای دینی و اعتقادی چون باور به حیات اخروی و مشاهده سنت های الهی در عزت بخشیدن به مؤمنان و خوار و ذلیل کردن ظالمان متبلور می گردد، بلکه می توان ادعا کرد یکی از بهترین مراکز تحصیل علم و دانش، مقبره بزرگان دین است، و بقاع متبرکه را باید همانند مدرسه و دانشگاه و حوزه، مهد معرفت و بصیرت دانست.

آنچه امروزه در فضای کشور مرسوم شده که شهدای گمنام را در دانشگاه ها، پژوهشگاه ها و مؤسسات دانش بنیان دفن می نمایند از سنت های حسنه ای است که در تقویت و نشاط و شادابی روحیه علم و تحقیق و پژوهش استاد و دانشجو و طلبه تأثیر دارد.

بقاع متبرکه امامزادگان که در جای جای بلاد اسلامی و بویژه میهن اسلامیمان نورافشانی می کنند هرکدام پرچم و مشعلی پر فروغ از هدایت و معنویت هستند. ارتباط روحی و معنوی با صاحبان ارواح طیبه، ذکر خدا و اقامه نماز و دعا و عبادت الهی در آن حرم های مطهر و بلکه صرف حضور در آن مراکزی که مصداق عینی «فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر اسمه» هستند همراه با خیر و برکت مادی و معنوی و علم و اخلاق و آداب سیر و سلوک الی الله تعالی است.

یکی از این حرم های مطهر و منسوب به اولیاء الهی، بقعه و مضجع شریف امامزاده اسحاق ساوه است.

ابوالحسنین، امیر الحاج، امین المله و الدین فرزند باب الحوائج الی الله حضرت امام موسی کاظم علیه السلام، برادر ثامن الائمه علیهم السلام، یعنی جناب اسحاق بن

موسی بن جعفر علیه السلام است. وی از محدثان بزرگ شیعه و در علم و عمل و هدایت و ارشاد مردم از جایگاه بسی رفیع برخوردار است.

احتمالاً ایشان در کاروان حضرت معصومه علیها السلام به سوی ایران حضور داشته و بدست مأموران خلیفه سفاک عباسی مأمون، به شهادت رسیده است، و اینک حدود سیزده قرن است که مردم شریف ساوه، این سادات و اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله را چون دژ و نگینی که مائده آسمانی است، در انگشتر وجود خود و دیار دارالایمان آن منطقه حفظ کرد، و گرد آن حلقه زده، و با زیارت او تقرب الی الله می جویند، البته در مورد انتساب قطعی آن بقعه مبارکه به جناب اسحاق بن موسی بن جعفر علیه السلام یا نواده او اسحاق بن عباس بن اسحاق بن موسی سخنان فراوانی است که به برخی از آنها در کتاب حاضر اشاره شده است، اما به هر حال زیارت و حضور در این گونه اماکن به امید تفضل الهی و بهره مندی از ثواب و اجر اخروی بدون تردید ارزشمند و موجب بهره مندی از برکات معنوی خواهد بود.

مایه بسی خرسندی و مباهات است که عالم و فرهیخته گرامی جناب حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای مصطفی محسنی با قلمی وزین و عالمانه اثر حاضر را در معرفی این امامزاده پدید آورده و با تحقیق و پژوهش خود تلاشی مبارک را در این عرصه ارائه نموده است، امیدوارم مطالعه اثر حاضر سبب معرفت افزائی به زائران این بقعه مبارکه و بلکه عموم جامعه علمی و فرهنگی کشور باشد، بمنه و کرمه.

والسلام علی من اتبع الهدی

احمد عابدی

ربیع الاول ق

ص: 11

بخش اول: زندگی نامه

اشاره

ص: 13

این مبارک آستان از نسل پاک حیدر است

کز شرافت از همه اهل جهان بالاتر است

آستان سید اسحاق است اینجا کز ادب

ماه و خورشیدش غلام و مشتریش اختر است

زاده موسی بن جعفر علیه السلام هم برادر با رضا

شمع جمع اهل دین معصومه وی را خواهر است

از شکوه و جایگاهش شد ملقب بر امین

یا ملقب بر امیر و عالمی را سرور است

آنکه شد از ساوه نورش پرتو افکن در سما

آنکه در این سرزمین چون دُرّ ناب و گوهر است

بارگاه باصفایش ملجأ اهل یقین

روضه پرنور او خوشبوز عود و عنبر است

هر که با صدق و صفا رو آورد بر این مکان

حاجتش قطعاً روا از سوی حی داور است

نام: اسحاق

نام پدر: موسی الکاظم

نام مادر: ام احمد

لقب: امین یا امیر

کینه: [أبی الحسین \(1\)](#)

محل دفن: ساوه

نام فرزندان پسر: محمّد، و احمد، و موسی، و یحیی، و علی، و علی آخر،

و الحسن، و الحسین، و العباس، و القاسم، و اسماعیل

نام فرزند دختر: رقیه

ص: 16

1- (1) تحفه الأزهار، ضامن بن شدقم حسینی مدنی، ج 3، ص 392. این کتاب یکی از آثار ارزشمند در زمینه شناخت انساب علویان در سراسر جهان تا پایان سده یازدهم هجری است. مؤلف این اثر ضامن بن شدقم حسینی از دانشمندان و نسابه های بزرگ سده یازدهم هجری است. جلد نخست این اثر به نسب فرزندان امام حسن مجتبی علیه السلام اختصاص دارد. جلد دوم نیز دو بخش دارد که بخش نخست آن شامل نسب فرزندان امام حسین علیه السلام و بخش دوم شامل نسب فرزندان امام موسی بن جعفر علیه السلام است. گذشته از اینها، مؤلف به شرح رویدادهای گوناگونی پرداخته که در دوران های مختلف در زادگاه های متعدد سادات رخ داده است. مصحح این اثر، مقدمه و شجره نامه هایی را برای این اثر فراهم ساخته که در جلدی مستقل با نام «الروض المعطار فی تشجیر تحفه الازهار» گرد آورده است.

پس از دستور مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای مبنی بر تبدیل حرم امامزادگان به قطب فرهنگی، بخش اعزام مبلغ اوقاف و امور خیریه قم بر آن شد تا طرح آرامش بهاری را در جوار حرم امامزادگان کشور اجرا نماید. این طرح برای ایام نوروز پیش بینی شده بود تا در ایام تعطیلات به فعالیت های فرهنگی، تبلیغی نیز توجه شود. از این رو با بعضی از دوستان عازم استان فارس شدیم و به شهرستان فرشبند رفتیم. سپس در جوار امامزاده «آقام شهید» مشغول اجرای برنامه آرامش بهاری شدیم.

این امامزاده که در فاصله 40 کیلومتری از شهر فرشبند قرار دارد و با آنکه بیرون از شهر است، با استقبال انبوه زائران همراه بود؛ به طوری که چنین استقبالی آن هم با توجه به فاصله نسبتاً زیاد از شهر برای ما کم سابقه بود.

در زیارت نامه این امامزاده نوشته شده بود: «شجاع الدین حسن بن حسین بن اسحاق بن موسی بن جعفر علیه السلام».

پس از بازگشت به سراغ منابع تاریخی، حدیثی و انساب رفتم و درباره این امامزاده تحقیق کردم. در حین مطالعه، شخصیت اسحاق بن موسی بن جعفر علیه السلام (پدربزرگ آقام شهید) نیز برایم قابل توجه شد. چون بارها از کنار بارگاه ایشان گذشته بودم، ولی آنگونه که باید و شاید از جایگاه رفیع ایشان اطلاع نداشتم. اما اکنون پس از مطالعه کتاب های حدیث، رجال و انساب اطلاعاتی درباره این امامزاده والا مقام در اختیار خوانندگان گرامی قرار می دهم تا علاوه بر زیارت این سید بزرگوار، از زندگی نامه ایشان اطلاع داشته باشند و از طرفی با خواندن احادیثی که از ایشان نقل شده خود را هر چه بیشتر به اهل بیت عصمت و طهارت نزدیک کنند.

در حین مطالعه هر جا نامی از ساوه و نواحی منتسب به آن می دیدم نظرم را جلب می کرد به این امید که از این طریق به نکته جدیدی درباره این امامزاده برسم. در راستای تحقیق مشاهده کردم درباره ساوه و مزارات آن، مطالب زیادی است و نیاز به تحقیق دیگری دارد، لذا تصمیم گرفتم این کتاب، چند جلدی و سلسله وار به نام مزارات ساوه باشد. آنچه در این مجموعه از نظر خوانندگان محترم می گذرد، زندگی نامه اسحاق بن موسی بن جعفر است.

ان شاء الله همان طور که مقام معظم رهبری فرمودند این بارگاه به قطب فرهنگی شهر ساوه و روستاهای اطراف تبدیل شود و با تدبیر مسئولان شهر از این مهجوریت و غربت بیرون آید.

از آنجا که حضور امامزاده اسحاق را در ساوه نمی توان از هجرت سادات علوی به ایران استثنا کرد، لذا در ابتدای بحث علل هجرت این امامزادگان و نوادگان آنان به ایران تشریح می شود.

علت و مراحل هجرت امامزادگان به ایران

به سبب ظلم و ستم ساسانیان؛ از جمله وجود نظام طبقاتی که مردم را از آزادی های اولیه مثل خواندن و نوشتن باز می داشت و نیز مالیات سنگین، مردم ایران به دنبال روزنه ای برای برون رفت از این فشارهای سیاسی، مالی و اجتماعی بودند. کم کم ندای عدالت و برابری از حجاز به گوششان رسید و متوجه شدند پیامبری در حجاز مبعوث شده و همه ارزش های گم شده آنها را بشارت می دهد. این خبر به مرور زمان در جامعه ایرانی پیچید تا اینکه مسلمانان برای آزادی مردم مظلوم از دست ساسانیان به سوی ایران حرکت کردند، لذا ایرانیان به حمایت از حاکمان خود پرداختند و سرانجام ساسانیان در مقابل سپاه اسلام شکست خوردند و پا به فرار گذاشتند.

برخلاف تصور ایرانیان، فاتحان که غاصبان خلافت نیز بودند برخورد خوبی با ایرانیان نداشتند، بلکه به آنان به صورت شهروند درجه دو نگاه می کردند؛ به طوری که خلیفه دوم، شرافت عرب بر غیر عرب را ترویج می کرد. این رویه در زمان خلیفه سوم نیز ادامه داشت تا جایی که حتی بعضی از اعراب را بر بعضی دیگر ترجیح می داد.

مسلمانان در مقابل نابرابری هایی که خلیفه سوم ایجاد کرده بود به پا خاستند و پس از کشته شدن خلیفه، به سراغ وصی واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی حضرت علی علیه السلام رفتند.

رویه حضرت علی علیه السلام همان شیوه قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله بود، لذا با دیدن اسلام واقعی در مکتب علی علیه السلام از همان آغاز علاقه فراوانی به حضرت علی علیه السلام نشان دادند. این علاقه در دل و جان آنان رسوخ کرد و محبت به حضرت علی علیه السلام به اولاد و نسل ایشان نیز انتقال یافت، به گونه ای که تاکنون این افتخار نصیب ایرانیان است.

با توجه به این علاقه و بعد از شهادت جانگداز امام حسین علیه السلام اولین قیام در دفاع از مظلومیت ایشان در سیستان ایران رخ داد که متأسفانه در هیچ جایی به آن پرداخته نمی شود. مؤید این علاقه حضور وسیع ایرانیان در قیام مختار بود. او با شعار یالثارت الحسین و به هدف خونخواهی از قاتلان امام حسین علیه السلام توانسته بود ایرانیان را در سطح وسیعی جذب خود نماید.

اولین امامزاده ای که به ایران آمد یحیی بن زید بن علی بن الحسین علیهم السلام بود. ایشان بعد از شهادت پدرش زید بن علی علیه السلام از دست امویان گریخت و به خراسان آمد و با استفاده از محبوبیتی که داشت توانست قیام دیگری را علیه بنی امیه پایه ریزی کند و در این راه به شهادت رسید.

علاقه ایرانیان به اهل بیت باعث شد که در سال شهادت یحیی در خراسان بیشتر نام ها یحیی باشد و حلقه های زنجیری که با آن یحیی را بسته بودند به قیمت زیادی برای تبرک و ساخت انگشتر خریداری شود.

عامل دیگر ورود سادات به ایران حضور اشعریون در قم بود و همین امر باعث شد قم مرکز تشیع شود. از این رو حضرت فاطمه معصومه علیها السلام از ساوه به قم بار سفر بستند و روزهای آخر عمر را در این شهر مقدس سپری نمودند.

محبت ایرانیان به امام علی علیه السلام و خاندان پاکش سبب شد تا ابومسلم خراسانی بر امواج خروشان این محبت سوار شود و آن را در خدمت خود گیرد و با بیان مظلومیت حضرت علی، امام حسین و دیگر اهل بیت دودمان منحوس اموی را براندازد؛ اگر چه خود ابومسلم به قضاوت تاریخ عملکرد خوبی نداشت و از این اهرم به نفع خود و در نهایت عباسیان استفاده نمود.

از طرفی عباسیان که با نام اهل بیت بر سرکار آمده و با استفاده از احساسات پاک ایرانیان توانسته بودند امویان را از بین ببرند، بدتر از امویان عمل کردند و آنچنان بر اولاد علی سخت گرفتند که قلم از بیان ظلم های آنان شرم دارد.

در روایات شیعه از قول حمید بن قحطبه آمده است که گفت: اوقاتی که هارون الرشید در طوس بود نیمه شبی به دنبال من فرستاد و من حاضر شدم، گفت اطاعتت از امیرالمؤمنین چگونه است تا اینکه در مرتبه سوم گفتم به جان و مال و اولاد و دین. آن معلون خنده کرد و در همان نیمه شب امر کرد که شصت نفر از ذریه فاطمه علیها السلام و حضرت علی علیه السلام را به قتل رسانیدم (1) و بسیاری از امامزادگان محترم را میان دیوار به گچ و آجر گرفتند.

ص: 20

در عیون الاخبار آمده: «چون منصور دوانیقی بغداد را بنا نمود سادات را طلب می کرد و به هر یک که می رسید او را در جوف دیوار می گذاشت.» (1)

به علت ظلم زیاد عباسیان با خاندان اهل بیت علیهم السلام بسیاری از امامزادگان محترم ترک وطن نمودند و پنهان شدند و بدین گونه در غربت رحلت کردند یا به شهادت رسیدند. به همین علت فرزندان علی علیه السلام پس از قیام هایی که در عراق و حجاز اتفاق می افتاد و منجر به شکست می شد به ایران می آمدند و اینجا را پایگاه خود قرار می دادند. اولین کسی که از اولاد علی علیه السلام در زمان عباسیان به نواحی شمال ایران آمد یحیی بن عبدالله بن حسن مثنی بن امام حسن مجتبی علیه السلام برادر محمد نفس زکیه بود.

شاید عامل اصلی حضور سادات و امام زاده ها در ایران حضور و دفن حضرت امام رضا علیه السلام در ایران بود. از طرفی اصل حضور ایشان نشان از علاقه ایرانیان به خاندان اهل بیت بود؛ چرا که مأمون برای جذب ایرانیان در دفاع از خود از اهرم اهل بیت و دوستی ایرانیان نسبت به این خاندان استفاده نمود و با دعوت اجباری امام رضا علیه السلام به ایران، ریاکارانه خود را محب اهل بیت معرفی کرد.

در زمان حیات امام رضا علیه السلام عده زیادی از امامزادگان برای زیارت امام خود به ایران سفر کردند که در رأس آنان می توان از حضرت معصومه علیها السلام، شاه چراغ و امامزاده اسحاق نام برد.

پس از شهادت امام رضا علیه السلام ساداتی که در ایران به سر می بردند به دست عمال مأمون عباسی به شهادت رسیدند، گرچه این امر نیز مانع سفر امامزادگان به ایران نشد، بلکه آنان برای زیارت امام رضا علیه السلام و دور بودن از مرکز خلافت عباسیان به ایران سفر می کردند. آنان حتی در برهه ای از تاریخ توانستند در

ص: 21

نواحی شمال ایران که معروف به دیلم بود حکومت تشکیل دهند. حضور این امامزادگان و حکومت آنان در شمال ایران کم کم باعث ظهور آل بویه از شمال ایران شد. آل بویه بعد از تصرف تمام نواحی ایران به بغداد رفته، حکومت عباسیان را در اختیار خود گرفتند؛ به طوری که خلیفه عباسی بدون اجازه آل بویه نمی توانست کاری بکند. آل بویه مذهب اثنی عشری داشتند، لذا به تبلیغ شعار تشیع مثل جشن عید غدیر و مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام حتی در مرکز خلافت، یعنی بغداد پرداختند. آنان به امامزادگان و سادات احترام زیادی می گذاشتند. این امامزادگان در هر یک از شهرهای ایران یک نقیب (بزرگ) داشتند که مورد احترام آل بویه و حتی خلیفه عباسی بودند. بسیاری از امامزادگان و سادات در این ایام به نواحی مختلف ایران سفر کرده، به ترویج مذهب اهل بیت پرداختند.

آنچه گفتیم دلایل اصلی حضور امامزادگان و سادات در ایران بود. از این میان حضور امامزاده اسحاق بن موسی بن جعفر علیهم السلام در ایران به قصد دیدار از برادر بزرگوارشان امام رضا علیه السلام بود، گرچه اجل به ایشان مهلت نداد و نتوانستند به محضر برادر بزرگوارشان مشرف شوند و برای همیشه در شهر ساوه ملجأ و مأمن مؤمنین این شهر و اطراف آن شدند.

امامزاده اسحاق

یکی از فرزندان موسی بن جعفر علیه السلام اسحاق نام داشت. ایشان سیدی جلیل القدر بودند و در طول حیات پدر بزرگوارشان ملازم پدر و هنگام زندانی شدن موسی بن جعفر علیه السلام و بعد از شهادت ایشان نیز در خدمت برادر بزرگوارشان حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام بودند. گزارش های تاریخی از ارتباط تنگاتنگ این امامزاده با برادرش امام رضا علیه السلام خبر می دهد.

بعضی لقب ایشان را «امیر» و برخی دیگر ایشان را ملقب به «امین»⁽¹⁾ دانسته اند که به هر حال، گویای مراتب فضل و کمال آن بزرگوار است.

رجال شناسان ایشان را از اصحاب امام رضا علیه السلام می شناسند؛ از جمله شیخ طوسی در معرفی اصحاب امام رضا علیه السلام از ایشان نیز نام برده است.⁽²⁾

امامزاده اسحاق در خاندانی که سرچشمه علم و تقوا و فضایل اخلاقی بود، پرورش یافت. پس از آنکه پدر بزرگوارشان به شهادت رسید، فرزند بزرگوار آن امام، یعنی حضرت رضا علیه السلام عهده دار امر تعلیم و تربیت خواهران و برادران خود شد و مخارج آنان را نیز بر عهده گرفت. در اثر توجهات زیاد آن حضرت، هر یک از فرزندان امام کاظم علیه السلام به مقامی والا دست یافتند و زبانزد همگان گشتند.

ابن صباغ مالکی در این باره می گوید: «هر یک از فرزندان ابی الحسن موسی معروف به کاظم، فضیلتی مشهور دارند.»⁽³⁾

مادر اسحاق بن موسی بن جعفر علیهما السلام

اشاره

در ذکر نام مادر ایشان اختلاف است. بعضی منابع، مادر ایشان را «ام ولد»؛ یعنی کنیزی که صاحب فرزند شده، می دانند.⁽⁴⁾ در انساب مجدی نیز آمده است: «مادر اسحاق بن کاظم علیه السلام امّ ولدی بوده است.»

ص: 23

1- (1) علامه مجلسی، بحار الانوار، ج 48، ص 288.

2- (2) شیخ طوسی، رجال، ص 352؛ طبرسی، الاحتجاج، ج 1، ص 190 (پاورقی). اسحاق بن موسی: عده الشیخ فی أصحاب الإمام الرضا علیه السلام و کان یلقب بالأمین کما فی عمده الطالب.

3- (3) الفصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ص 257.

4- (4) بحار الانوار، همان.

در بعضی از منابع، روایتی از طریق اسحاق بن موسی بن جعفر نقل شده که ایشان این روایت را از مادرشان نقل کرده اند و از مادر خود به نام «ام احمد» یاد می کنند(1) و می دانیم که ام احمد، همان مادر احمد بن موسی معروف به شاه چراغ است.

با توجه به این حدیث معلوم می شود مادر اسحاق همان ام احمد، یعنی مادر احمد بن موسی (شاه چراغ) می باشد. پس جناب اسحاق با حضرت شاه چراغ برادر اعیانی (پدری، مادری) بوده اند.

ام احمد علاوه بر حضرت شاه چراغ و جناب اسحاق، فرزندان دیگری نیز از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام داشته اند.(2) در مورد این بانوی گرامی آورده اند که ایشان داناترین، پرهیزگارترین و گرامی ترین زنان نزد موسی بن جعفر علیه السلام بودند.(3)

ام احمد امانتدار اسرار امامت

اعتماد و علاقه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به این بانوی بزرگوار تا جایی بوده که آن حضرت قبل از سفر اجباری به بغداد، اسرار امامت را به ام احمد می سپارند. اینکه بانویی امانت دار اسرار امامت باشد، خبر از عظمت و ظرفیت

ص: 24

-
- 1- (1) الفصول المهمه فی اصول الائمه (تکمله الوسائل)، ج 3، ص 163؛ طب الأئمه ص 58؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج 13، ص 81؛ منتهی الآمال فی تواریخ النبی و الآل، ج 3، ص 1579 (به نقل از طب الأئمه، ص 58).
 - 2- (2) تحفه الازهار و زلال الانوار، ضامن بن شدقم الحسینی المدنی، ج 2، ص 123.
 - 3- (3) مرآه العقول، محمدباقر مجلسی، ج 3، ص 368.

بالای این بانوی عظیم الشان می دهد و بدیهی است که از دامن این بانو فرزندان تریب شوند که یار و یاور امام عصر خود باشند.

هنگامی که حضرت موسی بن جعفر این اسرار را به ایشان می سپارند به ایشان می فرمایند: «هرکس از فرزندانم این ودیعه را از شما درخواست کرد، یعنی من شهید شده ام و ایشان امام بعد از من است»⁽¹⁾.

روزی امام رضا علیه السلام به ام احمد فرمود:

ودیعه ای که پدر بزرگوارم به شما سپرده تسلیم نما. ام احمد چون این سخن را شنید شروع به نوحه و زاری کرد و از سینه پردرد، آه سرد برآورد و گریبان صبر را چاک زد، به دست اضطراب روی طاقت خراشید و فریاد برآورد که: و الله مونس دل دردمندان و انیس جان مستمندان (موسی بن جعفر علیه السلام) دارفانی را وداع گفته است. امام رضا علیه السلام ایشان را تسلی دادند و از زاری و بی قراری منع نمودند، و به ایشان تأکید کردند که این راز را افشا مکن و این آتش حسرت را در سینه پنهان دار، چرا که خبر به والی مدینه می رسد و می گوید که ایشان داعیه امامت دارند، و از علم غیب خبر می دهند، و آنچه با پدر بزرگوار ما کردند با ما نیز همان کنند.

پس آنچه از اسرار امامت که موسی بن جعفر به امانت سپرده بود، با چهار هزار دینار تسلیم آن حضرت نمود و گفت: روزی که آن گل بوستان نبوت و امامت (موسی بن جعفر علیهما السلام) مرا وداع می فرمود، این امانت ها رابه من سپرد، و تأکید فراوان نمود که کسی را بر این امر

ص: 25

1- (1) محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج 1، ص 316؛ زندگانی حضرت امام موسی کاظم علیه السلام (ترجمه جلد 48 بحار الانوار)، ص 226.

مطلع نسازی. هر یک از فرزندانم که نزد تو آیند، اینها را به او سپار و بدانکه من به سعادت شهادت فایز گردیده ام و آن فرزند، امام زمان و جانشین من خواهد بود.

راوی می گوید: بعد از چند روز، خبر شهادت آن امام همام در مدینه منتشر گردید و معلوم گردید شهادت امام کاظم علیه السلام در همان شبی واقع شده که حضرت امام رضا علیه السلام به تأیید الهی از مدینه به بغداد رفته بودند و به تجهیز و تکفین پدر بزرگوار خویش مشغول گردیده و به آن سبب به خانه نیامده بودند. آنگاه حضرت امام رضا علیه السلام و اهل بیت عصمت به مراسم ماتم آن حضرت اقدام نمودند، و اشراف و اعیان مدینه این خانواده را تسلی دادند⁽¹⁾.

مرقد مطهر ام احمد

بقعه ای منسوب به ام احمد در خیابان فرهنگ شیراز، کوچه مسجد باقرآباد قرار دارد که بعضی آن را مرقد ام احمد، مادر حضرت شاه چراغ و جناب اسحاق می دانند.

برادران امامزاده اسحاق

در کتاب های انساب، فرزندان زیادی برای موسی بن جعفر علیه السلام ذکر کرده اند که در رأس آنان امام رضا علیه السلام است. دیگر برادران عبارتند از: سلیمان،

ص: 26

1- (1) اصول کافی، ج 1، ص 381؛ جلاء العیون، ص 911؛ الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 372؛ بحرانی؛ دلائل الحجج علی البشر، ج 7، ص 34.

عبدالرحمن، الفضل، احمد، عقيل، قاسم، يحيى، داود، حسين، هارون، ابراهيم، اسماعيل، حسن، محمد، زيد، حمزه، عبدالله، عباس، عبدالله و جعفر. (1)

چون ذکر زندگى نامه ديگر برادران امامزاده اسحاق، سخن را به درازا خواهد كشاند، از باب تبرک و تيمن به گوشه اى از مقام و فضيلت برادر اعيانى ايشان، يعنى حضرت شاه چراغ مى پردازيم.

درباره حضرت احمد بن موسى ملقب به شاه چراغ آورده اند که وقتی خبر شهادت موسى بن جعفر عليه السلام در مدينه منتشر شد، اهالى مدينه به در خانه ام احمد آمدند و حضرت شاه چراغ با آنها به طرف مسجد رفت و چون خيلى باجلالت و عابد و پارسا و با فضيلت بود و کراماتى نيز داشت مردم خيال کردند او خليفه و جانشين امام کاظم عليه السلام است، پس با او به عنوان امام بيعت کردند و حضرت شاه چراغ نيز از آنها بيعت گرفت، سپس بر فراز منبر رفت و خطبه اى در نهايت بلاغت و فصاحت ایراد کرد و آنگاه گفت: اى مردم! همان طور که اکنون همه شما با من بيعت کرديد و بيعت من به گردن شماست، من نيز با برادرم على بن موسى الرضا بيعت کرده ام؛ بدانيد او امام و خليفه پيغمبر است و بعد از پدرم ولى الله است، پس اطاعتش بر من و شما از جانب خدا و پيغمبر واجب است و هر دستورى به ما بدهد از ايشان پيروي مى کنيم.

تمام حاضرین گفتار او را با جان و دل پذيرفتند و از مسجد خارج شدند در حالى که پيش روى آنها احمد بن موسى بود به در خانه حضرت رضا عليه السلام آمدند و با على بن موسى الرضا عليه السلام تجديد بيعت کردند. حضرت رضا عليه السلام برای احمد دعا کرد و او پيوسته ملازم خدمت برادر بود. (2)

ص: 27

1- (1) المجدى فى أنساب الطالبين، ص 299.

2- (2) زندگانی حضرت امام موسى کاظم عليه السلام (ترجمه جلد 48 بحار الانوار)، ص 276.

دوران زندگی امامزاده اسحاق دوران پر فراز و نشیبی است. در این دوران امامان معصوم به جهت فشارهای زیاد عباسیان، مجبور به تقیه و پنهان کاری بودند و این مسئله باعث می شد امر امامت برای بسیاری از دوست داران اهل بیت مخفی باشد. بعضی دیگر نیز که به امر امامت واقف بودند در پیدا کردن مصداق آن، تحت تأثیر احساسات اجتماعی و موارد دیگر قرار می گرفتند و از شناسایی امام زمان خود باز می ماندند. حتی در بین خاندان اهل بیت نیز گاهی بعضی به علت ندانستن مسئله امامت و بعضی به دلیل جاه طلبی ادعای امامت می کردند و عده ای را دور خود جمع نموده، به فعالیت های مختلف روی می آوردند. ولی امامزاده اسحاق، همواره با بصیرت تمام پیرو امام موسی کاظم علیه السلام و بعد از ایشان پیرو برادر بزرگوار خود علی بن موسی الرضا علیه السلام بود. این مطلب از احادیثی که محدثان شیعه از سید اسحاق نقل کرده اند به وضوح دیده می شود.

برای نمونه دو قیام از جانب سایر امامزادگان نقل می کنیم که در زمان این سید بزرگوار انجام شده است.

1. قیام زید بن موسی بن جعفر علیه السلام برادر سید اسحاق معروف به «زیدالنار» که امام رضا علیه السلام از کار وی تبری جست.
 2. قیام محمد بن جعفر الصادق علیه السلام عموی سید اسحاق که باز امام رضا علیه السلام عدم رضایتشان را از این قیام اعلام کرده بودند.
- در این باره اتفاقاً از اسحاق بن موسی بن جعفر حدیثی نقل شده که در بخش احادیث به آن خواهیم پرداخت. این حدیث به خوبی از ارتباط نزدیک جناب اسحاق با برادرش امام رضا علیه السلام حکایت دارد.

از طرفی چون این قیام ها از طرف فرزندان امام اداره می شد بسیاری از شیعیان و حتی سادات جذب این قیام ها می شدند، ولی شیعیان واقعی با بصیرت تمام گوش به فرمان امام زمانشان بودند و زیر پرچم این قیام ها نمی رفتند. سید اسحاق از جمله امام زادگانی بوده که نه تنها در برابر امام رضا علیه السلام ادعایی نداشت، بلکه ملازم برادر بود و در نفی قیام های علوی که در مسیر امام رضا علیه السلام نبود، افشاگری می نمود. حدیثی که در نفی قیام عمویش محمد بن جعفر الصادق علیه السلام نقل شده از آن جمله است. از این روایت و امثال آن به وضوح اثبات می شود که ایشان در مسیر خط راستین امامت و رهبری بوده اند و به امامت امام رضا علیه السلام اعتقاد داشته و خود را ملزم به حمایت از حضرت ثامن الحجج علیه السلام می دانسته اند.

ملازمت امامزاده اسحاق با امام رضا علیه السلام در سفر مرو

بنا بر گزارش های تاریخی، علاوه بر آنکه ایشان از اصحاب امام رضا علیه السلام شمرده می شوند و اعتقادی راسخ به امامت حضرت رضا علیه السلام داشتند، ملازم آن حضرت در سفر مرو نیز بوده اند. با توجه به این مطلب می توان گفت که رابطه این دو برادر بسیار به هم نزدیک بوده است و در بین فرزندان موسی بن جعفر علیه السلام در این امر شاخص بوده اند.

از سوی دیگر اگر به مسئله ولایت عهدی امام رضا علیه السلام بنگریم و صفحات تاریخ این جریان را ورق بزنیم می بینیم که اسحاق بن موسی بن جعفر جایگاه ویژه ای داشته، به طوری که این جایگاه بر مأمون عباسی نیز پوشیده نبوده است. لذا مأمون برای اینکه ارادت خود را به امام رضا علیه السلام نشان دهد دختر عموی خود را به عقد برادر امام رضا علیه السلام یعنی اسحاق در آورد و ایشان را در آن سال، امیر الحاج نمود که به شرح آن می پردازیم.

مرکز خلافت عباسیان بغداد بود، ولی مأمون که در خراسان بود پس از کشتن برادرش امین عباسی نمی توانست مرکز خلافت را به بغداد منتقل کند، چون امین هم از طرف پدری و هم از طرف مادری عباسی بود، ولی مادر مأمون کنیز بود و عباسیان مخصوصاً پس از کشته شدن امین، کینه زیادی از مأمون داشتند. از این رو مأمون تصمیم گرفت در خراسان بماند، ولی برای آنکه بتواند پشتوانه ای برای خلافتش در ایران داشته باشد باید به شخصی متوسل می شد که جایگاه رفیعی در بین مردم ایران داشته باشد و آن شخص کسی جز امام رضا علیه السلام نبود. لذا برای فریب افکار عمومی، امام رضا علیه السلام را به طوس فرا خواند و ایشان را مجبور به قبول ولایت عهدی خود کرد. عکس العمل های امام رضا علیه السلام در مقابل این پیشنهاد به دوستان امام رضا علیه السلام می فهماند که این پیشنهاد، توطئه است و مأمون برای برون رفت از بن بست که برایش پیش آمده چنین کاری می کند.

چنانکه گفته شد، از همان آغاز که مأمون امام رضا علیه السلام را از مدینه به مرو دعوت کرد، امام ناخوشایندی خود را از این امر نشان دادند. پس از آنکه امام به مرو رسیدند و با پیشنهاد قبول خلافت از طرف مأمون مواجه شدند، شدیداً درخواست مأمون را برای قبول خلافت رد کردند. مأمون نیز یک قدم به عقب برداشته، ولایت عهدی را پیشنهاد داد که باز با جواب رد امام مواجه شد، تا آنکه مأمون چند بار ایشان را تهدید به قتل کرد و امام ناچار ولایت عهدی را قبول نمودند.

با این وجود، امام با روشی حکیمانه کوشیدند تا اهداف و نقشه های مأمون را نافرجام گذارند. امام در هر فرصتی بر این مطلب تأکید می کرد که به میل خود در این امر وارد نشده و مأمون وی را به قبول ولایت عهدی مجبور ساخته

است. ایشان می فرمودند: مأمون، نقض عهد خواهد کرد و این کار سر نخواهد گرفت. امام یادآور می شد که مأمون با تفویض ولایت عهدی به امام، جز آنکه حق را به اهل آن واگذار کرده، کاری نکرده است. منظور آن حضرت این بود که خلافت مأمون، مشروع نیست و اقدام او در تفویض ولایت عهدی نوعی اعتراف به حق خاندان علی علیه السلام در رهبری امت است.

امام رضا علیه السلام با جملاتی که در سند ولایت عهدی نوشت و در همه جا انتشار یافت، از نقشه و نیرنگ مأمون پرده برداشت. از سوی دیگر، امام برای پذیرفتن ولایت عهدی شرطهایی سلبی نهاد که همکاری با دستگاه خلافت را به هر شکل نفی می کرد. (1) واقعیت این است که هر اندازه مأمون در موضوع ولایت عهدی امام رضا علیه السلام از خود زیرکی و مهارت نشان داد، امام علیه السلام نیز با دوری جستن از قبول مسئولیت ها، آگاهی و هوشیاری خود را نسبت به عواقب این امر اثبات کرده است.

مأمون علاوه بر مسئله عوام فریبانه ولایت عهدی، با زیرکی تمام ازدواج هایی بین عباسیان و علویان برقرار نمود تا شائبه صوری بودن ولایت عهدی را از ذهن دوست داران امام رضا علیه السلام پاک کند.

لذا در اول سال 202 ابتدا دختر خود و به روایتی، خواهر خود، ام حبیب یا ام حبیبه را به ازدواج امام رضا علیه السلام درآورد. (2) او در همین راستا دختر عموی خود، یعنی دختر اسحاق بن جعفر عباسی را به ازدواج اسحاق برادر امام رضا علیه السلام درآورد.

ص: 31

1- (1) عاملی، صص 310-357.

2- (2) محمد بن جریر طبری، تاریخ الطبری، ج 8، ص 566؛ الکامل، ج 6، ص 350.

بسیاری از کتاب های تاریخی این مطلب را گزارش کرده اند؛ به گونه ای که جای هیچ شبهه ای در این مطلب باقی نمی ماند. اجبار در این ازدواج ها شائبه همکاری اهل بیت را با خلیفه عباسی از بین می برد. گرچه سایر خلفای عباسی نیز به این حربه متوسل می شده اند، چون مسئله ازدواج برای عوام فریبی از هر اهرمی قوی تر است و عامه مردم تصورشان این است که بین طرفین ازدواج، رابطه دوستی برقرار بوده است.

شیخ مفید در ارشاد آورده اند:

«مأمون دستور داد که سکه ها را به نام آن حضرت زدند و بر آنها به نام رضا مهر زدند، و به اسحاق بن موسی امر کرد با دختر عمویش؛ یعنی دختر اسحاق بن جعفر ازدواج کند و آن دختر را به عقد اسحاق بن موسی در آورد.»⁽¹⁾

اینکه مأمون از بین نزدیکان امام رضا علیه السلام اسحاق را انتخاب کرد و دختر عمویش، یعنی دختر اسحاق بن جعفر عباسی را به ازدواج اسحاق بن موسی علیه السلام در آورد، اولاً بیانگر عظمت جناب اسحاق و ثانیاً نزدیک بودن او را به امام رضا علیه السلام نشان می دهد.

امامزاده اسحاق و منصب امیرالحاجی

امیرالحاج، عنوانی است برای سرپرست کاروان راهیان حج که به صورت «امیرالموسم» نیز آمده است. از دیدگاه شیعیان سرپرستی حج از شئون امامت

ص: 32

1- (1) شیخ مفید، الارشاد، ترجمه رسولی محلاتی، ج 2، ص 254. علاوه بر الارشاد در منابع مختلف دیگری از جمله مقاتل الطالبیین نیز آمده است: (امر المأمون فضربت له الدراهم و طبع علیها اسمه. و زوج إسحاق بن موسی ابن جعفر بنت عمه إسحاق بن جعفر بن محمد). مقاتل الطالبیین، ابوالفرج الاصفهانی، ص 456.

است و پیامبر صلی الله علیه و آله اولین امام حج بوده اند و علی علیه السلام و امامان پس از ایشان نیز چنین جایگاهی داشته اند.

البته در جریان نزول سوره براءت ابتدا ابابکر امیر الحاج بود، ولی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در بین کار حضرت علی علیه السلام را مأمور این کار می کنند. (1)

امیرالحاج در دوران خلافت عباسی نیز منصبی بزرگ و از شئون خلیفه بود، ولی خلیفه معمولاً یکی از نزدیکانش را به این کار می گمارد. مأمون از امیرالحاج کردن امام رضا علیه السلام مأیوس بود و می دانست امام رضا علیه السلام از قبول آن خودداری می کند، چون ایشان در قبول ولایت عهدی شرط کرده بودند که در مناصب دولتی دخالت نداشته باشند. از این رو مأمون برای ادامه سیاست فریبکارانه خود تصمیم گرفت این منصب را به یکی از نزدیکان امام رضا علیه السلام بسپارد تا به دلیل خویشاوندی نزدیک آن شخص با امام رضا علیه السلام ارادت ظاهری خود را به خاندان اهل بیت نشان دهد و این شخص کسی نمی تواند باشد به جز اسحاق برادر امام رضا علیه السلام که همراه با آن حضرت به طوس آمده بود. این موضوع خود دلیلی بر شرافت اسحاق بن موسی بن جعفر است، زیرا بیانگر آن است که ایشان در بین مردم جایگاه رفیعی داشته اند که مأمون بعد از امام رضا علیه السلام متوجه ایشان می شود. لذا در آن سال، اسحاق بن موسی بن جعفر امیرالحاج تمام حجاج بیت الله الحرام شد که از تمام نقاط دنیای اسلام به مکه آمده بودند.

در منابع آمده مأمون دستور داد در آن سال (سال ولایت عهدی امام رضا علیه السلام) اسحاق بن موسی با مردم به حج رود و در هر شهری به ولایت

ص: 33

بعد از امیر الحاج بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین، امیرالحاج بودن اسحاق بن موسی بن جعفر، اولین و آخرین امیرالحاج بودن اولاد پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت بوده است. پس از این حیث نیز شخصیت اسحاق بن موسی بن جعفر حائز اهمیت و قابل توجه است.

امیر الحاج بودن اسحاق بن موسی علیه السلام نشان می دهد که اولاً وی همراه با امام رضا علیه السلام به مرو آمده بود و اگر کسی بگوید که شاید در مکه بوده و مأمون از همان جا ایشان را امیرالحاج کرده، می گوئیم که در روایت آمده در بین راه نیز برای مردم شهرهای مختلف به نام امام رضا علیه السلام خطبه می خوانده و مردم را از ولایت عهدی ایشان آگاه می نموده اند.

ثانیاً، این خبر بیانگر آن است که ایشان از نظر اجتماعی نیز موقعیت بالایی داشته اند که مأمون این امر حساس و بزرگ را به ایشان سپرد.

ثالثاً، نشان از ارتباط و نزدیکی زیاد بین این دو برادر خبر می دهد. بدین معنا که اگر مأمون به دلیل شرطهای امام رضا علیه السلام نمی تواند ایشان را انتخاب کند، به سراغ نزدیک ترین شخص به ایشان می رود و او کسی جز اسحاق نمی تواند باشد.

رابعاً، اگر کسی بگوید طبق گفته شما جناب اسحاق با امام رضا علیه السلام به خراسان آمده بوده، پس همراهی ایشان با حضرت معصومه علیها السلام نمی تواند درست باشد؛ می گوئیم اتفاقاً گزارش امیرالحاج بودن ایشان نشان می دهد که

ص: 34

ایشان دوباره به حجاز سفر نموده و می توانند در برگشت از مراسم حج خواهرشان حضرت معصومه علیها السلام را نیز همراه خود به خراسان بیاورند.

خطبه خوانی به نام امام رضا علیه السلام

پس از آنکه جناب اسحاق بن موسی عازم حج شدند تا به عنوان امیر الحاج، مناسک حج آن سال را با مسلمانان به جای آورند و آن را مدیریت نمایند، در بین راه نیز طبق دستور مأمون در شهرهای مختلف خطبه می خواندند و در این خطبه ها نام امام رضا علیه السلام را می آوردند. (1)

شهادت امامزاده اسحاق

در نحوه شهادت حضرت اسحاق بن موسی خبر دقیقی در دست نیست و نمی توان به طور قطع نظری داد، ولی اگر اثبات شود ایشان از همراهان حضرت معصومه علیها السلام بوده اند، احتمال شهادت ایشان تقویت می شود.

طبیعی است که حضرت معصومه علیها السلام در شرایط حاکم بر آن عصر و ناامنی جاده ها، با همراهانی قابل اعتماد و مسلح به مسافرت پرداخته باشند.

در کتاب الانساب، اثر مجدلی، نسب شناس معروف از همراهی میمونه، خواهر حضرت معصومه علیها السلام با ایشان در آن سفر مهم یاد شده است. (2) وجود ایشان بر قطعی بودن برادران و همراهان محرم در این سفر می افزاید.

ص: 35

1- (1) ارشاد و مقاتل الطالیین، همان؛ فتال النیشابوری، روضه الواعظین، ص 226.

2- (2) حیات الست، ص 11.

برخی بر آن اند که حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام حضرت معصومه علیها السلام را در سفر به مرو همراهی نموده است: (1)

در نسخه (ای) از کتاب تاریخ قم مذکور بوده که حمزه بن موسی بن جعفر همراه فاطمه بوده و معلوم است (که) ناموس کبری تنها و بی محرم از مدینه تا مشهد حرکت نمی کند. گویا حمزه بعد از وفات فاطمه (زنده) بوده و در قم وفات کرده است.

نویسنده تاریخ قم در ادامه، درباره همراهی میمونه با حضرت معصومه علیها السلام می گوید:

«می توان گفت که میمونه با فاطمه بوده تا (آن که سرانجام) در نزد آن حضرت مدفون شده است.» (2)

البته مکان حرم حمزه بن موسی بن جعفر در قم، اختلافی است و در ری و شیراز نیز حرمی به ایشان منسوب است. مخصوصاً اگر حرمی که شیراز به ایشان منسوب است متعلق به ایشان باشد، ایشان جزء همراهان حضرت شاه چراغ می شود نه حضرت معصومه علیها السلام. در این صورت حرمی که در قم است از نوادگان امام موسی کاظم علیه السلام می باشد، نه فرزند ایشان. از سوی دیگر اگر امامزاده حمزه ای که در ری مدفون است، همان حمزه بن موسی بن جعفر باشد که بیشتر نسب شناسان نیز این نظر را صحیح می دانند، باز همراهی ایشان با حضرت معصومه قطعی به نظر نمی رسد.

مسئله دیگری که همراهی جناب حمزه با حضرت معصومه علیها السلام را دشوار می کند خبری است که از همراهی ایشان با امام رضا علیه السلام به مرو سخن

ص: 36

1- (1) وسیله المعصومیه، صص 27-28.

2- (2) وسیله المعصومیه، ص 64.

می گوید. (1) اگر این خبر درست باشد باز حضور ایشان در کنار حضرت معصومه علیه السلام منتفی می شود؛ مگر اینکه بگوییم بعد از آن سفر، مثل برادرش اسحاق به حجاز برگشته که چنین چیزی در منابع یافت نمی شود.

در منبع دیگری آمده:

اسحاق بن موسی در زمان ولایت عهدی حضرت امام رضا علیه السلام با برادران خود؛ فضل، علی و جعفر و هادی و قاسم و زید، با بعضی از برادرزادگان و چند خدمه از بغداد به عزم دیدار برادر، عازم خراسان شدند. بعد از طی طریق به شهر ساوه - که یک منزلی قم است - رسیدند.

در ادامه همین مطلب آمده که «آخرالامر تمامی امامزادگان که بیست و سه نفر بودند، شهید شدند. چون اهالی قم خبر یافتند، بشتافتند، اما وقتی رسیدند که امامزادگان شهید شده بودند. پس آنان را دفن نموده، حضرت سستی فاطمه را با خدم و حشم به قم بردند و در خانه موسی بن خزرج فرود آوردند...» (2).

در رساله مجدی آمده است حضرت معصومه علیها السلام به همراه یکی از خواهران خود به زیارت برادرش شتافت. در این سفر پنج تن از برادرانش و فرزندان آنان و گروهی از خادمان، آن حضرت را همراهی کردند. به احتمال قوی، آن پنج نفر جعفر، زید، فضل، قاسم و هادی بوده اند.

ص: 37

1- (1) بحار الانوار، ج 48، ص 284.

2- (2) ریاض الانساب و مجمع الاعقاب (بحرالانساب)، ج 2، صص 159 و 160. برخی از نویسندگان بسیاری از مطالب این کتاب را نادرست و بی اساس می دانند. (ر. ک: تاریخ قم، صحفی، صص 41 و 42).

در کتاب کنزالانساب درباره همراهان حضرت معصومه علیها السلام می خوانیم:

اما سنی فاطمه بنت امام موسی کاظم علیه السلام و برادران (وی به نام های) فرض علی بن امام موسی کاظم و جعفر و باقر و ساقر و حیدر و ابوذر و آذر و صادق و خاطی و هادی و قاسم و زید و مالک و ادهم و قائم و صائم و حاکم و سپهسالار و حسین و ابوطالب و جمله (ای) از امامزادگان (که) 23 نفر بودند، از بغداد روی به ولایت قم نهادند. چون به شهر قم رسیدند، ملحدان ساوه خبر (دار) شدند (و) روی به شهر قم نهادند و با امامزادگان مجادله بسیار کردند. آخر الامر حضرت سنی فاطمه را در شهر قم شهید کردند، با تمامی امامزادگان مذکور. (1)

در این سه خبر نیز از همراهی دو برادر به نام زید و قاسم با حضرت معصومه علیها السلام سخن آمده که زید بن موسی معروف به «زید النار» همان کسی است که قیام کرد و توسط مأمون دستگیر و به مرو فرستاده شد و مأمون در حضور امام رضا علیه السلام وی را به دلیل برادری با امام رضا علیه السلام بخشید، لذا وی نمی تواند جزء همراهان حضرت معصومه باشد. همچنین قاسم نیز در زمان زندانی بودن موسی بن جعفر علیه السلام به شهادت رسید و در حله دفن شد که همراه بودن ایشان با حضرت معصومه را دشوار منتفی می کند. (2)

ص: 38

-
- 1- (1) کنزالانساب، ص 66. این کتاب به ابومخنف لوط بن یحیی، مورخ مشهور و ترجمه آن به سیدمرتضی داعی حسنی، نگارنده تبصره العوام نسبت داده شده است. ولی بسیاری از محققان چنین نسبت هایی را قبول ندارند و مطالب آن کتاب را نادرست می دانند.
- 2- (2) بحار الانوار، ج 102، ص 274.

برخی مورخان نیز گفته اند وقتی آنان به ساوه رسیدند، جمعی از مخالفان معترض آنها شدند و تنی چند از همراهان حضرت معصومه علیها السلام را کشتند. شاهد بر این مدعا این است که سه تن از نامبردگان در ساوه دفن هستند. (1)

در این سفر، حضرت معصومه علیها السلام با چهار نفر از برادران تنی خود: فضل، جعفر، هادی و قاسم و بعضی از برادرزاده ها و چند خدمه همراه بود. (2) این خبر نیز به دلیل حضور قاسم بن موسی بن جعفر علیه السلام نمی تواند درست باشد که علت آن در سطور قبل گذشت.

شاید نظر علامه بزرگ، جعفر مرتضی عاملی، راهگشای ما باشد که اسمی از همراهان نیاورده اند و تنها به تعداد آنان بسنده کرده و فرموده اند:

حضرت معصومه علیها السلام در رأس یک قافله 22 نفری متشکل از علویان و برادران امام رضا علیه السلام برای دیدار با آن امام همام رهسپار ایران گردید. وقتی مأمون از ورود آنان اطلاع یافت، دستور داد همگی آنان را از میان بردارند. لذا تمامی افراد گروه مزبور به قتل رسیدند. می گویند حضرت معصومه علیها السلام نیز به طریقی در شهر ساوه مسموم شد و پس از مدتی کوتاه به شهادت رسید. (3)

ص: 39

-
- 1- (1) علی عسلی، سلسله المشاهد المقدسه، صص 73 و 74. مرحوم منصوری نیز شبیه این مطلب را بدین گونه گفته است: شاهد بر وقوع آن قضیه اینکه قبر سه تن از فرزندان حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام به همان نام هایی که گذشت، در ساوه مشهور است. در عمده الطالب نیز به این مطلب اشاره شده است. (ر. ک: حیات الست، ص 11)
 - 2- (2) زندگانی حضرت معصومه، منصوری، ص 13، ریاض الانساب؛ مجمع الاعقاب، از نسخه های خطی کتابخانه سپهسالار تهران.
 - 3- (3) الحیاه السیاسیه للامام الرضا علیه السلام، ص 428.

با توجه به مطالب فوق دو مطلب قابل بررسی است:

1. در اینکه همراهان حضرت معصومه علیها السلام چه کسانی بوده اند اختلاف زیاد است و نمی توان از همراهان حضرت معصومه خبر دقیقی یافت، ولی قدر متیقن آن است که حضرت در این سفر همراهانی از برادران و برادرزادگان داشته اند و طبق بسیاری از نقل ها مخصوصاً استاد بزرگوار سید جعفر مرتضی عاملی تعداد این افراد 23 نفر بوده که نام همه آنها در منابع ذکر نشده است و آنچه از اسامی نیز آمده قطعی نیست. پس می توان نتیجه گرفت که با توجه با حضور اسحاق بن موسی بن جعفر در حج و امیرالحاج بودن ایشان در آن سال، ایشان در حجاز به سر می برده اند و علاقه به امام رضا علیه السلام و همراهی خواهر بزرگوارشان باعث شده حضرت معصومه را در برگشت خود به سوی مرو همراهی کنند. همچنین وجود مرقد مطهر ایشان در ساوه می تواند مؤیدی بر حضور ایشان در کاروان و موکب حضرت معصومه علیها السلام باشد.

2. در بعضی منابع از شهادت همراهان حضرت معصومه علیها السلام در ساوه سخن رفته که ذکر آن در سطور قبل مفصل آمد. اگر چه بسیاری از مورخان چون شیخ عباس قمی در بحث حضور حضرت معصومه علیها السلام در ساوه متعرض این قضیه نشده اند و این خود دلیلی بر عدم قبول این واقعه تاریخی از دیدگاه ایشان می باشد، ولی اثبات این قضیه نیز خللی در اهل بیت دوستی مردم ساوه در آن زمان وارد نمی کند تا چه رسد به این زمان.

توضیح اینکه این قضیه نمی تواند اثبات کند که مردم ساوه در زمان حضور حضرت معصومه علیها السلام دشمن اهل بیت بوده اند، چرا که اگر جریان شهادت همراهان حضرت معصومه علیها السلام صحت هم داشته باشد، توسط عمال حکومتی مأمون عباسی اتفاق افتاده است، نه مردم ساوه. اگر بنا باشد هر امام زاده ای هر جا به شهادت رسیده به مردم آن شهر نسبت دهیم باید تمام ایران را دشمن اهل بیت بدانیم چرا که در جای جای این کشور اهل بیت دوست، امام زادگانی

به شهادت رسیده اند. بر همین اساس شهادت حضرت شاه چراغ در شیراز نمی تواند گویای این باشد که مردم این شهر دشمن اهل بیت بوده اند، بلکه این عمال حکومتی بودند که آن بزرگوار را به شهادت رساندند.

البته مردم ساوه در زمان حضور حضرت معصومه علیها السلام سنی مذهب بوده اند، ولی دشمن اهل بیت بودنشان اثبات نمی شود.

محل دفن اسحاق بن موسی بن جعفر

اشاره

بقعه های متعددی در ایران به امامزاده اسحاق منسوب است که ضمن ذکر این اماکن، به اثبات وجود حرم ایشان در ساوه می پردازیم. اگر چه این مطلب بدان معنا نیست که در اماکن دیگر امام زاده ای به نام اسحاق مدفون نیست، بلکه ممکن است در همه آنها اسحاق نامی مدفون باشد، ولی با واسطه به امام معصوم برسند.

به هر حال مکان های زیر منسوب به اسحاق بن موسی بن جعفر و مورد احترام اهالی اهل بیت دوست این مناطق است:

1. در محله تاریخی سرچشمه گرگان، بارگاه امام زاده ای معروف به امامزاده نور قرار دارد که منسوب به حرم اسحاق بن موسی بن جعفر می باشد.

2. وجود دو بقعه امامزاده ابراهیم و امامزاده اسحاق در شهرستان شفت، این شهرستان را در زمره یکی از شهرستان های زیارتی و ساحتی گیلان و حتی کشور تبدیل کرده است.

3. امامزاده اسحاق واقع در استان اصفهان، شهرستان اردستان و روستای موغار است. این امامزاده در 20 کیلومتری جنوب شرقی امامزاده آقا علی عباس قرار دارد.

4. در روستای میم در حدود 30 کیلومتری قم، مقبره ای منسوب به اسحاق بن موسی بن جعفر وجود دارد، اما بعضی بر آن اند که این حرم، متعلق به یکی از نوادگان امام موسی کاظم علیه السلام می باشد.

5. نسب او اسحاق بن موسی بن اسحاق بن ابراهیم بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر الصادق علیه السلام است. مضعج او در زمین های قنات آب بالای قریه میم حوالی شهر قم واقع است.

مرحوم میرزای فیض می گوید:

در سال 1280 مرد متدینی از اهل آن قریه به نام شیخ کاظم بیان نمود که این مکان محل دفن امامزاده است، اما اهالی آن قریه حرف او را مطابق واقع نمی دانستند و با او همراهی نکردند. بالاخره گفت: خوابی دیده ام که مأمور حفر این مکان شده ام، در این بین سید عبدالعلی نایینی کتابی در حالات امام زاده ها داشت و به آن مکان آمد و گفت: این محل، قبر امامزاده است. پس چند نفر را با خود همراه کرد تا آن زمین را کاویدند، چون سه ذرع حفر نمودند یکی از آن سه نفر کلنگ را بر زمین زد، ناگهان سوراخی پدیدار شد و چون بدان نظر کردند جسد میتی را دیدند، در حالی که سر کلنگ به صورت آن میت خورده بود، به طرزی که صورت او مجروح نمود، اما اعضای آن جسد به هیچ وجه عیب نکرده بود حتی کفن او، و از عجایب آنکه آن مردی که سر کلنگ او به صورت آن میت فرو رفته بود به همان موضع صورت او، جراحی پدیدار شد که صورت او را سوراخ نمود و تا آخر عمر آن سوراخ ملتئم نشد، اهالی آن قریه چون جسد آن امامزاده را ملاحظه نمودند آن مکان را عمارت نموده و بر سر مزار او بقعه ساختند.

ص: 42

6. در سال 1280 ق بر اثر خواب یکی از بزرگان و کندن زمین و دیدن بدن سالم بر آن قبه و بارگاهی ساختند. (1)

7. امامزاده سید اسحاق بن موسی بن جعفر علیه السلام در 18 کیلومتری جنوب شرقی شیراز در سینه کوه تکیه سبزپوشان قرار دارد. این تکیه مشرف بر کوه، پوشیده از درختان انجیر و دیگر درختان جنگلی در داخل یک غار مصنوعی که با تراشیدن کوه به وجود آمده، قرار دارد. در این غار سنگ قبر ساده ای وجود دارد که روی آن حک شده: «تاریخ شهادت امامزاده سید اسحاق بن موسی بن جعفر در سنه 205».

علاقه مندان این امامزاده در سال های پیشتر با کندن کوه، صفه (ایوان مسقف سنگی) در کنار غار ایجاد کرده اند که حدود سی متر طول و 15 متر عرض دارد. در ایام متبرکه مردم روستاهای اطراف و ایلات، در این مکان جمع می شوند و مجالس جشن و سرور برپا می سازند.

8. در شهر ساوه نیز امام زاده ای به همین نام وجود دارد که به احتمال زیاد مرقد اسحاق بن موسی بن جعفر است که در سطور آتی به اثبات آن می پردازیم.

اثبات وجود آرامگاه مقدس سید اسحاق بن موسی بن جعفر علیه السلام در ساوه

گفتیم که احتمال وجود مرقد مطهر سید اسحاق در ساوه بیشتر از جاهای دیگر است، چه آنکه از دیر زمان این بقعه به همین اسم بوده است.

حمدالله مستوفی متوفای (قرن هشتم) صاحب کتاب تاریخ گزیده در کتاب نزهة القلوب خود آورده است:

ص: 43

1- (1) امین احمد رازی، تذکره هفت اقلیم، تصحیح سید محمدرضا دهلوی، 1378.

«و از مزار اکابر و اولیاء: تربت شیخ عثمان ساوجی است و بر ظاهر آن به جانب شمال مشهد سید اسحاق بن موسی الکاظم (رضی الله عنهما) است و بر چهار فرسنگی آن به جانب مغرب در حدود خرقان مشهدی است که به اشمونیل پیامبر منسوب می کنند.» (1)

چون مؤلف نزهة القلوب در سال ها پیش می زیسته، اعتبار این حرم نسبت به حرم های دیگر منسوب به امامزاده اسحاق بیشتر است و مشخص می شود که قرن ها پیش اعتقاد بر این بوده که این بارگاه، متعلق به اسحاق بن موسی بن جعفر است.

پس شش قرن پیش هم این مقبره به نام سید اسحاق بن موسی بن جعفر علیه السلام معروف بوده و این مطلب، احتمال انتساب این بقعه به سید اسحاق را به یقین نزدیک تر می کند.

البته مرحوم فیض قمی در این باره در کتاب «گنجینه آثار قم» نظری بر خلاف این دارد (2) که در اینجا به نقد و بررسی نظر ایشان می پردازیم. خلاصه دلایل ایشان به شرح ذیل می باشد:

دلیل اول: حمدالله مستوفی اهل فن نبوده و واسطه های بین اسحاق و موسی بن جعفر علیه السلام را انداخته است.

نقد: درست است که ایشان عالمی نسابه نبوده، ولی مورخ بزرگی است و کتاب تاریخ گزیده ایشان حکایت از مورخ بودن وی می دهد و از این جهت در زمینه شناسایی امامزادگان بی تأثیر نیست. از این گذشته، کتاب نزهة القلوب کتابی جغرافی است؛ یعنی این دانشمند علاوه بر مورخ بودن، جغرافی دان هم

ص: 44

1- (1) حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، تصحیح گای لیسترانج، ص 63.

2- (2) فیض قمی، گنجینه آثار قم، ج 2، ص 136.

بوده و شهرهای مختلف را گشته و این موضوع از متن نزهه القلوب معلوم می شود. پس اگر چنین شخصی شهادتی درباره بارگاهی بدهد نشانه آن است که در جاهای دیگر چنین بارگاهی ندیده است.

دلیل دوم: بسیاری از کتب انساب آورده اند که اسحاق بن موسی بن جعفر در مدینه وفات یافت.

نقد: کتاب های زیادی از انساب و تاریخ و رجال روایت شد، ولی اکثر آنان اشاره ای به رحلت این بزرگوار در مدینه نکرده اند. (1)

از طرفی آن عده که متعرض این مطلب شده اند و رحلت ایشان را در مدینه دانسته اند این واقعه را در سال 240 دانسته اند، اما با توجه به اینکه شهادت امام رضا علیه السلام در سال 203 ق بوده، اگر اسحاق بن موسی بن جعفر علیه السلام تا سال

ص: 45

1- (1) در این کتاب ها اشاره ای به رحلت ایشان در مدینه نشده است: الف) تهذیب الانساب شیخ شرف العیید، تعلیق ابن طباطبا (سید محمود مرعشی و شیخ کاظم محمودی) کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ص 170. ب) کواکب المشرقیه، سید مهدی رجایی، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ج 1260. ج) ابن طقطقی، اشراف: سید محمود مرعشی، تحقیق سید مهدی رجایی، ص 192. د) المجدی، علی بن محمد بن علی بن محمد علوی. ح) عمده الطالب، ابن عنبه حسنی. ط) المعقبون، سید مهدی رجایی، ج 1، ص 381. ی) تحفه الازهار، ج 3، ص 293. ه) - جمهره الانساب... ابن حزم، ص 65.

240 در قید حیات بوده باشند باید علاوه بر امام جواد علیه السلام که در سال 220 به شهادت رسیده اند امام هادی علیه السلام را نیز درک کرده باشند، اما در تاریخ، هیچ اسمی از ایشان در سال های بعد از امام رضا علیه السلام نیست و این مطلب با توجه به شخصیت والای ایشان بعید به نظر می رسد.

دلیل سوم: اسحاق بن موسی بن جعفر در سفر امام رضا علیه السلام همراه ایشان بوده و از طرف مأمون امیرالحاج شد، اما از مراجعه دوباره ایشان از حجاز به ایران مدرکی در دست نیست.

نقد: اتفاقاً این دلیل بر آن است که ایشان در معیت حضرت معصومه بوده است، چون

اولاً؛ ایشان در مدینه بوده و می توانسته اند در معیت حضرت باشند و علاقه به امام رضا علیه السلام نیز این همراهی را مضاعف می کرد.

ثانیاً؛ قطعاً کسانی از برادران همراه حضرت معصومه بوده اند، به طوری که در گزارش ها تا 23 نفر هم گفته شده است.

ثالثاً؛ اسامی هیچ یک از آنان به قطع معلوم نیست، جز دو سه نفر مثل امامزاده هارون در طراز ناهید و امامزاده عبدالله در اوجان و امامزاده سلیمان در آوه.

رابعاً؛ وجود بارگاهی به نام اسحاق در ساوه نشان می دهد که ایشان همراه حضرت بوده اند. البته اگر اسامی همه همراهان حضرت معلوم بود این احتمال از بین می رفت، ولی با نگاهی به گزارش نسب شناسان معلوم می کند که اسامی همراهان حضرت معصومه علیها السلام به طور قطع معلوم نیست، پس می توان نتیجه گرفت که با وجود این بارگاه به احتمال قوی ایشان همراه حضرت معصومه علیها السلام بوده اند.

دلیل چهارم: این مرقد متعلق به سلطان اسحاق بن ابراهیم العسکر بن موسی ای السبحة بن ابراهیم المرتضی بن امام موسی بن جعفر می باشد. چون

در تاریخ قدیم قم که از ورود وی به شهر قم خبر داده چنین افزوده که اسحاق بن ابراهیم به آوه منتقل گشت و دختر شاهین ده خدای قریه طراز ناهید ساوه را به نکاح کشید و اسحاق را از بطن او پسری به نام احمد به وجود آمد.

نقد: درست است که در منابع آمده که ایشان به آوه آمده اند، اما هیچ گزارشی نیست که ایشان در آوه رحلت کرده باشند تا چه رسد به ساوه، و اگر در ساوه هم رحلت می کرد با توجه به رقابت مردم آوه و ساوه در آن برهه تاریخی حتماً ایشان را به آوه منتقل می کردند. اگر کسی بگوید با این گفته شما اگر این بارگاه مربوط به فرزند بلاواسطه موسی بن جعفر هم باشد این اشکال وارد است و باید به آوه منتقل می شد، جواب می دهیم اگر این بارگاه متعلق به امامزاده اسحاق بن موسی بن جعفر باشد ایشان توسط عمال مأمون شهید شده اند. ولی اگر متعلق به امامزاده اسحاق مورد نظر مرحوم فیض باشد به مرگ طبیعی از دنیا رفته اند و واضح است که درباره شهید آن هم به دست عمال حکومتی انتقال پیکر مطهر امکانش کمتر است.

البته ایشان در همین کتاب (1) باز احتمال می دهند که امامزاده عبدالله او جان که در 10 کیلومتری ساوه واقع است. (2) ابوعبدالله اسحاق بن ابراهیم است که ابوی آن افتاده و به مرور زمان در السنه عوام به عبدالله تبدیل شده است؛ یعنی یکبار می فرمایند که امامزاده اسحاق ساوه، ابوعبدالله اسحاق بن ابراهیم است و یکبار احتمال می دهند که امامزاده عبدالله او جان ابوعبدالله اسحاق بن ابراهیم

ص: 47

1- (1) گنجینه آثار قم، ج 2، ص 101.

2- (2) او جان؛ مشهد امامزاده عبدالله بن موسی کاظم است که بین ساوه و آوه واقع شده است. این مکان تقریباً 10 کیلومتر با ساوه فاصله دارد.

است که همین ثابت می کند که ایشان نیز نمی گوید که امامزاده اسحاق ساوه، صددرصد فرزند موسی بن جعفر نیست.

قابل ذکر است که هر دو نظرشان متکی بر این می باشد که این امامزاده اسحاق بن ابراهیم که از نوادگان موسی بن جعفر بوده در آوه زندگی می کرده است و هیچ دلیلی نیاورده که ایشان به ساوه یا اوجان رفته و در آنجا رحلت کرده و دفن شده باشند.

گذشته از آن، همچنان که قبلاً گفتیم بعضی مرقد مطهر امامزاده اسحاق از نوادگان امام موسی کاظم علیه السلام را در روستای میم در 30 کیلومتری قم می دانند.

اثبات این مطلب بدان معنا نیست که حرم های دیگر منسوب به امامزاده اسحاق در جاهای دیگر بی اعتبار است، بلکه بدین معناست که حرم های دیگر ممکن است با واسطه، فرزند موسی بن جعفر علیه السلام باشند؛ کما اینکه این تعدد حرم ها درباره بسیاری از امامزادگان از جمله حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام و یحیی بن زید بن امام سجاد علیه السلام و بسیاری دیگر از امامزادگان وجود دارد ولی یکی بلاواسطه فرزند امام است و دیگر حرم ها نیز با واسطه به امام معصوم می رسند. پس به احتمال نزدیک به یقین این بقعه متعلق به اسحاق بن موسی بن جعفر علیه السلام می باشد.

بقعه امامزاده اسحاق ساوه در کلام مرحوم فیض قمی

اشاره

این بخش عیناً از کتاب گنجینه آثار قم مرحوم فیض اقتباس شده است.

بقعه سلطان سید اسحاق به صورت برجی، و به شهادت سبک ساختمان از آثار عصر سلجوقیان و قدر متیقن از بناهای نیمه دوم قرن هفتم است که در عصر صفویه نقشه گنبد به صورت کنونی در آمده است. قاعده گنبد از داخل و

خارج برجی درگاههای آن به سبک آن قرن، تنگ و کوتاه است و در تعمیرات بعدی قسمت بالای آن از خارج به صورت هشت ترکی در آمده است.

این گنبد به سبک عصر در آغاز ساختمان برهنه از بیوتات کنونی بود و به مرور در عصر صفویه ایوان ها و صحنی بر آن افزوده شدند.

دهانه بقعه 6 و ارتفاعش 12 متر و دارای سه درگاه کوتاه بوده است که درگاه جنوبی آن را مسدود ساخته به صدفه محراب تبدیل کرده اند و اینک دارای دو درگاه در شرقی و شمالی است که جلو هر یک هم ایوانی افزوده شده است.

ازاره بقعه به ارتفاع یک متر آراسته به دو نوع کاشی خشتی باستانی است؛ بدین گونه که سه ردیف پایین آن از کاشی های هشت ترکی غیر مدرج فیروزه فام ساده، تزیین یافته است و در میانه هر چهار خشت مثنی هر گلی مربع برای پر کردن خلأهای حاصله به رنگ لاجوردی ساده به کار رفته است. بر فراز این سه ردیف نیز یک ردیف کاشی های چهار ضلعی 30 سانتی متری فیروزه فام نصب شده که دارای حاشیه ای پنج سانتی متری و متنی 25% سانتی متری است و در حاشیه آن نقوشی برجسته از گل و بوته به رنگ زمینه و در متن آن نیز کتیبه ای به خط برجسته ثلثی و هم رنگ با زمینه دیده می شود که روی آن سوره مبارکه جمعه قالب ریزی شده است. در میانه آیات هم خشتی از همان نوع به کار رفته است که روی آن عبارت (فی شهور سنه 676) به خط برجسته خوانده می شود که گاه تعمیر جا به جا گردیده، آن را از آخر کتیبه برداشته و به این محل انتقال داده اند.

بالای ازاره مزبور تمام بدنه بقعه تا زیر کتیبه آینده سفیدکاری تعمیری و اکنون فاقد تزیینات است. ولی در کمرگاه بقعه در ارتفاع 4/50 متر کتیبه ای است از گچ بری به صورت کمربندی که در زمینه مزین به گل و بوته های زیبا به خط نستعلیق زرشکی هم سطح با زمینه لاجوردی و سفید دوازده بیت در دو

وزن و دو قافیه هر مصرعی در وسط ترنج کشیده و مدرج گچ بری شده است که در فواصل آنها اسامی جلاله و پس از دو بیت نخست عبارت (لا اله الا الله) و بعد از دو بیت دوم جمله (محمد رسول الله) و در جوار دو بیت سوم جمله (علی ولی الله) و همچنین بار دوم به طور مکرر این عبارات به خط ثلثی مرغوبی گچ بری شده اند.

این ابیات دوازده عددند که پنج بیت از دو قافیه به طوری ساییده شده اند که قابل خواندن نیستند و هفت بیت بقیه که قابل قرائت هستند چنین است:

از این دولت که او را گشت روزی

ربود از همگان گوی سعادت

چو خضری فکر تاریخش نمودم

ملک گفتا (محمد یافت دولت)

گنبد حضرت سید اسحاق

کرد تعمیر به توفیق خدا

ساخت توفیق به خود یار و رفیق

یاورش صدق شد از روی صفا

نصرت از شاه ولایت طلبید

شد مدد کار به او شاه رضا

دست ها ستاخت علم این فتوح

کرد بر عمر وی از صدق دعا

ص: 50

این دو ماده تاریخ با سال 1023 برابر می شوند. در بین کلمات یک مصرع محکوک نام (شاه عباس) به چشم می خورد که قابل تشخیص است و هرگاه در ریشه حروف که در سطح گچ کاری فرورفته اند دقت گردد بقیه ابیات هم خوانده می شود.

در ابتدای پا طاق و گلوگاه بقعه، کتیبه دیگری است در زمینه آراسته به گل و بوته که روی آن به خط کوفی سوره مبارکه (یس) گچ بری شده است.

روی کتیبه مزبور در بدنه قوسی پوشش نقوش متنوعی با کتیبه های مختلفی است؛ بدین تفصیل که در مرکز پوشش، نام «الله» و اطراف آن چون سبدهی پر از گل آراسته به نقاشی های رنگ به رنگ و بر گرد آن در میانه دو خط فلکه ای کتیبه ای است که دور از دید چشم و نامرئی است. و برگرد آن از بالا- به پایین تعداد 48 ترنج و جقه در سه ردیف ترسیم شده و در داخل شانزده ترنج اولیه نام جلاله «الله» به طور مکرر و درون شانزده ترنج ردیف دوم صلوات کبیره و در فواصل میانه آنها نام «محمد» به طور مکرر و در داخل ردیف سوم گل و بوته و در فواصل آنها به طور مکرر نام «علی» به خط ممتاز ثلثی گچ بری شده است.

محراب

در ضلع جنوبی بقعه، محرابی صافه دار ساخته شده است که سابقاً درگاه بوده است. در این محراب تزییناتی از کاشی و گچ بری به عمل آمده است. گچ کاری ازاره آن، آراسته به کاشی های اطراف بقعه و همان کتیبه سابقه الذکر است و بالای آن تمام بدنه صافه مزین به نقوش رنگین، ولی فاقد کتیبه است.

در سه جانب صافه و اطراف درگاه نیز سه کتیبه عمودی و افقی به خط ثلثی و کوفی هم سطح با زمینه گچ بری شده است که روی آن سوره مبارکه جمعه يُسَبِّحُ لِلّٰهِ خوانده می شود.

و در پیشانی آن یک پارچه کاشی مربع به اندازه در 70% سانتیمتر با زمینه لاجوردی نصب شده است که در متن آن گل و بوته های برجسته قالب ریزی شده است و در میانه گل های آن، نام یکی از پنج تن خوانده می شوند. و نیز در جبهه محراب یک طرف کاشی مزبور جمله «یا غفار» و در طرف دیگر آن «یا مٓان» به طور تکراری و متعکس در داخل دو ترنج گچ بری شده اند.

مرقد

در میانه بقعه، ضریحی است چوبی و مشبک و درون آن مرقدی است به ارتفاع 60% سانتی متر و طول 2/50 و عرض 1/25 متر که از پنج جهت آراسته به کاشی های متنوع خشتی مربع مستطیل بدین گونه که دو بدنه مرقد از جنوب و شمال (پیش روی و پشت سر) مزین به سه ردیف کاشی های نفیس 50% در 20% سانتی متر فیروزه فام است که روی آنها به خط برجسته کوفی هم رنگ زمینه آبه الکرسی قالب ریزی شده است.

و در دو بدنه بالای سر و پایین یا چند محراب شکسته برجسته (در جانب غربی یکی و در جانب شرقی دو تا) دیده می شود که در حاشیه آنها سوره مبارکه یس به خط برجسته ثلثی قالب ریزی شده است که از بدایع فنی و شاهکارهای هنری است.

و روی مرقد آراسته به دو نوع کاشی خشتی است. در حاشیه قسمتی است مشابه کاشی های فیروزه فام دو بدنه جنوبی و شمالی که روی آنها به خط کوفی برجسته تتمه آبه الکرسی خوانده می شود.

و در متن آنکه لوح قبر است روی 12 پارچه کاشی 50 در 25% زمینه لاجوردی به خط ثلثی برجسته هم رنگ زمینه عبارات ذیل قالب ریزی شده است.

(هذه تر به الشریف لاسحاق بن الامام موسی الکاظم اخ الرضا علی بن موسی بن جعفر بن الامام محمد الباقر ابن الامام المظلوم علی زین العابدین ابن الامام الشهید حسین بن الامام الشهید علی بن ابیطالب علیهم السلام).

که در این الواح چون کتاب کمربندی بقاع معمولاً نام مستوفی و جد اعلای او قید می گردد و وسائط اسقاط می شوند مانند علی بن بابویه و حمدالله مستوفی بدون توجه به این امر به استناد همین لوحه اسحاق را فرزند بلافصل خوانده است.

در پایان توجه اولیای سازمان ملی حفاظت آثار باستانی را برای نصب کاشی های اطراف مرقد که فروریخته اند جلب می کند.

گنبد

و بر فراز بقعه، گنبدی است به شلجی هشت ترکی با عنقی مثنی که بر فراز قبه عرقچینی قدیمی ساخته شده از آثار عهد صفویه است. جدار اطراف گنبد از آجر تراش است که در قسمت بالای هر ضلعی گلی با کاشی های کلوکی به کار برده اند. و در مدخل شمالی بقعه ایوانی است با جرزهای باستانی و پوشش جدید که از ناحیه سید پیشوا مرحوم حاج میرزا عبدالله رضوانی در سال 1350 قمری تعمیر و سقف آن زده شده است.

و در مدخل شرقی بقعه، ایوانی مجلل و باستانی از آثار صفوی با جدار سفیدکاری است به دهانه 6 متر و طول 50 ر 6 و ارتفاع 12 متر که در جهت جنوبی آن حجره ای برای کشیک ساخته شده است. و در دو گوشه ابتدای طاقبند آن مقرنسی زیبا ساخته شده است. و حجره کشیک اکنون به عنوان

موزه محتوی الواح مرمر قبور باستانی و اشیای متفرقه از ظروف متنوع و چراغ های مختلف است ولی اشیای موزه، ساز همان کاشی های ازاره و مرقد می باشد.

و در جلو ایوان مزبور صحنی است مثنی مختلف الاضلاع به طول 30 و عرض 15 متر که مزار باقیه مرحوم رضوانی یاد شده در سه جانب آن حجره و نماسازی به عمل آمده است و در مدخل صحن کریاس فاقد پوششی است زیبا از آثار باستانی. (1)

اولاد و فرزندان اسحاق

اشاره

اولاد و نسل اسحاق بن موسی علیه السلام خانواده ای بسیار جلیل القدر، بزرگ و منشأ اثرات زیادی برای جهان اسلام و مخصوصاً تشیع بودند تا جایی که شیخ صدوق علیه الرحمه کتاب شریف من لایحضره الفقیه را که یکی از کتب اربعه شیعه است به درخواست یکی از نوادگان ایشان تألیف کرده اند که جریان آن مفصل خواهد آمد.

در کتاب المجدی فی انساب الطالبین آمده:

«و من ولد اسحاق بالبصره و بغداد و مکه و حلب و أرجان و الرمله و غیر ذلک؛ از نسل اسحاق در بصره و بغداد و مکه و حلب و ارجان و الرمله و غیر ذلک افرادی می باشند». (2)

این موضوع خود نشان از گستردگی خانواده ایشان در جهان اسلام دارد.

ص: 54

1- (1) گنجینه آثار قم، فیض قمی، صص 138-144 با کمی تصرف و تغییر.

2- (2) علی بن محمد العلوی، المجدی فی أنساب الطالبین، ص 119.

با جست و جو در کتب مختلف و تحقیقات میدانی که به عمل آمد معلوم شد که اسحاق دارای یازده پسر و یک دختر بوده اند که اسامی آنها عبارتند از:

1. محمد

2. احمد

3. موسی

4. یحیی

5. علی

6. علی آخر

7. حسین

8. عباس

9. قاسم(1)

10. جعفر(2)

11. اسماعیل

12. رقیه(3)(مدفون در بغداد)

ص: 55

1- (1) المعقبون، سید مهدی رجایی، ج 3، ص 386.

2- (2) مقاتل الطالبیین، ص 437؛ الشیخ علی النمازی الشاهرودی، مستدرکات علم رجال الحدیث، ج 1، ص 587.

3- (3) و اولاده: محمد و عباس، و حفیده اسحاق بن عباس، و الحسین و رقیه، و زاد بعض علیهم: الحسن و احمد و جعفرأ و علیاً و قاسماً و یحیی، فتفحص. و من ولده محمد بن الحسن بن الحسین بن اسحاق الذی قبره بشیراز و ابوطالب الزاهد محمد بن علی بن إسحاق. مستدرکات علم رجال الحدیث، ج 1، ص 587.

یکی از فرزندان اسحاق، محمد است. در کتب روایی حدیثی از ایشان نقل شده است. این حدیث از پدر بزرگوارش اسحاق در اثبات امامت امام رضا علیه السلام می باشد(1) که آن را در بخش احادیث آورده ایم.

از این حدیث به دست می آید که ایشان نیز چون پدر بزرگوارشان اعتقاد به امامت امام رضا علیه السلام داشته اند و فشارها و غلبه احساسات که در آن زمان به اوج خود رسیده بود نتوانست ایشان را از صراط مستقیم منحرف نماید. ایشان فرزندی به نام عبدالله داشته اند که کنیه اش ابی القاسم بوده است. همچنین فرزند عبدالله سید بزرگوارى به نام ابوالحسین محمد بوده که فرزندان در بلخ بوده اند.(2) محمد فرزند دیگری به نام جعفر داشته که در ایام خلافت مهتدی عباسی علیه دستگاه خلافت قیام نموده است.(3)

حسین بن اسحاق

حسین بن اسحاق یکی دیگر از فرزندان اسحاق است که از نسل وی بزرگانی متولد شدند که خدمات ارزنده ای به جهان اسلام کردند. اولاد حسین بن اسحاق از طریق فرزندش دارای حسن ادامه یافت که این حسن، همان شجاع الدین حسن الصورانی است که معروف به «آقام شهید» است و در نزدیکی فراشبند بارگاهی باشکوه و صاحب کرامات زیادی است که خیل زائران

ص: 56

1- (1) علی بن یونس العاملی، الصراط المستقیم، ج 2، ص 164.

2- (2) ابن عنبه، عمده الطالب، ص 231.

3- (3) القاضی النعمان المغربی، شرح الأخبار، ج 3، ص 347.

نه تنها از شهرستان فرشبند، بلکه از شهرهای مختلف، به سوی حرم ایشان می شتابند.

شجاع الدین حسن بن حسین بن اسحاق بن موسی بن جعفر علیه السلام (آقام شهید)

در حرم این سید بزرگوار، برای اطلاع زائران، نوشته هایی پخش می کنند که در برگیرنده مختصری از زندگی نامه این امامزاده جلیل القدر است. متن این برگه ها حاوی اطلاعات زیر است:

نسب شریف امامزاده سید شجاع الدین حسن مشهور به امامزاده شهید مدفون در شهرستان فرشبند با دو واسطه به امام موسی کاظم علیه السلام منتهی می شود که از قرار ذیل است:

سید حسن الصورایی «صورانی» مشهور به شجاع الدین بن حسین الصورانی بن اسحاق الامیر بن امام موسی کاظم علیه السلام. وی سیدی جلیل القدر، عظیم الشان و بسیار بزرگوار بود. او از شهدای به نام اهل بیت (علیهم السلام) در شیراز و به زهد و تقوا متصف بوده است.

پدر بزرگوارش سید حسین مشهور به «صورانی» و ملقب به علاءالدین از جمله همراهان شاه چراغ به شیراز است که به سیدعلاءالدین حسین مشهور و معروف می باشد. برخی با حذف یک واسطه تصور نموده اند که وی سید حسین بن موسی علیه السلام است که ظاهراً این تصور با حذف یک واسطه صورت گرفته است.

سید علاءالدین حسین، صاحب دو فرزند به اسامی سید علی بهاءالدین و

سید شجاع الدین بوده است. ظاهراً سید شجاع الدین پس از تفرق سپاه شاه چراغ به منطقه فرشبند می‌گریزد و در آنجا به دست مخالفان به شهادت می‌رسد و از این رو به امامزاده شهید مشهور می‌گردد.

سید شجاع الدین، صاحب سه فرزند بود، یکی حسن نام داشت و دیگری سید اسحاق که به علم و زهد متصف و در 15 کیلومتری جنوب شرق شیراز در کوه بلوک قریاغ دارای گنبد و بارگاه است و به سبز پوشان شهرت دارد. فرزند آخر ایشان سید ابوجعفر محمد صورانی است که در دروازه اصطخر شیراز در جریان قیام علی بن حمزه موسی علیه السلام به شهادت رسید و سرش را از بدنش جدا نمودند و به بغداد فرستادند. اینک آرامگاه وی به سید محمد عابد مشهور و در قبلگاه حرم شاه چراغ مدفون است. پس از این واقعه فرزندان سید ابوجعفر محمد صورانی به مرو و فرغا مهاجرت نمودند و بزرگ‌ترین خاندان موسوی این شهر را پایگذاری کردند که در میان آنان علمای بزرگ، نقبای شریف و شهدای گرانقدر به منصفه ظهور رسیدند(1).

طبق نقل اوقاف و امور خیریه در این بقعه دو امامزاده در کنار یکدیگر مدفون اند و دو سنگ قبر تاریخی روی آنها قرار دارد که روی یکی از آنها نوشته است:

«کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام هذا قبر السعید الشهید شجاع الدین حسن ابن سید علاء الدین حسین، شهید شیرازی... فی تاریخ شعبان 220 هجری قمری».

ص: 58

1- (1) این نوشته با استفاده از کتاب های زیر توسط دکتر مهدی بحر العلوم تنظیم شده است: مشاهد العترة الطاهرة، صص 127-123؛ المجدی، ص 119؛ تهذیب الانساب، ص 170؛ عمده الطالب، ص 231؛ جامع الانساب، ص 5؛ تحفه الازهار، ص 329؛ الدررالمشور، ص 248. تحقیق و تدوین: مؤسسه دائره المعارف بقاع متبرکه.

«هذا قبر جعفر بن حسن متوفی سنه 280 هجری قمری».

این مکتوب می‌رساند که جعفر فرزند سیدشجاع الدین حسن بوده است. بنابراین نام این امامزاده، حسن و لقب او شجاع الدین می‌باشد. در هنگام بازسازی بقعه، روی قبر حفاری انجام شد که در 5/1 متری زیر زمین سنگ قبر کوچکی ظاهر شد که به طور وارونه قرار داشت و در قسمت بالای سنگ قبر «سیدشجاع الدین حسن» و در قسمت پایین آن با نوع خط رایج در زمان معاصر، نگارش شده بود. پس از کشف سنگ قبرها و سنگ مخصوص لحد که روی جسد قرار داشت، بوی عطری، تمام فضای بقعه را فرا گرفت، به طوری که از ادامه حفاری منصرف شده، قبر را بازسازی کردند. (1)

همچنین کراماتی از ایشان نقل می‌کنند. (2)

ص: 59

1- (1) سید رزاق امیری، تاریخ و فرهنگ مردم فراشبند، صص 264-261.

2- (2) در شب دوازدهم فروردین سال 1372 امامزاده شهید علیه السلام کرامت فرمودند و سه خواهر زائر را در آن شب شفا دادند و سلامتی را به ایشان بازگردانیدند: الف) خانمی از چنارشاهیجان کازرون که مشکل سیاتیک پا داشتند و پزشکان قطع امید کرده بودند و قصد قطع کردن پای ایشان را داشتند که با توسل به امامزاده شهید علیه السلام در آن شب شفا گرفتند. ب) خانمی از پرزیتون میمند فلج مادرزادی و لکنت زبان داشتند که امامزاده در آن شب نیز ایشان را مورد لطف خود قرار دادند. ج) خانمی از شیراز که نیمه راست بدنش نیمه فلج بوده و ایشان نیز در همان شب شفا یافته است. 2. شفا گرفتن خانمی 27 ساله، دچار بیماری خونی

از حسن بن حسین بن اسحاق فرزندی به نام ابو جعفر محمد الصوارنی متولد شد که مرقد مطهرش در باب اصطخر شیراز می باشد که معروف به «ابن بسه»⁽¹⁾ است و در سایت اوقاف و امور خیریه استان فارس آمده که آرامگاه امام زاده ابو جعفر الصوارنی بن حسن بن حسین بن اسحاق بن موسی کاظم مشهور به شاهزاده محمد در محدوده دروازه اصفهان در مجاورت بازار وکیل به فاصله 25 متری آن قرار دارد.

محمد الصوانی پسری به نام جعفر⁽²⁾ داشته و از او اولادی ماندند و به بنوالوارث معروف شدند⁽³⁾. در گزارش های انسابی آمده که دورانی کرسی قضاوت در شیراز از آن این سادات بوده است.⁽⁴⁾ همچنین نسل حسین در بصره و مدینه و اهواز می باشند⁽⁵⁾.

شجاع الدین حسن (آقام شهید) پسر دیگری به نام اسحاق داشته که ایشان فرزندی به نام موسی و ایشان نیز پسری به نام علی داشته است که مدتی در مرو زندگی نموده است.⁽⁶⁾

ص: 61

1- (1) علی بن محمد العلوی، المجدی فی انساب الطالبین، ص 119.

2- (2) السید حسین الحسینی الزرباطی، الجریده فی اصول انساب العلویین، ج 1، ص 264.

3- (3) عمدہ الطالب، ص 231.

4- (4) المجدی فی انساب الطالبین، ص 119.

5- (5) عمدہ الطالب، همان.

6- (6) شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج 1، ص 30. البته مؤلف در نام حسن بن حسین بن اسحاق اشتباه نموده و ایشان را حسین بن حسین بن اسحاق دانسته که به نظر اکثر اهل تتبع، حسین بن اسحاق، فرزندی به نام حسین نداشته است.

(1)

اما شاخص ترین فرد از نسل اسحاق بن موسی بن جعفر علیه السلام الشریف الدین ابوعبدالله المعروف بنعمه، محمد بن الحسن بن اسحاق بن الحسن (2) بن الحسین بن اسحاق بن موسی بن جعفر می باشد که نوه شجاع الدین حسن (آقام شهید) فوق الذکر می باشد و با چهار واسطه به امامزاده اسحاق می رسد. رجالیون ایشان را جز مشایخ صدوق می دانند. (3)

برخی نیز ایشان را جز شاگردان صدوق (4) نام برده اند و این نشان از رابطه این سید بزرگوار با یکی از بزرگ ترین علمای شیعه، یعنی شیخ صدوق می دهد.

ص: 62

1- (1) این امامزاده شریف از نظر آقای روضاتی همان محمد الصورانی معروف (به ابن سبه) است که در شیراز مقتول گردیده و قبرش نیز در آنجاست (ر. ک: جامع الانساب، ج 1، ص 50) ولی متأسفانه نام وی در هیچ یک از کتب رجالیه (جز تنقیح المقال) نیامده است تا بتوان درباره استظهار ایشان، نظری داشت.

2- (2) در بعضی منابع اسم پدر اسحاق، حسن آمده و در بعضی منابع حسین، اگر حسین باشد در این صورت «آقام شهید» نمی باشد چون نام امامزاده آقام شهید، حسن است. ولی آیت الله خویی در معجم الرجال (ج 15، ص 208) و میرزای نوری در خاتمه المستدرک (ج 5، ص 482) حسن را درست دانسته اند.

3- (3) خصال، شیخ صدوق، ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه، ج 1، ص 14.

4- (4) همان، ص 16.

رابطه بین این دو بزرگوار تا جایی بوده است که مرحوم شیخ صدوق در مقدمه کتاب من لا یحضره الفقیه، انگیزه تألیف کتاب خود را چنین بیان داشته است:

در مسافرتی که به سرزمین بلخ از قصبه «ایلاق» داشتم، به لطف و خواست خداوند متعال با یکی از اولیای خدا و افراد متقی و کم نظیر عصر خویش آشنا شدم. و این آشنایی را همواره باعث سرور و افتخار و سرافرازی خود می دانم.

در آن ایام، هم نشینی و مجالست با او را بسیار مغتنم می داشتم. چرا که هم صحبتی با او احساس آرامش و شادمانی و فرح و نشاط خاصی را برای من فراهم می نمود.

وی، فردی عالم، و متقی و متعهد، و پایبند به دین، و از خانواده ای با شرافت و با اصالت، و از نوادگان و سلاله خاندان نور و فضیلت ربوبی بود. و با اخلاق حمیده و صفات کریمه خود، همچون حیا و آرامش و وقار، عفت و تقوا، و تواضع و فروتنی، بر شایستگی خود افزوده بود.

او، ابو عبدالله محمد بن حسن بن اسحاق بن حسن بن حسین بن اسحاق بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، معروف به «سید نعمت» بود.

سید نعمت، روزی به من چنین بیان داشت: «محمد بن زکریای رازی» طبیب، برای کسانی که در موقع احتیاج به طبیب، طبیب در دسترس ندارند؛ کتابی در علم طب نگاشته و آن را «من لا یحضره الطبیب» نام نهاده است. و آن کتاب در موضوع خود، با وجود حجم کم، جامع و وافی و کافی و پرفایده است و همگان در حدّ نیاز خود از آن بهره مند می گردند.

وی در ادامه از من خواست تا من هم کتابی در موضوع فقه و شرایع و احکام به گونه ای جامع و کامل بنویسم تا مورد اطمینان و اعتماد مردم باشد، و همه آنچه را که همگان در موضوعات فقهی، و مقررات و قوانین شرع، و حلال

و حرام شریعت، به آن احتیاج دارند در آن گردآوری شود تا مردم با مراجعه به آن بتوانند به دستورات آن عمل کنند. و همه کسانی که آن را خوانده، به آن عمل می کنند و از آن نسخه بر می دارند و به دیگران می رسانند در اجر و ثواب آن نیز شریک باشند.

سید نعمت، این کلام را در حالی بیان می کرد که خود، به تمامی کتاب هایی که تا آن زمان نوشته بودم و بالغ بر 245 مجلد می شد، آگاهی کامل داشت و از بیشتر آنها استساح نموده، یا خود وی احادیث آنها را از من شنیده بود و اجازه نقل کردن آنها را نیز از من گرفته بود. اما با تمام این احوال، ضرورت نگارش همچین کتابی را در باب فقه (من لا یحضره الفقیه) احساس می کرد و این سخن را به من متذکر گردید.

من نیز چون او را به خوبی می شناختم و او را فردی صاحب نظر و شایسته می دانستم، و همچین خود نیز احساس ضرورت نوشتن چنین کتابی را می کردم، و به علاوه درخواست وی را در خصوص این عمل، مناسب دیدم؛ پیشنهاد او را پذیرفتم و این کتاب را با حذف سندهای احادیث نگاشتم.

اگر چه ذکر رجال سند حدیث فواید بسیاری دارد، لکن در این کتاب بنا را بر اختصار و استفاده عموم مردم قرار دادم. (1)

ص: 64

1- (1) گلچین صدوق (گزیده من لا یحضره الفقیه)، ج 1، صص 30 و 29؛ من لا یحضره الفقیه، ترجمه غفاری، علی اکبر و محمد جواد و بلاغی، ج 1، ص 14. اصل عبارت شیخ صدوق درباره ایشان از این قرار است: «فدام بمجالسته سروری، و انشرح بمذاکرته صدری، و عظم بمودته تشرفی لأخلاق قد جمعها إلی شرفه من ستر و صلاح، و سکینه و وقار، و دیانه و عفاف، و تقوی و إخبارات، فذاکرنی بکتاب صنفه محمد بن زکریا المتطبب الرازی، و ترجمه بکتاب (من لا یحضره

در بعضی منابع آمده که بهترین سند صدوق به امام صادق علیه السلام این سند است:

ما یرویه عن أبی محمد الحسن بن محمد بن یحیی عن الشریف أبی عبد الله محمد بن الحسن بن إسحاق بن الحسن بن الحسن بن حسین بن إسحاق بن موسی بن جعفر علیهما السلام، عن الشیخ المعمر أبی الدنیا علی بن عثمان المغربی صاحب أمیر المؤمنین، عن أمیر المؤمنین علیہ السلام. (1)

در این سند، ابوالنعمه، یعنی محمد بن حسن بن اسحاق بن حسن بن حسین بن اسحاق نیز وجود دارد که بر کمالات این سید بزرگوار می افزاید.

علی بن اسحاق

فرزند دیگر اسحاق، علی بن اسحاق است که نسلش در حلب بودند و ابن طباطبا نسل ایشان را در مکه می داند. یکی از کسانی که در مکه ساکن بودند ابوالحسن المفلوج محمد بن علی بن محمد بن علی بن اسحاق می باشد که در بصره فرزندی معروف به حیدره (2) داشته است.

همچنین از نسل علی بن اسحاق، سیدی صالح و با تقوا و پرهیزکار معروف به «ابوطالب زاهد» در بغداد می زیسته که شهره خاص و عام بوده که عمر

ص: 65

1- (1) محقق النراقی، عوائد الأيام، ص مقدمه، التحقيق 80.

2- (2) عمدہ الطالب، ص 231.

طولانی داشته است که نسل ایشان را در بغداد بنی مهلوس می گفتند. (1)

جعفر بن اسحاق

جعفر نیز یکی از فرزندان سید اسحاق بن موسی بن جعفر علیه السلام بوده که در بصره به دست سعید بن حاجب به شهادت رسید. (2)
سعید حاجب از فرمانروایان متوکل عباسی بود که نسبت به خاندان اهل بیت کینه زیادی داشت.

عباس بن اسحاق

در کتاب عمده الطالب درباره ایشان آمده است:

أما العباس بن إسحاق بن الكاظم عليه السلام فأعقب من إسحاق المهلوس بن العباس بن إسحاق، له عقب كانوا ببغداد منهم أبو طالب محمد بن الزاهد المعدل الحداد، كان يعمل الحديد، و هو ابن علي بن إسحاق المهلوس، مات بعد أن عمى وله ببغداد بقيه يقال لهم بنو المهلوس قاله العمري. (3)

ص: 66

1- (1) المجدی فی انساب الطالبین، ص 119؛ صاحب المجدی، بنی مهلوس را اولاد علی بن اسحاق می داند اما صاحب عمده، مهلوس را لقب عباس بن اسحاق و بنی مهلوس را از نسل ایشان می داند. در کتاب المعقبون من آل ابی طالب، مهلوس به عنوان لقب عباس آمده و طبق نظر مؤلف این کتاب، نسل ایشان را بنی مهلوس می گفتند، اگر چه اعقاب علی را نیز بنی مهلوس نام نهاده است.

المعقبون، سید مهدی رجایی، ج 2، ص 380-382.

2- (2) مقاتل الطالبین، ص 437.

3- (3) عمده الطالب، ص 231.

اسحاق بن موسی بن جعفر علیه السلام پسری به نام عباس داشته که اسحاق مهلوس فرزند آن عباس بوده و نسل اسحاق مهلوس، نوه اسحاق بن موسی بن جعفر در بغداد زندگی می کرده اند. حدیث اهلک الناس که در بخش احادیث این کتاب آمده، از طریق ایشان از پدرش از جدش اسحاق نقل شده است.

از جمله اشخاص معروف در بنی مهلوس ابوطالب زاهد بوده است که بعد از عمر طولانی به شهادت می رسد.

اسماعیل بن اسحاق

در منابع تاریخی و حدیثی شخصی به نام اسماعیل از فرزندان اسحاق بن موسی بن جعفر یافت نشد، ولی در مشهد اردهال در جوار قبر حضرت علی بن امام محمد باقر علیه السلام قبور جماعتی از سادات و علویین وجود دارد. در شجره نامه ای که در این بقعه مبارکه وجود دارد نوشته است، نوشته شده عالم جلیل القدر نسابه عصر حاضر حضرت آیت الله مرعشی نجفی رحمه الله در کتاب «مزارات علویین» می فرماید: عده ای از فرزندان امام موسی کاظم علیه السلام در جوار مرقد مطهر حضرت مدفون اند؛ من جمله:

1. اسماعیل بن اسحاق بن موسی کاظم علیه السلام.

2. همسر اسماعیل حکیمه خاتون علیها السلام.

3. عبدالله بن اسماعیل بن اسحاق بن موسی کاظم علیه السلام.

4. عبدالوهاب بن اسماعیل بن اسحاق بن موسی کاظم علیه السلام.

5. قاسم بن اسماعیل بن اسحاق بن موسی کاظم علیه السلام. (1)

ص: 67

1- (1) در شجره نامه ای که در این بقعه مبارکه وجود دارد، مدفونین در بقعه مبارکه را اسماعیل بن اسحاق و فرزندان ایشان معرفی کرده است.

رقیه دختر اسحاق بن موسی بن جعفر از بانوان دانشمندی، جلیل القدر، و راوی حدیث بوده، چنانکه پدر او اسحاق نیز مردی زاهد و عابد، نیکوکار صادق بوده است.

رقیه این بانوی دانشمند و نوه امام موسی بن جعفر علیه السلام عمر طولانی داشته و چنانکه می نویسند در سال 316 هجری از دنیا رفته، و در شهر بغداد مدفون گردیده است. (1) این مطلب، نشانگر آن است که تحصیل در جامعه اسلامی فقط مخصوص مردان نیست و زنان نیز می توانند در کسب علم بکوشند.

از آنجا که شمار دانشمندان زن در تاریخ نظام آموزش اسلامی در مقایسه با مردها کمتر است، بعضی پنداشته اند در اسلام محدودیتی درباره تحصیل زنان و دختران وجود دارد. آنان می پندارند زنان دانشمندی که کم و بیش نامشان در تاریخ برده شده به طور غیر رسمی تحصیل کرده اند و شیوه آموزشی اسلام ویژه مردان است.

اما حقیقت آن است که اسلام، مرد و زن را در تدبیر شئون زندگی به وسیله اراده و کار، مساوی می داند، از این رو هر دو در تحصیل احتیاجات زندگی و آنچه مایه قوام حیات انسانی است یکسان اند. زن می تواند همانند مرد مستقلاً کار کند و مالک نتیجه کار و کوشش خود شود. در صدور فرمان الهی فرقی بین زن و مرد نیست، مگر در احکامی خاص که ویژه یکی از ایشان است. تحصیل علم و کسب دانش از احکامی است که زن و مرد در آن مشترک می باشند و دین اسلام هرگز جنسیت را سد راه دانش اندوزی نمی داند.

ص: 68

1- (1) المجدی فی أنساب الطالبین، ص 119. بخط أبي نصر البخاری النسابة أنه رأها.

علامه طباطبائی رحمه الله نیز می فرمایند:

زن در تمام احکام عبادی و حقوق اجتماعی با مرد شریک است و در هر امری که مرد استقلال دارد، مانند: ارث، کسب، معامله، تعلیم و تربیت و دفاع از حقوق و غیره زن هم مستقل است، مگر در مواردی که با مقتضای طبیعتش مخالف باشد. (1)

ص: 69

1- (1) تفسیر المیزان، ج 2، ص 284.

بخش دوم: احادیث

اشاره

ص: 71

با احادیث حضرت اسحاق

برسان خویش را تو بر آفاق

بنشین پای درس این استاد

گر که خواهی شوی بری ز نفاق

هر که شاگرد این کلاس شود

می زند بر گناه خود احراق

با عمل بر حدیث این سید

می شوی اهل نیکی و انفاق

همنشینی به اولیای خدا

گر کنی می شوی به آن الحاق

آفرین بر کسی که از احسان

می کند پای درس دین اتراق

هست این آستان چو ماه تمام

مردم ساوه دور آن چو محاق

عکس این بارگاه راز وفا

کن به قلب و به جان خود الصاق(1)

ص: 73

آنچه تا به حال از نظر خوانندگان عزیز گذشت زندگی نامه امامزاده اسحاق بود که به زوایای شخصیت این امامزاده بزرگ می پرداخت. حال که ما بیش از پیش با این سید بزرگوار آشنا شدیم و با معیار قرار دادن گزارش های تاریخی ایشان را همیشه در مسیر پدر بزرگوارشان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام یافتیم و دانستیم که بعد از پدر بزرگوار و در ادامه زندگی، یار و همراه و همدم برادر عظیم الشان خود حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام بوده اند، سزوار نیست که به همین شناسایی بسنده کنیم، بلکه باید در مرحله اول با تقرب و توسل به ایشان موجبات شادی اهل بیت عصمت و طهارت را فراهم نماییم و با زیارت مرقد مطهر ایشان عهد و میثاق خود را با معصومین علیهم السلام تجدید نماییم.

اما آنچه مهم تر از زیارت ایشان است، استفاده از بیانات و احادیثی است که از طریق این امامزاده عظیم الشان از برادر و پدر و اجداد گرامی شان نقل شده است. بعضی از این احادیث چنان معروف است که حتی در کتاب های معارف دانش آموزان ذکر شده و آنها را بارها از زبان خطبا و سخنرانان شنیده ایم، ولی متأسفانه سند حدیث برای ما بیان نمی شده تا به عظمت امامزاده سید اسحاق پی بریم. اگر چه اولویت خطبا و سخنرانان محترم بیان حدیث و شرح آن است و درست هم همین است، ولی برای ما که درباره امامزاده اسحاق مطالعه می کنیم دانستن احادیثی که از طریق ایشان نقل شده علاوه بر عمل به احادیث، ما را با عظمت ایشان بیشتر آشنا می کند.

این احادیث که در سه باب عقاید، اخلاق و فضایل ائمه معصومین می باشد، به شرح ذیل است:

1. در باب توحید.

2. مظلومیت اول در حقانیت و مظلومیت حضرت علی علیه السلام.

3. مظلومیت دوم در حقانیت و مظلومیت حضرت علی علیه السلام.

4. حدیثی در فضایل حضرت علی علیه السلام.

5. حدیثی در تمسک به حضرت علی علیه السلام.

6. حدیثی درباره شهادت امام حسین علیه السلام.

7. روایتی در اثبات امامت امام رضا علیه السلام.

8. روایتی در اثبات امامت امام رضا علیه السلام و تکذیب مدعیان دروغین امامت.

9. حدیثی در سه مجلس که نعمت خدا در آن مجالس است.

10. اولین سؤالاتی که در قیامت از انسان پرسیده می شود.

11. مجالست با پرهیزگاران و دانشمندان.

12. حدیثی درباره حجامت.

13. اهمیت تعلیم و تعلم علم.

14. حدیثی در فقر و تکبر.

1. حدیثی در پاداش توحید

حدثنا احمد بن اسحاق بن عباس بن اسحاق بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (علیهم السلام)، بدیل سنه اثنتین و عشرين و ثلاثمائه، قال: اخبرنی ابی اسحاق بن عباس، قال: حدثنی إسحاق بن موسی عن أبيه موسی ابن جعفر بن محمد، عن أبيه جعفر بن محمد بن علی، عن أبيه محمد بن علی، عن أبيه علی بن الحسین، عن أبيه الحسین بن علی، عن أبيه علی بن ابی طالب (علیهم السلام)، فی قول الله عز و جل : هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ

قال: «قال: رسول الله (صلى الله عليه وآله): هل جزاء من أنعمت عليه بالتوحيد إلا الجنة»

یکی از نوادگان امامزاده اسحاق به نقل از پدرش از اسحاق بن موسی بن جعفر نقل می کند که اسحاق این حدیث را از پدرش از اجدادش تا برسد به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که آن حضرت فرمود: «آیا پاداش نعمت توحید که به ما عطا شده چیزی جز بهشت می تواند باشد.»

شرح حدیث

پیامبر صلی الله علیه و آله در این حدیث به بیان اهمیت توحید می پردازند و می فرمایند اگر کسی به یگانگی خدا اقرار نماید، در مقابل، خداوند اجری به ایشان می دهد. خداوندی که در قرآن خود می فرماید: هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ 1

طبیعی است که خدای متعال در مقابل این اعتقاد بنده، اجری برای وی در نظر بگیرد، اما چه اجری که بتواند هم وزن و هم طراز توحید باشد. چه چیزی می تواند این کار خوب و احسان بنده را جبران کند، در دنیا هیچ چیز نیست که بتواند هم وزن و هم طراز توحید قرار گیرد. اگر همه دنیا هم به انسان موحد عطا شود باز نمی تواند جواب احسان بنده باشد، لذا خداوند متعال در جواب انسان موحد و احسان وی اجری عطا می کند که بتواند در ترازوی احسان انسان موحد قرار گیرد و آن چیزی نیست به جز بهشت. آری، بهشت است که اگر به موحد داده شود می تواند احسانی هم شأن احسان توحید باشد.

لذا برای رسیدن به احسان تام خداوند، یعنی بهشت باید از جان و دل، توحید را قبول و به اقرار لسانی اکتفا نکنیم.

نکته دیگری که این حدیث در ضمن دارد این است که خود توحید نیز نعمتی است که از طرف خداوند به انسان عطا می شود و بنده نمی تواند با آن بر

سر خدا منت بگذارد. انسان هر چه دارد از خداست؛ مثل آنکه می گویم بحول الله و قوته اقوم و اقعده، یعنی حتی بلند شدن و نشستیم هم با قوه خداست، لذا کسی نمی تواند با نماز خواندن بر خدا منتی داشته باشد، چه آنکه این نیز از نعمات خداست.

2. حدیثی در مظلومیت و حقانیت علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله

عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: طَبَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خُطْبَةً بِالْكُوفَةِ فَلَمَّا كَانَ فِي آخِرِ كَلَامِهِ قَالَ أَلَا وَإِنِّي لَأَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ وَمَا زِلْتُ مَظْلُومًا مُذْ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَامَ إِلَيْهِ أَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَمْ تَخْطُبْنَا خُطْبَةً مُذْ قَدِمْتَ الْعِرَاقَ إِلَّا وَقُلْتَ وَاللَّهِ إِنِّي لَأَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ فَمَا زِلْتُ مَظْلُومًا مُذْ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ وَ لَمَّا وُلِّيَ تَيْمٌ وَعَدَى الْأَصْرَبُ بِسَيْفِكَ دُونَ ظِلَامَتِكَ؟ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: يَا ابْنَ الْخَمَّارِ قَدْ قُلْتَ قَوْلًا فَاسْمَعْ مِنِّي وَاللَّهِ مَا مَنَعَنِي مِنْ ذَلِكَ إِلَّا عَهْدُ أَخِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَخْبَرَنِي وَقَالَ لِي يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنَّ الْأُمَّةَ سَتَغْدِرُ بِكَ وَتَنْقُضُ عَهْدِي وَإِنَّكَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا نَعَهْدُ إِلَى إِذَا كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ فَقَالَ إِنَّ وَجَدْتَ أَعْوَانًا فَبَادِرْ إِلَيْهِمْ وَجَاهِدْهُمْ وَإِنْ لَمْ تَجِدْ أَعْوَانًا فَكُفَّ يَدَكَ وَاحْقِنْ دَمَكَ حَتَّى تَلْحَقَ بِى مَظْلُومًا فَلَمَّا تَوَفَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَعَلَّتْ بِدَفْنِهِ وَالْفَرَاحُ مِنْ شَأْنِهِ ثُمَّ آلَيْتُ يَمِينًا أَنِّي لَا أَرْتَدِي إِلَّا لِلصَّلَاةِ حَتَّى أَجْمَعَ الْقُرْآنَ فَفَعَلْتُ ثُمَّ أَخَذْتُهُ وَجِئْتُ بِهِ فَأَعْرَضْتُهُ عَلَيْهِمْ قَالُوا لَا حَاجَةَ لَنَا بِهِ ثُمَّ أَخَذْتُ بِيَدِ فَاطِمَةَ وَابْنِي الْحُسَيْنِ ثُمَّ دُرْتُ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ وَأَهْلِ السَّابِقَةِ فَأَنْشَدْتُهُمْ حَقِّي وَدَعَوْتُهُمْ إِلَى نُصْرَتِي فَمَا أَجَابَنِي مِنْهُمْ إِلَّا أَرْبَعَةٌ رَهْطٍ سَلْمَانَ وَعَمَّارًا وَالْمِقْدَادَ وَأَبُوذَرٍّ - وَذَهَبَ مَنْ كُنْتُ أَعْتَصِدُ بِهِمْ عَلَى دِينِ اللَّهِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَبَقِيْتُ بَيْنَ حَفِيرَيْنِ قَرِيبِي الْعَهْدِ

بِجَاهِلِيهِ عَقِيلٍ وَالْعَبَّاسِ. فَقَالَ لَهُ الْأَشَدُّ عَثُ: كَذَلِكَ كَانَ عُثْمَانُ لَمَّا لَمْ يَجِدْ أَعْوَانًا كَفَّتْ يَدُهُ حَتَّى قُتِلَ - فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَا ابْنَ الْحَمَارِهِ لَيْسَ كَمَا قَسَيْتَ إِنَّ عُثْمَانَ جَلَسَ فِي غَيْرِ مَجْلِسِهِ وَازْتَدَى بِغَيْرِ رِدَائِهِ صَارَعَ الْحَقَّ فَصَدَّ رَعَهُ الْحَقُّ وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ لَوْ وَجَدْتُ يَوْمَ بُويعَ أَخُو تَيْمٍ أَرْبَعِينَ رَهْطًا لَجَاهَدْتُهُمْ فِي اللَّهِ إِلَى أَنْ أُبْلَى عُدْرِي ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الْأَشَدَّ عَثُ لَا يَزِنُ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ وَإِنَّهُ أَقَلُّ فِي دِينِ اللَّهِ مِنْ عَفْطَةِ عَنَزٍ؛ (1)

از اسحاق بن موسی از پدرش حضرت کاظم و او از حضرت صادق به واسطه پدران گرامی اش علیهم السلام نقل است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه مشغول ایراد خطبه ای بود که در آخر آن فرمود:

بدانید که من از مردم به خود مردم اولویت دارم، و من از آن روز که پیامبر صلی الله علیه و آله وفات یافت پیوسته مورد ظلم واقع شده ام.

پس اشعث بن قیس برخاسته و گفت: ای امیرالمؤمنین از وقتی به کوفه آمده اید در تمام خطبه ها این جمله که «من از مردم به خود مردم اولویت دارم، و من از آن روز که پیامبر صلی الله علیه و آله وفات یافت پیوسته مورد ظلم واقع شده ام» را فرموده اید، پس برای چه ابوبکر و عمر ولایت یافتند، و برای چه با شمشیر خود برای دفاع حَقَّت نبرد نکردی؟

حضرت امیر علیه السلام به او فرمود: ای پسر شراپخوار، سخنی پرسیدی پس جواب آن را بشنو: به خدا سوگند که منع از گرفتن حَقِّ من، نه ترس بود و نه کراهت از مرگ، و آن نبود جز وفا به عهدی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتیم، زیرا آن حضرت مرا خبر داده بود که: «اُمَّت من تورا جفا و مکر روا می دارند، و

ص: 78

پیمان و وصیت مرا درباره ات نقض کنند، و این را بدان که تو نزد من به منزله هارون نسبت به موسی هستی» پس من عرض کردم: ای رسول خدا، در آن زمان وظیفه من چیست؟ فرمود: «اگر یار و یاور یافتی با آنان مبارزه کرده، حقّ خود را بگیر، در غیر این صورت سکوت کرده، خون خود را حفظ کن تا هنگامی که مظلومانه به من ملحق گردی».

پس من نیز بعد از وفات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سرگرم تجهیز و دفن جسد مبارک آن حضرت و فراغ از آن شدم. سپس سوگند خوردم که جز برای نماز از خانه بیرون نروم تا وقتی که قرآن را یک جا جمع نمایم، و به تصمیم و قصد خود عمل نمودم. و بعد از آن دست دخت پیامبر و دو فرزندم حسن و حسین را گرفته، به خانه های اهل بدر و اهل سابقه در اسلام رفته، تزیین حقّ خود را به آنان تذکر داده و یکایک ایشان را به یاری خود دعوت نمودم، ولی از میان ایشان تنها چهار نفر: سلمان، عمّار، ابوذرّ و مقداد دعوت مرا اجابت نمودند و جز آن چهار تن، کسی مرا یاری و مساعدت نکرد. و از میان اقارب و اقوامم که طرفدار من بودند تنها عقیل و عبّاس که نزدیک به عهد جاهلیت بودند در میان اهل بیت من دیده می شدند، و از ایشان هیچ کاری ساخته نبود.

اشعث گفت: ای امیر مؤمنان، با این استدلال عثمان هم چون یآوری نیافت دست های خود را جمع کرد و مظلومانه تسلیم مرگ شد!

حضرت امیر علیه السلام فرمود: ای پسر شرابخوار، این طور که توقیاس کردی نیست، عثمان چون در جای دیگری نشسته و لباس دیگری را در بر کرده و با حقّ طرفیت نمود، حق، او را به زمین زده و مقهور و مغلوب گردید. سوگند به آنکه محمّد صلی الله علیه و آله را به حقّ مبعوث ساخت، اگر در روز بیعت ابوبکر تنها مرا چهل یار و همراه بود، هر آینه به جنگ برخاسته و در راه خدا جهاد می کردم تا اینکه عذر من در مقابل حقیقت روشن گردد. ای مردم، بدانید که اشعث در پیشگاه

پروردگار متعال به اندازه پر مگسی ارزش ندارد و در دین خدا پست تر از آب بینی گوسفند است.

3. حدیثی دیگر در مظلومیت و حقانیت علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله

عن اسحاق بن موسی بن جعفر عن أبيه عن آبائه عليهما السلام في

حدیث أن النبی صلی الله علیه و آله قال: إنا لأمة ستغدر بك و تنقض عهدي؛ (1) این امت در آینده با تو حيله و غدر نموده، سفارش مرا درباره ات زیر پا می نهند.

در حدیثی به همین مضمون آمده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! جبرئیل به من خبر داد که امت من بعد از من با تو حيله و نیرنگ می کنند؛ وای بر آنان باد. و سه بار این جمله را تکرار کرد. عرض کردم: یا رسول الله ویل چیست؟ فرمود: یک وادی است در جهنم که اکثر اهل آن وادی، دشمنان تو و قاتلان فرزندان تو و پیمان شکنان با تو هستند. (2)

4. حدیثی در فضیلت امام علی علیه السلام

عن إسحاق بن موسی بن جعفر، عن أبيه، عن جده، عن آبائه عليهم السلام قال: قال النبي صلی الله علیه و آله: و ينزل الملكان - یعنی رضوان و مالک - فيقول مالک: إن الله أمرني بلطفه و منه أن أسعر النيران فسعرتها، و أن أغلق أبوابها فغلقتها، و أن أتیک بمفاتيحها فخذها يا محمد، فأقول: قد قبلت ذلك من

ص: 80

1- (1) شیخ حر عاملی، اثبات الهداه، ج 1، ص 357.

2- (2) بحار الانوار، ج 8، ص 312؛ تفسیر فرات بن ابراهیم، ص 78.

ربی فله الحمد علی ما من به علی، ثم أدفعها إلى علی، ثم يقول رضوان: إن الله أمرني بمنه و لطفه أن أزخرف الجنان فزخرفتها، وأن أغلق أبوابها فغلقتها، وأن آتيك بمفاتيحها فخذها يا محمد، فأقول: قد قبلت ذلك من ربي، فله الحمد علی ما من به علی، ثم أدفعها إلى علی علیه السلام فينزل علی و فی يده مفاتيح الجنة و مقاليد النار، فيقف علی بحجزتها و يأخذ بزمامها، و قد تطاير شررها و علا زفيرها و تلاطمت أمواجها، فتناديه النار: جزني يا علی فقد أطفأ نورك لهبي، فيقول لها علی: اتركي هذا وليي و خذي هذا عدوي، و إن جهنم يومئذ لأطوع لعلی من غلام أحدكم لصاحبه؛(1)

دو فرشته پیش من آیند یکی رضوان کلیددار بهشت و یکی مالک کلیددار دوزخ، رضوان نزدیک گردد و می گوید درود بر تو ای احمد. من گویم درود بر تو ای فرشته، تو کیستی چه خوش رو و خوش بویی؟ می گوید من کلیددار بهشتم و اینها کلیدهای بهشت است که رب العزه برایت فرستاده است. ای احمد، آنها را بگیر. گویم: از پروردگرم قبول کردم حمد او را بر آنچه به من تفضل کرد، آنها را تحویل برادرم علی بن ابی طالب بده؛ رضوان برگردد. مالک دوزخ پیش آید و گوید درود بر تو ای احمد، گویم: درود بر تو ای فرشته، کیستی که چه زشت رو و نامطلوبی؟ گوید: من کلیددار دوزخم و اینها کلیدهای دوزخ است. رب العزه برای شما فرستاده است ای احمد، آنها را بگیر گویم: از پروردگرم قبول کردم حمد او را بر آنچه مرا بدان فضیلت داد آنها را تحویل برادرم علی بن ابی طالب بده. مالک برگردد و کلیدهای بهشت و دوزخ را در دست دارد تا بر دهانه جهنم بایستد که شراره می پراند و سوت می کشد و حرارتش تند است و علی مهار آن را دارد. دوزخ به علی گوید: ای علی مرا

ص: 81

واگذار و بگذر، نور تو شراره مرا خاموش کرد. علی فرماید: آرام باش ای دوزخ، این شخص را بگیر و این را واگذار؛ این دشمن مرا بگیر و این دوست مرا واگذار. دوزخ در آن روز برای علی از غلام شما برای آقای خود فرمان بردارتر است. اگر خواهد آن را به راست و چپ بکشاند و بهشت آن روز برای علی مطیع تر است در آنچه دستور دهد از همه مردم و صلی الله علی سیدنا خیر خلقه محمد و آله اجمعین. (1)

5. حدیث تمسک به حضرت علی علیه السلام

حدیثی إسحاق بن موسی، عن أبیه، عن جده، عن أبیه، عن علی بن الحسین، عن ابن عباس قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: من أحب أن یتمسک بالقضیب الأحمر الذی غرسه الله بیده فی جنه عدن فلیتمسک بحب علی بن أبیطالب؛ (2)

هرکس دوست دارد به شاخه یاقوت سرخ که خداوند آن را در بهشت عدن کاشته است چنگ بزند باید به حب علی بن ابی طالب و ذریه پاکش متمسک شود.

شرح حدیث

واژه «تمسک» در لغت به معنای چنگ زدن به چیزی است. (3)

ص: 82

1- (1) امالی، صدوق، ترجمه کمره ای، ص 118.

2- (2) شوشتری، احقاق الحق، ج 17، ص 177.

3- (3) مجمع البحرین، ج 2، ص 204.

اینکه منظور از حبل الله که همان رابط بین رب و عبد است کیست و اینکه چه کسی است که آسمانیان و زمینیان را به هم وصل می کند، امام رضا علیه السلام در مورد این آیه فرمودند:

عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ؛ (1) علی بن ابی طالب علیه السلام، ریسمان استوار الهی است».

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره کرده، فرمودند: «این مرد ریسمان الهی است که هر کس به او تمسک کند در دنیا حفظ شود و در آخرت گمراه نگردد.» (2)

امام باقر علیه السلام نیز فرمودند: «ولایت حضرت علی علیه السلام آن ریسمانی است که خداوند دستور داده به آن چنگ زنید و از آن جدا نشوید. پس هر کس به حبل الله تمسک جوید مؤمن است و هر کس آن را ترک کند از ایمان خارج شود.» (3)

6. حدیثی در شهادت امام حسین علیه السلام

وذكر زكريا في كتاب الفتن أيضا، قال: حدثنا إسحاق بن موسى، قال: حدثنا المقدمي، قال: حدثنا جعفر، قال: حدثني خالتي أم سالم بنت مسلم، قالت: لما قتل الحسين بن علي مطرنا كالدّم على البيوت والجدر، فبلغنا أنه كان بالشام والكوفة وخراسان؛ (4)

ص: 83

1- (1) بحار الانوار، ج 36، ص 15، ح 1، به نقل از تفسیر عیاشی.

2- (2) همان، ح 3.

3- (3) همان، ص 18، ح 10، به نقل از تفسیر فرات.

4- (4) السید ابن طاووس، الملاحم و الفتن، ص 334.

وقتی امام حسین علیه السلام کشته شد آسمان بر خانه و دیوارهای ما خون بارید، بعد از آن به ما خبر رسید که این حادثه در شام و کوفه و خراسان هم رخ داده است. (1)

یکی از رویدادهای بسیار شگفت و شایان توجه پس از شهادت امام حسین علیه السلام، مشاهده خون در نقاط مختلف است. تنوع روایات حاکی از این حادثه، و اعتبار سندی برخی از این روایات، موجب حصول اطمینان به وقوع این رویداد می شود.

روایات یاد شده را می توان به چند دسته تقسیم کرد:

بعضی از آنها از وجود خون در زیر سنگ ها و کلوخ ها در نقاط مختلف حکایت دارند.

ص: 84

1- (1) به گزارش شیعه آنلاین، پایگاه خبری الجوار پس از اعلام این مطلب می نویسد: کتاب «وقایع عصر انگلوساکسون» که یکی از منابع تاریخی انگلوساکسون به شمار می رود، توسط «میشل آسواتون» (MICH L SW TON) ترجمه و ویرایش شده است. این کتاب در سال 1996 میلادی در انگلستان منتشر شده و در سال 1998 توسط دانشگاه اکستر (Exeter) در ایالت نیویورک آمریکا تجدید چاپ شد. در صفحه 38 این کتاب چنین عبارتی آمده است: Here in Brit n here w Bloody r n, d milk d butter were urned. ترجمه: در سال 685 میلادی در اینجا، در سرزمین بریتانیا آسمان خون بارید و شیر و کره به خون تبدیل شد و رنگ آن سرخ گردید. گفتنی است سال 685 میلادی با سال 61 هجری قمری که سال وقوع حادثه عاشورا شهادت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) و یارانش بوده، برابر است.

بعضی دیگر، وقوع این رویداد را در ناحیه شام و در بیت المقدس گزارش کرده اند.

در برخی روایات، به خونین شدن آب چاه ها و نهرها اشاره شده است.

در بعضی دیگر نیز به خونین شدن خاک به امانت سپرده شده کربلا توسط پیامبر صلی الله علیه و آله به ام سلمه حکایت دارد.

در روایتی، ریزش خون از دیوارهای دارالاماره کوفه، به هنگام ورود سر مطهر امام حسین علیه السلام نقل شده است.

در روایتی دیگر، به ریزش خون از درخت ام معبد اشاره شده است.

به جز اینها، روایت دیگری نیز در این زمینه به چشم می خورد که در ادامه به بیان و بررسی این موارد می پردازیم.

درباره گریه سنگ بر ائمه علیهم السلام و امام حسین علیه السلام روایاتی آمده؛ از جمله:

خرجه البیهقی من حدیث ابن عفیر، حدثنا فحوص بن عمران عن السری بن یحیی، عن ابن شهاب قال: قدمت دمشق و أنا أرید الغزوفاتیت عبد الملک یعنی ابن مروان لأسلم علیه، فوجدته فی قبه علی فرش یفوق القائم، و الناس تحته سماطان فسلمت و جلست، فقال: یا ابن شهاب أتعلم ما کان فی بیت المقدس صباح قتل ابن اُبی طالب؟ قلت: نعم، قال: هلم، فقممت من وراء الناس حتی أتیت خلف القبه و حوّل وجهه فأحنی علی فقال: ما کان؟ فقلت: لم یرفع حجر فی بیت المقدس إلا وجد تحته دم(1)

بنابراین روایت در شهادت امام علی علیه السلام سنگ خون گریسته است. جالب اینکه این روایت را مقریزی یکی از نویسندگان اهل سنت نقل کرده است.

ص: 85

أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ السَّلْمِيِّ وَقَالَ أَحْمَدُ وَأَخْبَرَنِي عَمِّي عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي نَضْرَةَ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ أَنَّهُ قَالَ وَاللَّهِ لَقَدْ عَرَفْنَا أَهْلَ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ وَنَوَاحِيهَا - عَشِيَّةَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ - قُلْتُ وَكَيْفَ ذَلِكَ قَالَ مَا رَفَعْنَا حَجْرًا وَلَا مَدْرًا وَصَخْرًا - إِلَّا وَرَأَيْنَا تَحْتَهَا دَمًا يَغْلِي - وَاحْمَرَّتِ الْحِيْطُ أَنْ كَالْعَلَقِ - وَمُطِرْنَا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ دَمًا عَيْبِيًّا - وَسَجِعْنَا مُنَادِيًا يَنَادِي فِي جَوْفِ اللَّيْلِ يَقُولُ - أ تَرْجُو أُمَّهُ فَتَقْتُلْتِ حُسَيْنًا - شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ - مَعَاذَ اللَّهِ لَا نَلْتَمُ يَقِينًا - شَفَاعَةَ أَحْمَدَ وَ أَبِي تَرَابٍ - قَتَلْتُمْ خَيْرَ مَنْ رَكَبَ الْمَطَايَا - وَ خَيْرَ الشَّيْبِ طُرًّا وَ الشَّبَابِ وَ انكسرت الشمس ثلاثاً - ثُمَّ تَجَلَّتْ عَنْهَا وَ انشبت النجوم - فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَمْدِ أَرْجَفْنَا بِقَتْلِهِ - فَلَمْ يَأْتِ عَلَيْنَا كَثِيرٌ شَيْءٍ - حَتَّى نَعْمَى إِلَيْنَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (1)

طبق این روایت در شهادت امام حسین علیه السلام سنگ، خون گریسته است.

حدثنا عن أبي عاصم النبيل، عن أبي جريح (كذا) عن ابن شهاب قال: «ما رفع حجر بالشام يوم قتل الحسين إلا عن دم؛ روز شهادت امام حسين هر سنگی را در شام بر می داشتی از زیر آن خون جاری می شد». (2)

احادیث زیادی از ائمه علیهم السلام در این باره آمده که این مقام را گنجایش آن نیست.

7. حدیثی در اثبات امامت امام رضا علیه السلام

روی عن أبي الصلت الهروي أنه قال: لقد حدثني محمد بن إسحاق بن موسى ابن جعفر عن أبيه (اسحاق بن موسى بن جعفر) عن جده موسى عليه السلام

ص: 86

1- (1) بحار الانوار، ج 45، ص 205؛ كامل الزيارات، ص 76.

2- (2) انساب الاشراف، ج 3، ص 426.

أنه كان يقول: هذا أخوك علي بن موسى عالم آل محمد فاسألوه عن أديانكم، واحفظوا ما يقول لكم، فإني سمعت أبي جعفر يقول غير مره: إن عالم آل محمد لفي صلبك، وليتني أدركه فإنه سمى أمير المؤمنين عليه السلام؛(1)

اسحاق بن موسى بن جعفر می گفت: پدرم به فرزندانش می فرمود: این برادر شما علی عالم آل محمد است، مسائل خود را از وی پرسید، و مطالب او را نگهداری کنید، من از پدرم جعفر بن محمد شنیدم مکرر می گفت: عالم آل محمد صلی الله علیهم اجمعین در صلب تو است کاش من او را می دیدم، وی با امیرالمؤمنین هم نام است.

یکی از القاب امام رضا علیه السلام عالم آل محمد صلی الله علیه و آله است، البته درباره وجه تسمیه این لقب مباحث فراوانی بیان شده، اما آنچه در اینجا مدنظر است اینکه می دانیم همه ائمه اطهار علیه السلام عالم آل محمد صلی الله علیه و آله بوده اند، اما چه شده که این تعبیر درباره علی بن موسی الرضا علیه السلام به کار رفته است.

ظاهراً جهت این قضیه آن است که مأمون عباسی پیروان ادیان مختلف را گرد هم آورد و آنان را با علی بن موسی الرضا علیه السلام مواجه کرد. امام رضا علیه السلام درباره این کار مأمون فرمودند: «او زمانی از این عمل خود پشیمان خواهد شد که من به شبهات صاحبان ادیان به زبان خود آنها پاسخ دهم.» در همان مجلس بود که امام رضا علیه السلام به شبهات آنان - از یهود و نصاری و زرتشتیان و صابئین - به صورت قاطعانه پاسخ دادند و آنان را قانع کردند. حتی برخی از آنها در نتیجه همین مباحثات حضرت به اسلام گرویدند.(2) از این رو آنچه در این

ص:87

-
- 1- (1) علی بن یونس العاملی، الصراط المستقیم، ج 2، ص 164؛ بحار الانوار، ج 49، ص 100؛ اربلی، کشف الغمه، ج 2، ص 317.
 - 2- (2) الاحتجاج علی اهل اللجاج، ج 2، ص 415.

جلسه روی داد باعث شد لقب عالم آل محمد صلی الله علیه و آله را برای آن حضرت به کار ببرند.

در حدیثی دیگر آمده است:

ما رأیت الرضا علیه السلام یسئل عن شیء قط الا اعلم و لا رأیت اعلم منه بما کان فی الزمن الاول الی وقتہ و عصره و کان المأمون یمتحنه بالسؤال عن کل شیء فیجیب فیہ و کان کلامه و جوابه و تمثله انتزاعات من القرآن؛

هرگز ندیدم امام علیه السلام در برابر پرسشی، جواب نگوید. عالم تر از او ندیدم و بارها مأمون از مسائل مختلف از او می پرسید و ایشان پاسخ می دادند و همه جواب ها و مثال هایی که می آورد برگرفته از قرآن بود. (1)

جالب اینکه خود امام رضا علیه السلام در این زمینه می فرماید: «در حرم پیامبر صلی الله علیه و آله می نشستم و عالمان مدینه هرگاه در مسئله ای با مشکل روبه رو بودند و از حل آن ناتوان می ماندند، به من رو می آوردند و پاسخ می گرفتند.» (2)

8. روایتی در اثبات امامت امام رضا علیه السلام و تکذیب مدعیین دروغین امامت

حدثنا محمد بن الحسن بن أبی الخطاب، قال: حدثنی إسحاق بن موسى قال: لما خرج عمی محمد بن جعفر بمکه و دعا إلی نفسه و دعی

ص: 88

1- (1) هاشم معروف الحسنی، زندگی دوازده امام، ترجمه محمد رخشنده، صص 363-364. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 180.

2- (2) . امام رضا علیه السلام، منادی توحید، ص 41.

بأمر المؤمنين و بويع له بالخلافه و دخل عليه الرضا عليه السلام و أنا معه فقال له: يا عم لا تكذب أباك و لا أخاك فإن هذا أمر لا يتم ثم خرج و خرجت معه إلى المدینه فلم يلبث إلا قليلا حتى أتى الجلودى فلقية فهزمه ثم استأمن إليه فلبس السواد و صعد المنبر فخلع نفسه و قال: إن هذا الأمر للمأمون و ليس لي فيه حق ثم أخرج إلى خراسان فمات بجرجان؛(1)

اسحاق بن موسى گفت: وقتی عمویم محمد بن جعفر در مکه قیام کرد و مردم را به رهبری خویش دعوت نمود اسم خود را امیرالمؤمنین گذاشت و با او به خلافت بیعت نمودند. حضرت رضا علیه السلام پیش او رفت من هم بودم. فرمود: به پدر و برادرت دروغ نبند، زیرا این جریان برای تو تمام نخواهد شد. این سخن را فرمود و با هم به طرف مدینه رفتیم چیزی نگذشت که جلودی مأموریت یافت و محمد بن جعفر را شکست داد محمد بن جعفر امان خواست لباس سیاه پوشیده بر منبر رفت و خود را از خلافت خلع نموده و گفت: خلافت متعلق به مأمون است و مرا حقی در آن نیست او را به خراسان فرستادند و در گرگان از دنیا رفت.

امام رضا علیه السلام بسیاری از حوادث را قبل از آنکه واقع شود، پیش بینی می کرد و آن حوادث همان گونه که حضرت پیش گویی کرده بود، اتفاق می افتاد. این پیش گویی ها به روشنی عقیده اصلی شیعه را ثابت می کند که خدای تبارک و تعالی به امامان اهل بیت علیهم السلام فضیلت و علوم باطنی بخشیده و این حدیث، تنها نمونه ای از پیش گویی های متعدد امام رضا علیه السلام است.

ص: 89

9. نَقْمَتِ خَدَائِ مَتَعَالٍ دَرِ بَرُخِيِّ مَجَالِسِ

حسین بن محمد، عن علی بن محمد بن سعد، عن محمد بن مسلم، عن إسحاق ابن موسی قال: حدثنی أخی وعمی، عن أبی عبد الله (علیه السلام) قال: ثلاثه مجالس یمقتها الله و یرسل نقیمته علی أهلها فلا تقاعدوهم ولا تجالسوهم: مجلساً فیہ من یصف لسانه کذباً فی فتیاه، و مجلساً ذکر أعدائنا فیہ جدید و ذکرنا فیہ رث، و مجلساً فیہ من یصدعنا و أنت تعلم، قال: ثم تلا أبو عبد الله (علیه السلام) ثلاث آیات من کتاب الله کأنما کن فی فیہ - أو قال [فی] کفه -: وَ لَا تَسُبُّوا الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فِیْسَ بُؤَا اللَّهُ عَدُوًّا بَغِیْرَ 1 وَإِذَا رَأَیْتَ الَّذِینَ یُحْضِرُونَ فِی آیَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى یُحْضِرُوا فِی حَدِیْثِ غَیْرِهِ ؛ (1) وَ لَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُکُمْ الْکَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لِنَقْتَرُوا عَلَی اللَّهِ الْکَذِبَ إِنَّ الَّذِینَ یَفْتَرُونَ عَلَی اللَّهِ الْکَذِبَ ؛ (2)-(3)

حسین بن محمد، از علی بن محمد بن سعد، از محمد بن مسلم، از اسحاق بن موسی روایت کرده که گفت: برادر و عمویم، از امام جعفر صادق علیه السلام برای من روایت کردند که فرمود: «سه مجلس است که خدای عز و جل آنها را به غایت دشمن می دارد، و عذاب و عقوبت خود را بر اهل آنها می فرستد؛ پس با ایشان مباشید و با ایشان هم نشینی نکنید. یکی مجلسی که در آن کسی باشد که در فتوای خود دروغ بافد (4) و دیگری مجلسی که یاد دشمنان ما در آن تازه

ص: 90

1- (2) سوره انعام، آیه 68.

2- (3) سوره نحل، آیه 116.

3- (4) الکافی، ج 2، ص 378.

4- (5) اصول کافی، ترجمه کوه کمره ای، ج 5، ص 387.

و یاد ما در آن کهنه است، و سوم مجلسی که در آن کسی است که مردم را از ما باز می دارد و تو می دانی».

امام صادق علیه السلام بعد از این سخنان، سه آیه تلاوت نمودند که گویا در دهان مبارکش بود یا فرمود: در کف اوست - کنایه از آمادگی و تسلط بر آیات قرآن -

آیه نخست: «آنانی که غیر از خدا را عبادت می کنند دشنام ندهید».

آیه دوم: «هرگاه کسانی را دیدی که در آیات ما فرو می روند از آنان روی بگردانید تا در سخن دیگر وارد شوند».

آیه سوم: «با زبان خود دروغ را توصیف نکنید، نگویند این حلال است و این حرام، تا آنکه به خداوند افترا زده باشید».

در توضیح این عبارت حدیث که

«وَمَجْلِسًا ذُكِرَ أَعْدَائُنَا فِيهِ جَدِيدٌ وَ ذُكِرْنَا فِيهِ رَثٌّ» باید گفت این قسمت به روشنفکرانی اشاره دارد که خود را متجدد و اسلام و کلام اهل بیت را متحجر می دانند. در جاهایی که به کسانی که با روش ما مخالفند متجدد می گویند. دشمنان ما در آنجا جدید خوانده می شوند. به بیان امروزی می گویند: این ها نوآور و روشنفکراند». اما اینکه امام فرمود:

«وَذُكِرْنَا فِيهِ رَثٌّ» رَثٌّ یعنی کهنه. به بیان دیگر از ما به عنوان «کهنه» یاد می کنند.

پس این حدیث اشاره به کسانی است که می گویند: این حرف ها (مسائل و احکام دینی) کهنه شده و کسانی که این سخنان را می گویند واپس گرایند. از سوی دیگر به کسی که مخالف دین و احکام آن است روشنفکر و متجدد است.

به هر حال، طبق فرمایش این حدیث، نشستن در این مجالس، بلا و نعمت را بر انسان نازل می کند.

نتیجه این که بر این اساس، سه جلسه مورد غضب خداوند است و عذاب الهی بر اهل آن نازل می شود. پس نباید با اهل این سه مجلس، هم نشین شد:

1. کسی که به دروغ فتوا دهد؛

2. مجلسی که در آن از دشمنان ما یاد شود؛

3. جلسه ای که در آن - از فضایل - ما جلوگیری می کنند و تو می دانی.

10. بازخواست و پرسش در قیامت

اشاره

این حدیث از رقیه دختر امامزاده اسحاق به نقل از پدرش روایت شده است.

حدثنا محمد بن أحمد الأسدي البردعي، قال: حدثتنا رقيه بنت إسحاق بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب، عن أبيها، عن آبائه (عليهم السلام): قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): لا تزول قدما عبد يوم القيامة حتى يسأل عن أربع: عن عمره فيما أفناه، وشبابه فيما أبلاه، وعن ماله من أين كسبه وفيما أنفقه، وعن حينا أهل البيت؛ (1)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که بنده ای وارد محشر گردد از وی سؤال می کنند: عمرش را در چه راهی صرف کرده و جوانی خود را در چه کارهایی گذرانیده، مالش را از کجا به دست آورده و در چه راهی خرج کرده و از محبت ما اهل بیت پرسیده می شود.

این حدیث به چهار نکته اشاره می کند که در قیامت مورد سؤال قرار می گیرد.

1. عمر

از جمله نعمت هایی که بسیاری از مردم از آن غافل اند و ارزش آن را

ص: 92

نمی دانند و حق سپاس گزاری در برابر آن را به جای نمی آورند نعمت عمر است. اکنون به ذکر چند حکایت درباره عمر و ارزش آن می پردازیم:

شرح حدیث:

الف) در حالات علامه طباطبایی نقل شده که ایشان فرمودند: بعد از مدتی که از نگارش المیزان می گذشت به این فکر افتادم نقطه های آن را در روز پنجشنبه بگذارم تا علاوه بر اینکه نقطه ها را می گذارم، مروری نیز بر متن تفسیر نموده باشم. اگر چنین کنم روزی پانزده دقیقه جلو هستم؛ یعنی از وقت و فرصت به خاطر به کارگیری این شیوه استفاده کرده ام.

ب) امام صادق علیه السلام فرمودند: «هنگامی که عزرائیل برای قبض روح نزد حضرت نوح آمد، نوح در برابر تابش آفتاب بود. عزرائیل سلام کرد و حضرت نوح جواب سلام او را داد و پرسید: برای چه به این جا آمده ای؟ عزرائیل گفت: آمده ام روح تو را قبض کنم. حضرت نوح فرمود: اجازه بده از آفتاب به سایه بروم. عزرائیل اجازه داد و حضرت نوح به سایه رفت، آنگاه حضرت نوح این سخن عبرت آموز را به عزرائیل گفت: «ای فرشته مرگ آنچه در دنیا زندگی نمودم به قدری زود گذشت که همانند آمدن من از آفتاب به سایه بود». اکنون مأموریت خود را در مورد قبض روح من انجام بده، آنگاه عزرائیل روح او را قبض کرد.

ج) مردی در مدینه بود که همه را می خندانید. جماعتی گفتند: خوب است امام سجاد علیه السلام را به مجلس این مرد دعوت کنیم و قدری او را بخندانیم، شاید از گریه های زیاد لحظه ای ساکت شود. پس جمع شدند و خدمت امام رفتند. در راه حضرت را دیدند که با دو نفر از غلامان خود می آمد. آن شخص عبای امام را از شانه اش جمع کرد و به شانه اش انداخت و همراهان شروع به خنده کردند.

ص: 93

امام فرمود: این کیست؟ گفتند: مردی است که مردم را می خنداند و از آنها پول می گیرد.

حضرت فرمودند: به او بگویید، «روز قیامت آنان که عمر خود را به بطالت گذرانیدند زیان می برند».

بعد از این کلام آن شخص دست از حرکات ناشایست کشید و به راه راست هدایت یافت.

2. جوانی

خداوند در قرآن مراحل زندگی را بیان کرده و آن را به سه دوره کودکی و جوانی و پیری تقسیم نموده، می فرماید:

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَ شَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ 1

(خدا همان کسی است که شما را آفرید، در حالی که ضعیف بودید. سپس بعد از ناتوانی، قوت بخشید و باز بعد از قوت، ضعف و پیری قرار داد. او هر چه بخواهد می آفریند، و دانا و تواناست).

در این آیه، قوت در میان دو ضعف قرار گرفته و منظور از قوت، همان دوران جوانی انسان است. بی تردید دوران جوانی هر انسانی بهترین دوران عمر اوست. اگر برای هر چیزی بهاری قابل تصور باشد، به طور بهار عمر انسان، جوانی اوست. همچنین بیشتر استعدادهای انسان در این دوره شکوفا می شود.

ارزش و قدر و منزلت جوانی به قدری زیاد است که در روایات وارد شده از جمله چیزهایی که در روز قیامت از انسان سؤال می شود این است که انسان این دوران را در چه راهی استفاده نموده است.

با توجه به اهمیت دوران جوانی، چه خوب است انسان در این دوران در راه و مسیری باشد که مورد رضایت خداوند است. انسان باید این دوران را جهت کسب فضائل اخلاقی و دوری از محرمات الهی قرار دهد، چرا که هنوز گرد و غبار گناه بر آینه دل انسان ننشسته و انسان بیشتر می تواند در راه خود سازی و تهذیب نفس قدم بردارد.

3. مال

در این حدیث آمده مالت را از چه راهی به دست آورده ای و در چه راهی خرج کرده ای؛ یعنی اولاً انسان نسبت به جمع آوری مال باید جوابگو باشد، چرا که جز مال حلال، مؤاخذه می شود. ثانیاً، مال حلال را هم در هر راهی خواست نمی تواند مصرف کند، پس نسبت به مصرف مال حلال باید حساس باشد.

کسب مال حلال یکی از ویژگی هایی است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای پارسایان بیان می کنند،

«وَطَلَبًا فِي حَلَالٍ»⁽¹⁾ بدیهی است اولین و مهم ترین گام در جهت زدودن فقر و نیازمندی و وابستگی فردی و اجتماعی به دیگران، این است که انسان سهم خود و خانواده، نزدیکان، همسایگان و نیز جامعه خود را از سفره گسترده طبیعت فراموش نکند.

اگر دست انسان از مال و مواهب دنیوی خالی باشد، هرگز توفیق احسان به مردم را نخواهد یافت. بنابراین می توان گفت در اغلب آیاتی که از صیغه

ص:95

1- (1) نهج البلاغه، خطبه متقین.

«أنفقوا» استفاده شده؛ چه واجب و چه مستحب، باید کلمه «اکسبوا» را نیز در تقدیر گرفت. هم چنان که می‌گوییم مقدمه واجب، واجب است؛ مقدمه انفاق هم که کسب درآمد است، لازم و اجتناب‌ناپذیر است.

مولوی می‌گوید:

«انفقوا» گفت است پس کسبی بکن

زآنکه نبود خرج بی دخل کهن

گرچه آورد «أنفقوا» را مطلق، او

تو بخوان که اکسبوا ^{تُم} «انفقوا». (1)

پس مالی که انسان به دست آورده نمی‌تواند در هر راهی خرج کند. او نمی‌تواند اسراف کند؛ نمی‌تواند در کارهای غیر لازم استفاده کند، چون در نحوه استفاده نیز مورد سؤال و جواب قرار می‌گیرد.

4. دوستی اهل بیت

قرآن کریم می‌فرماید: **ثُمَّ لَئْسَ لِمَنْ يَوْمِنَا عَنْ النِّعَمِ 2**؛ طبق این آیه شریفه در آن روز همه انسان‌ها از نعمت‌هایی که پروردگار به آنان ارزانی داشته سؤال خواهند شد که آیا در راه حق هزینه کردند یا در راه باطل؟ از مجرای حق به دست آوردند یا از راه ستم و زور، اما مهم‌تر از همه، پرسش از نعمت توحید، نبوت، ولایت و حب اهل بیت است. در این مورد احادیث فراوانی وارد شده است؛ چنان که امام رضا علیه السلام در تفسیر «نعیم» می‌فرماید:

نعیم، حب و دوستی ما اهل بیت است. خداوند پس از توحید و نبوت از

ص: 96

شما راجع به نعمت دوستی با ما سؤال می‌کنند. اگر کسی محب ما اهل بیت باشد حق تعالی او را به نعمت جاودانه بهشت می‌رساند. سپس افزود:

«قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أول ما يسئل عنه العبد بعد موته شهادته أن لا إله إلا الله وأن محمدا رسول الله وأنك ولي المؤمنين بما جعله الله وجعلته لك. فمن أقر بذلك وكان معتقده صار إلى النعيم الذي لا زوال له»⁽¹⁾.

ابوحنیفه از امام صادق (علیه السلام) از تفسیر آیه فوق پرسید. امام صادق علیه السلام سؤال را به او بازگرداند و فرمود: ای نعمان! به نظر تو نعیم چیست؟ گفت: طعام و آب سرد است. فرمود: اگر خداوند تو را در روز قیامت در برابر خود نگهدارد تا از هر لقمه ای که خورده و هر جرعه ای که نوشیده ای پاسخ گویی، باید مدت بسیاری بایستی و پاسخ دهی. عرض کرد پس «نعیم» چیست؟ فرمود: ما اهل بیت هستیم که به واسطه ما به بندگانش نعمت می‌دهد و به وسیله ما میان بندگان الفت و محبت ایجاد می‌کند، از آن پس که با یکدیگر اختلاف داشتند. به واسطه ما، خداوند میان دل‌هایشان الفت انداخت و آنان را برادر ساخت، پس از آنکه دشمن بودند و به واسطه ما، آنان را به نور اسلام هدایت کرد.⁽²⁾ این همان نعمت همیشگی است. حق تعالی از بابت حق نعمتی که به آنان بخشید، یعنی از پیامبر و عترت او از آنان سؤال می‌کند.

بنابراین، همه نعمت‌های مادی و طبیعی بر اثر نعمت‌های معنوی مانند توحید، نبوت، ولایت، امامت و حب اهل بیت است. پیامبر صلی الله علیه وآله و پیشوایان

ص: 97

1- (1) عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 129.

2- (2) بحار الانوار، ج 24، ص 49.

معصوم علیهم السلام واسطه فیض نعمت ها به شمار می روند؛ چنان که این مفاد از سراسر زیارت «جامعه کبیره» آشکار است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أول ما يسأل عنه العبد حَبْنَا أهل البيت؛ (1) اولین چیزی که در روز قیامت از بنده سؤال می شود، دوستی ما اهل بیت است».

11. حدیثی درباره مجالست با پرهیزگاران و دانشمندان

قال: حدثني إسحاق بن موسى، عن أبيه، عن جده، عن محمد بن علي، عن علي بن الحسين، عن الحسين بن علي، عن أمير المؤمنين (عليهم السلام)، قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): المتقون سادة، و الفقهاء قاده، و الجلوس إليهم عباده؛ (2)

اسحاق بن موسی از پدرانش از امیرالمؤمنین علیهم السلام روایت می کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پرهیزگاران سروران هستند، و فقهاء رهبران می باشند، و نشستن در نزد آنها عبادت است.

این حدیث ضمن تعریف و تمجید از متقین و پرهیزکاران، صریحاً اشاره دارد که رهبری مسلمانان از آن فقهاست؛ یعنی همان اثبات ولایت فقیه که بحث آن در کتاب های مفصل آمده است.

در ادامه حدیث، بر هم نشینی با فقها و پرهیزکاران، تأکید شده؛ چرا که همنشینی با این دو گروه عبادت خداست.

در حدیثی دیگری حضرت علی علیه السلام خطاب به مالک اشتر می فرمایند:

واكثر مدارس العلماء و مناقشه الحكماء في تثبيت ما صلح عليه امر بلادك و اقامه ما استقام به الناس قبلك؛ (3)

ص: 98

1- (1) عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 62، ح 258.

2- (2) الامالی، شیخ الطوسی، ص 225.

3- (3) نهج البلاغه، صبحی صالح، ص 431.

با دانشمندان، زیاد به گفت و گو بنشین و درباره اموری که وضع کشورت با آن اصلاح می شود و درباره آنچه موجب قوام کار مردم پیش از تو بوده با حکما و اندیشمندان به بحث پرداز.

حقیقت آن است که فراگیری دانش و مجالست با علما برای تمام گروه ها و اقشار مردم لازم است، گرچه در اینجا مخاطب امام علیه السلام مالک اشتر نخعی است که از طرف آن حضرت، سرپرستی مردم و اداره امور کشور مصر را به عهده گرفته است.

لقمان نیز در نصیحت به فرزندش می گوید:

«یا بنی صاحب العلماء و جالسهم وزرهم فی بیوتهم لعلک ان تشبههم فتکون منهم؛ (1) پسرم! با علما مصاحب و همنشین باش و برای دیدار آنها به منزلشان برو، شاید با این آمد و شد و هم نشینی، تواز آنها شوی.»

12. روایتی درباره حجامت

حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ أَبِي الْحَسَنِ عَنْ أُمِّ مُحَمَّدٍ: قُلْتُ [قَالَتْ] قَالَ سَيِّدِي ع مَنْ نَظَرَ إِلَى أَوَّلِ مَحْجَمِهِ مِنْ دَمِهِ أَمِنَ مِنَ الْوَاهِيَةِ إِلَى الْحِجَامَةِ الْأُخْرَى فَسَأَلْتُ سَيِّدِي مَا الْوَاهِيَةُ؟ فَقَالَ وَجَعُ الْعُنُقِ؛ (2)

اسحاق بن کاظم علیه السلام از مادرش ام احمد روایت کرده که گفت: سید من (موسی کاظم علیه السلام) فرمود: هر که به خون خود در شاخ اول حجامت نظر

ص: 99

1- (1) جامع الاحادیث. آیت الله العظمی بروجردی، ج 23، ص 448.

2- (2) الفصول المهمة فی أصول الأئمة (تکمله الوسائل)، ج 3، ص 163؛ طب الأئمة علیهم السلام، ص 58؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج 13، ص 81.

افکند تا حجامت دیگر از واهنه ایمن شود. از سید خود پرسیدم که واهنه چیست؟ فرمود: درد گردن. (1)

توضیح اینکه واهنه، رگی است در شانه که همه دست را فراگیرد و از آن رقیه گیرند. برخی نیز گفته اند: «مرضی است در بازو، و بسا تیکه سفالی بدان آویزند به نام خزر واهنه و آن دچار مرد است نه زن، و او را از آن نهی کرد چون به قصد نگهداری از درد برگرفته بود و در حکم تمائم بود نزد او که از آنها نهی شده. در قاموس است که واهنه بادی است دچار شانه ها شود یا بازو یا دو رگ درون گردن و بقصیراء و به یکی از مهره های گردن، و در نسخه ای است واهیه به یاء دو نقطه به زیر و نخست اظهار است و دلالت دارد که به درد گردن هم گفته شود، یا بدان تفسیر شده برای آنکه ملازم آن است غالباً». (2)

در منابع طب اسلامی و طب سنتی، حجامت به عنوان یکی از ارکان مهم درمان ذکر گردیده که بیماری های گوناگون را درمان می کند. در منابع طب اسلامی نیز به صورت اختصاصی به شکل پیش گیرانه، درمان بسیاری از بیماری ها شمرده شده است.

13. اهمیت تعلیم و تعلم علم

حدّثنا إسحاق بن العباس بن إسحاق بن موسى بن جعفر، قال: حدّثني أبي عن أبيه إسحاق بن موسى، قال: حدّثني أبي موسى بن جعفر، قال: حدّثني جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن الحسين.

ص: 100

1- (1) شیخ عباس قمی، منتهی الامال، ج 2، ص 429؛ طب الاثمه، ص 58.

2- (2) آسمان و جهان، محمدباقر کمره ای، ترجمه کتاب اسماء و العالم بحار، ج 6، ص 100.

عن أبيه الحسين بن علي (عليهم السلام)، قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام لأصحابه و هم بحضرته: (تعلموا العلم فإن تعلمه حسنه، و مدارسته تسبيح، و البحث عنه جهاد، و إفادته صدقه، و بذله لأهله قربه، و هو معالم الحلال و الحرام، و مسالكة سبل الجنه، مؤنس من الوحده، و صاحب في الغربه، و عون في السراء و الضراء، و يد على الأعداء، و زين عند الأخلاء، يرفع الله به أقواما فيجعلهم في الخير أئمه يقتدى بهم، ترمق أعمالهم و تقتص آثارهم، ترغب الملوك في خلّتهم، و الساده في عشرتهم، و الملائكه في صفوتهم، لأن العلم حياه القلوب من الخطايا، و نور الأبصار من العمى، و قوه الأبدان على الشّدّان، ينزل الله حامله الجنان، و يحلّه محلّ الأبرار، بالعلم يطاع الله و يعبد، و بالعلم يعرف الله و يوحد، بالعلم تفهم الأحكام، و يفصل به بين الحلال و الحرام، يمنحه الله السّعداء و يحرمه الأشقياء؛(1)

اسحاق بن عباس نوه اسحاق بن موسى بن جعفر عليه السلام از پدرش یعنی عباس و او از پدرش اسحاق بن موسى نقل می کنند که اسحاق بن موسى بن جعفر عليه السلام از پدرش از پدرانشان از امیرالمؤمنین علی علیه السلام که ایشان فرمودند: در تحصیل علم بکوشید که فرا گرفتن آن حسنه، و گفت وگوش تسبیح و کاوش در آن جهاد، و آموختن او به جاهل صدقه و نشرش موجب قربت است، زیرا علم، راهنمای حلال و حرام است؛ طالب خود را به بهشت می کشاند؛ در تنهایی مونس و در غربت یار و در سختی رهنما و در برابر دشمن حربه و برای دوست زیب و زیور است. خدای تعالی به واسطه علم، اقوامی را رفعت بخشد و آنان را در طریق خیر پیشرو قرار دهد و اعمالشان چشم انداز و آثارشان مورد تقلید و اقتباس گردد، ملائکه به دوستی آنان رغبت کنند؛ زیرا علم حیات بخش

ص: 101

دل ها و نور دیدگان و نیروی بدن هاست. خداوند حامل علم را در منزل دوستانش جای دهد و در دنیا و آخرت هم نشینی نیکان نصیبش فرماید.

علم وسیله طاعت و عبادت و شناسایی خداست، با علم به یگانگی خدا پی برند؛ حلال و حرام را باز شناسند و خداوند متعال با علم به سعادت‌مندان عطا می کند و تبه کاران را محروم می کند.

در این حدیث سی فایده علم آموزی را بیان می نماید که به شرح بعضی از قسمت های آن می پردازیم.

1. یادگیری علم و آموزش عمل حسنه است.

2. سخن علمی مانند تسبیح (سبحان الله) است؛ یعنی کار عملی همانند سبحان الله گفتن و ذکر خداست.

3. بحث و مناظره علمی مانند جهاد در راه خداست.

4. اگر کسی علم را به دیگری یاد دهد، مانند این است که صدقه داده است.

5. نشر علم توسط معلم و استاد، دوستی و قرابت و نزدیکی می آورد.

6. علم، راهنمای حلال و حرام است.

7. علم، طالب خود را به بهشت می کشاند.

8. در تنهایی مونس انسان است.

9. علم در غربت یار انسان است.

10. علم در سختی راهنمای انسان است.

11. علم، در برابر دشمن، نوعی حربه است.

12. علم در برابر دوستان، مایه زینت و زیور آدمی است.

13. خداوند متعال دارندگان علم را رفعت می دهد.

14. پروردگار بزرگ صاحبان علم را در راه خیر پیشرو قرار می دهد.

15. اعمال صاحبان علم، چشم انداز راه دیگران است.
16. آثار علما مورد تقلید و اقتباس خواهد بود.
17. ملائکه به دوستی با علما رشک می برند.
18. علم حیات بخش دل هاست.
19. علم، مایه نور و جلای چشم است.
20. علم قوت بدن است.
21. خداوند عالم را در بهشت جای می دهد.
22. عالم هم نشین ابرار و نیکان خواهد بود.
23. خداوند متعال به واسطه علم اطاعت می شود.
24. علم، موجب عبادت پروردگار است.
25. خداوند متعال به واسطه علم شناخته می شود.
26. به واسطه علم به یگانگی خداوند اقرار می شود.
27. با علم، احکام الهی فهمیده می شود.
28. به واسطه علم، بین حلال و حرام فاصله می افتد.
29. خدای تعالی به خاطر علم به سعادت‌مندان بخشش عطا می کند.
30. به واسطه علم، اشقیاء محروم می شوند.

14. موجبات هلاکت

اشاره

عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَقَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَهْلَكَ النَّاسَ اثْنَانِ، خَوْفُ الْفَقْرِ وَ طَلَبُ الْفَخْرِ؛ (1) دو چیز مردم را هلاک می کند: ترس از فقر و طلب فخر.

عده ای با داشتن همه چیز، فقط به خاطر ترس از فقر و یا به قول خودشان برای «تأمین آینده»! دست به هر کار خلافی می زنند. جمعی نیز آرامش زندگی و روح خود را فدای چشم هم چشمی ها و جلب افتخارات موهوم می کنند؛ در حالی که اگر این دو صفت زشت را رها کنند، زندگی راحت و آسوده ای خواهند داشت.

تعبیر امام به «اهلک الناس» ممکن است به هلاکت معنوی و دوری از خدا و گرفتار شدن در چنگال گناهان باز گردد. گرچه می تواند به هلاکت ظاهری و جسمانی نیز اشاره داشته باشد؛ چرا که خوف فقر و آرزوی افتخارات موهوم و برتری جویی ها، انسان را به کارهای خطرناک و ادا می کند که حتی گاهی جان خود را نیز بر سر آن می نهد.

اضافه بر این «خوف فقر» و «طلب فخر» دو عامل ویران گر اعصاب است که پیوسته اعصاب انسان را درهم می کوبد و آرامش را از او سلب می کند و مانند خوره او را از درون نابود می کند و به مرگ زودرس گرفتار می سازد. البته جمع میان دو تفسیر نیز دور از حقیقت نیست. (1)

احادیثی که در سلسله سند آنها امامزاده اسحاق بود تمام شد. در اینجا دو حدیث از شریف النعمه که یکی از نوادگان امامزاده اسحاق است ذکر می شود تا برکت این خاندان هر چه بیشتر مشخص شود.

حدیثی به نقل از الشریف النعمه

اشاره

شریف النعمه همان سید بزرگواری است که شیخ صدوق کتاب من لا یحضره الفقیه را به پیشنهاد ایشان نوشت. این سید بزرگواری از نوادگان اسحاق بن موسی بن جعفر علیه السلام بود.

ص: 104

وحدثنا الشريف محمد بن الحسن بن إسحاق بن الحسين بن إسحاق بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام قال: حدثنا أبو جعفر محمد بن حمزه بن الحسين بن سعيد المدائني قال: حدثني أبي قال: حدثني أبو محمد عبد الله بن محمد البلوي قال حدثني إبراهيم بن عبيد الله بن العلاء قال: حدثني فاطمه بنت عبد الله بن إبراهيم بن الحسين قالت لما قتل أبو الدوائيق عبد الله بن الحسن بن الحسين بعد قتل ابنه محمد وإبراهيم حمل ابني داوود بن الحسين من المدينة مكبلا بالحديد مع بني عمه الحسين إلى العراق فغاب عني حيناً وكان هناك مسجوناً فانقطع خبره وأعمى أثره و كنت أدعو الله وأتضرع إليه وأسأله خلاصه وأستعين بإخواني من الزهاد والعباد وأهل الجِد والاجتهاد وأسألهم أن يدعوا الله لي أن يجمع بيني وبين ولدي قبل موتي فكانوا يفعلون ولا يقصرون في ذلك وكان يصل إلى انه قد قتل ويقول قوم لا، قد بني عليه أسطوانه مع بني عمه فتعظم مصيبيتي واشتد حزني ولا أرى لدعائي إجابته ولا لمسألتني نجحاً فضاق بذلك ذري وكبر سني ورق عظمي وصرت إلى حد الياس من ولدي لضعفي وانقضاء عمري قالت: ثم إنني دخلت على بي عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام وكان عليلاً فلما سألته عن حاله ودعوت له وهممت الانصراف. قال لي: يا أم داوود - ما الذي بلغك عن داوود؟ - و كنت قد أرضعت جعفر بن محمد بلبنه - فلما ذكره لي بكيت وقلت: جعلت فداك أين داوود؟ داوود محتبس في العراق وقد انقطع عني خبره ويئت من الاجتماع معه وأني لشديده الشوق إليه والتلهف عليه وأنا أسألك الدعاء له فإنه أخوك من الرضاعه قالت: فقال لي أبو عبد الله: يا أم داوود فأين أنت عن دعاء الاستفتاح والإجابته والنجاح؟ وهو الدعاء الذي يفتح الله عز وجل له أبواب السماء وتتلقى الملائكة وتبشر بالإجابته وهو الدعاء المستجاب الذي لا يحجب عن الله عز وجل ولا لصاحبه عند الله تبارك و

تعالى ثواب دون الجنة قالت: قلت: وكيف لى يا بن الأطهار الصادقين؟ قال: يا أم داوود: فقد دنى هذا الشهر الحرام - يريد عليه السلام شهر رجب - وهو شهر مبارك عظيم الحرمه مسموع الدعاء فيه فصومى منه ثلاثه أيام الثالث عشر و الرابع عشر و الخامس عشر و هى الأيام البيض ثم اغتسلى فى يوم النصف منه عند زوال الشمس و صلى الزوال ثمان ركعات ترسلين فيهن و تحسنين ركوعهن و سجودهن و قنوتهن تقرأ فى الركعه الأولى بفاتحه الكتاب و قل يا أيها الكافرون و فى الثانيه قل هو الله أحد و فى الست البواقي من السور القصار ما أحببت، ثم تصلين الظهر ثم تركعين بعد الظهر ثمان ركعات تحسنين ركوعهن و سجودهن و قنوتهن ولتكن صلاتك فى أظهر أثوابك فى بيت نظيف على حصير نظيف و استعملى الطيب فإنه تحبه الملائكه و اجتهدى ان لا يدخل عليك أحد يكلمك أو يشغلک - الباقى ذكر فى كتاب عمل السنه ما كتبت هاهنا من أراد أن يكتب فليكتب من عمل السنه - فإذا فرغت من الدعاء فاسجدى على الأرض و عفرى خديك على الأرض و قولى: (لك سجدة و بك آمنت فارحم ذلى و فاقتى و كبوتى لوجهى) و أجهدى أن تسيح عيناك ولو مقدار رأس الذباب دموعاً فإنه آبه إجابته هذا الدعاء حرقه القلب و انسكاب العبره فاحفظى ما علمتک ثم احذرى أن يخرج عن يديك إلى يد غيرک ممن يدعوه لغير حق فإنه دعاء شريف و فيه اسم الله الأعظم الذى إذا دعى به أجاب و أعطى ولو أن السماوات و الأرض كانتا رتقا و البحار بأجمعها من دونها و كان ذلك كله بينک و بين حاجتک يسهل الله عزوجل الوصول إلى ما تريدين و أعطاك طلبتک و قضى لك حاجتک و بلغك آمالك و لكل من دعا بهذا الدعاء الإجابته من الله تعالى ذكراً كان أو أنثى - ولو أن الجن و الإنس أعداء أعداء لولدك لكفاك الله مؤنتهم و أخرج عنك ألسنتهم و ذلل لك رقابهم إن شاء الله.

قالت أم داوود: فكتب لي هذا الدعاء و انصرفت منزلي و دخل شهر رجب فتوخيت الأيام و صمتها و دعوت كما أمرني و صليت المغرب و العشاء الآخرة و أفطرت ثم صليت من الليل ما سنع لي مرتب في ليلي و رأيت في نومي كما صليت عليه من الملائكة و الأنبياء و الشهداء و الابدال و العباد و رأيت النبي صلى الله عليه و آله فإذا هو يقول لي: يا بينه يا أم داوود أبشري فكل من ترين أعوانك و إخوانك و شفعاك و كل من ترين يستغفرون لك و يبشرونك بنجح حاجتك فأبشري بمغفرة الله و رضوانه فجزيت خيرا عن نفسك و ابشري بحفظ الله لولدك و رده عليك إن شاء الله.

قالت أم داوود: فانتبهت عن نومي فوالله ما مكثت بعد ذلك إلا مقدار مسافه الطريق من العراق للراكب المجد المسرع حتى قدم على داوود فقال يا أمه: إني لمحتبس بالعراق في أضيق المحابس و على ثقل الحديد و أنا في حال اليأس من الخلاص إذ نمت في ليله النصف من رجب فرأيت الدنيا قد خفضت لي حتى رأيتك في حصير في صلاتك و حولك رجال رؤسهم في السماء و أرجلهم في الأرض عليهم ثياب خضر يسبحون من حولك و قال قائل جميل الوجه حليه النبي صلى الله عليه و آله نظيف الثوب طيب الريح حسن الكلام فقال: يا بن العجوز الصالحه ابشر فقد أجاب الله عزوجل دعاء أمك فانتبهت فإذا أنا برسول أبي الدوانيق فأدخلت عليه من الليل فأمر بفك حديدي و الاحسان إلي و أمر لي بعشره آلاف درهم و أنا أحمل على نجيب و استسعى بأشد السير فأسرعت حتى دخلت إلى المدينة قالت أم داوود: فمضيت به إلى به أبي عبد الله عليه السلام فسلم عليه و حدثه بحديثه فقال له الصادق عليه السلام: ان أبا الدوانيق رأى في النوم عليا عليه السلام يقول له: أطلق ولدي و إلا لألقينك في النار و رأى كأن تحت قدميه النيران فاستيقظ و قد سقط في يده فأطلقك. (1)

ص: 107

1- (1) شيخ الصدوق، فضائل الأشهر الثلاثة، صص 36 و 37؛ بحار الانوار، ج 94، ص 43.

فاطمه، معروف به ام داوود است و داوود نوه امام حسن مجتبی علیه السلام است، یعنی داوود بن حسن مثنی بن امام حسن مجتبی علیه السلام. ام داوود مادر رضاعی امام صادق علیه السلام نیز می باشد، ایشان روایت کرده است: منصور دوانیقی، لشکری به مدینه فرستاد، و با محمد بن عبدالله بن حسن مثنی جنگید، او را و برادر او ابراهیم را کشت، عبدالله محض، پدر محمد و ابراهیم را با تعدادی از سادات حسنی دستگیر و اسیر کردند و به بند و زنجیر کشیده بودند، و فرزند من داوود هم در میان آنان بود، تا اینکه او را از مدینه به بغداد منتقل نمودند و به سیاه چال زندان انداختند!

حادثه دستگیری و زندانی بودن فرزندم، که از او اطلاعی نداشتم، و گاهی هم خبر مرگ او را به من می دادند، برایم بسیار تلخ و دردناک بود و روزگرم با اشک و آه و گریه و ناله می گذشت. حتی برای رفع مشکل خود، و اندوه جانکاهی که با آن دست به گریبان بودم، از اشخاص صالح و مؤمن درخواست می کردم تا برای رفع ناراحتی ام دعا کنند. اما از دعای آنان هم نتیجه ای نگرفتم، در حالی که از فرزند اسیر و زندانی ام، هر روز خبر تلخ و دردناکی دریافت می داشتم. یک روز می گفتند: او را کشته اند و روز دیگر خبر می آوردند که او را لای دیوار گذاشته اند، و پیوسته بر غم و ناراحتی فرساینده من افزوده می شد، و مصیبت از دست دادن فرزند جوانم، مرا فرتوت و علیل ساخت، و دیگر از دیدن روی او قطع امید کردم!

به هر حال، روزگار من با سختی و تلخی دردناکی دست به گریبان بود و شب و روزی نداشتم، و برای دیدار فرزندم، دنبال هر راه چاره ای می گشتم. یک روز باخبر شدم، امام صادق علیه السلام که با فرزندم داوود از من شیر خورده بود، بیمار شده است، به دیدن او شتافتم و از آن حضرت عیادت کردم، هنگامی که می خواستم از حضورش مرخص شوم، فرمود: از داوود، خبر تازه ای نداری؟

با شنیدن نام داوود داغ من تازه شد، اشکم سرازیر گردید، و با آه درد آلودی، ناله سر دادم: مولای من! فدایت شوم، داوود کجاست؟ مدت زیادی است از او خبری ندارم، فرزندم در عراق زندان است، و من از دوری و سرنوشت نامعلوم او سخت در عذاب و ناراحتی گرفتارم، از شما که برادر رضاعی او هستی، تقاضا می‌کنم برای نجات و آزادی او دعا کنی.

امام صادق علیه السلام با مشاهده وضع نگران‌کننده من فرمود: چرا تاکنون از دعای استفتاح غفلت کرده‌ای؟ مگر نمی‌دانی که با این دعا، درهای آسمان گشوده می‌شود؟ و فرشتگان الهی دعا کننده را مژده اجابت می‌دهند، هیچ حاجتمند و دردمند و دعا کننده ای مأیوس نمی‌شود، و خداوند هم پاداش خواننده این دعا را بهشت قرار داده؟

با شنیدن چنین مژده ای، از حضرت سؤال کردم: ای مولای من! و ای فرزند خاندان پاک و معصوم، آن دعا چیست و آداب آن چگونه است؟

امام صادق علیه السلام فرمود: ای مادر داوود، ماه حرام رجب نزدیک است (1) و در این ماه مبارک دعا مستجاب می‌گردد همین که ماه رجب رسید، سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم آن را که ایام بیض و شبانه روز نورانی نام دارد، روزه بگیر، نزدیک ظهر پانزدهم غسل کن، هشت رکعت نماز با رکوع و سجود دقیق و حساب شده انجام بده.

آن‌گاه حضرت دستور کامل اعمال و آداب دعای مخصوص را به او تعلیم داد. ام داوود می‌گوید: من دستور آن حضرت را درباره آن دعا و اعمال به طور دقیق یادداشت کردم، و محضر او را ترک گفتم، تا اینکه ماه رجب فرا رسید، و

ص: 109

1- (1) ماه‌های حرام، که در قرآن کریم، به عنوان ماه‌های حرام مطرح گردیده در بیان امام باقر علیه السلام شوال، ذیقعد، ذیحجه و ماه رجب معرفی شده‌اند.

دستورهای امام را طبق آنچه فرموده بود، در همان روزها عملی کردم. شب شانزدهم از نیمه گذشته بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله و جمعی از فرشتگان و پیامبران و صالحانی را که برای آنها دعا و رحمت فرستاده بودم، در خواب دیدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای ام داوود این جماعتی را که مشاهده می کنی، شفیعان تو هستند. برای تو دعا کرده اند و مژده می دهند که حاجت تو برآورده شده است، خداوند تو را مشمول رحمت خود قرار داده، محفوظ می دارد، فرزند تو را هم حفظ می کند، و او را سالم به آغوش تو بر می گرداند.

خواب خوش و لذت بخشی دیده بودم، پیامبر و اولیای الهی را در خواب ملاقات کردم، آنان به من وعده آزادی و آمدن فرزندم را دادند، همین که سیاهی شب از پهنه زمین دامن جمع کرد، و طلوع خورشید به چهره هستی نور طلایی پاشید، به خاطر وعده پیامبر و نور امیدی که در دل غم زده ام روشن گردیده بود، حال و حیات تازه ای یافته بودم، ساعت ها پس از دیگری بر روزگارم می گذشت و همچنان نور امید وجودم را گرم تر می کرد، و از فاصله زمانی که پیغمبر صلی الله علیه و آله به من مژده آمدن فرزندم را داده بود، به اندازه ای که یک سوار تیز رو بتواند از عراق به مدینه آید، گذشته بود که ناگاه در خانه باز شد، و فرزندم بر من وارد گردید! باری، داوود زندانی و دور از وطن به آغوشم بازگشت، و آن گاه از وضع روزگار و نحوه آزادی او جويا شدم. برایم توضیح داد: که من در زندان بغداد بودم و دست و پایم را به بند کشیده بودند، در فشار بندهای آهنین و زندان تنگ و تاریک، روزگار تلخ و دردناکی داشتم، اما همین که نیمه رجب گذشت، شب شانزدهم در خواب دیدم، بلندی ها و ناهمواری های زمین برایم هموار شده، و تو را که روی قطعه حصیری نشسته بودی و نماز می خواندی و برایم دعا می کردی و اطراف تو را چند نفر گرفته و با دست و سر به سوی آسمان، در حال تسبیح و ذکر خدا بودند. من آن صحنه را در خواب

دیدم، و آن شخصیت نورانی را هم که فهمیدم جدّ ما رسول خدا صلی الله علیه و آله است مشاهده کردم، و به من هم فرمود: ای پسر پیرزن صالح! ناراحت نباش، خداوند دعای مادرت را در حق تو مستجاب گردانیده است.

همین که از خواب بیدار شدم، مأموران منصور داوینقی به زندان آمدند و سراغ مرا گرفتند و شبانه مرا نزد او بردند. او دستور داد غل و زنجیر را از دست و گردنم باز کردند، مبلغ ده هزار دینار به من داد و مهربانی و شفقت کرد. سپس مأموران او همان شبانه مرا بر شتری سوار کردند، و به مدینه رسانیدند!

فاطمه، یعنی ام داوود می گوید: آن گاه داوود را نزد امام صادق علیه السلام بردم، و آن حضرت برای فرزندم توضیح داد: علت آزادی تو از زندان این بود که، منصور داوینقی، علی علیه السلام را در خواب دیده بود، و آن حضرت فرموده بود: اگر فرزند مرا آزاد نکنی، تو را در آتش خواهم انداخت، منصور هم در حالی که لهیب آتش را نزد خود مشاهده می کرد، ناچار به آزادی تو اقدام کرد!

بعد از آزادی فرزند، ام داوود می گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: ای مولای من! آیا این دعا را در غیر ماه رجب هم می توان خواند؟ آن حضرت فرمود: اگر روز عرفه با جمعه هماهنگ شود، این دعا را می توان خواند، و هر کس هم به این دعا اقدام کند، پس از پایان، خداوند او را مشمول غفران و آمرزش خود قرار می دهد.

این بود سرگذشت فاطمه دختر عبدالله، معروف به ام داوود، یا ام خالد، و حدیثی که از امام صادق علیه السلام روایت کرده؛ و نتیجه ای که از دعا و آموزش آن حضرت به دست آورده بود.

2. خبر عجیب ابی الدنیا مغربی

صدوق علیه الرحمه می گوید: ابو سعید عبدالله بن محمد بن عبد الوهاب برای ما حدیث کرد و گفت: ابوبکر محمد بن فتح مرکنی و ابوالحسن علی بن

حسن لائکی نقل کردند که چون خبر ابو الدنيا به حاکم مکه رسید، به وی تعرض کرد و گفت: تو را به بغداد نزد المقتدر (خلیفه عباسی) می فرستم چه می ترسم خلیفه مرا مورد مؤاخذه قرار دهد. (1)

ولی حاجیان مغرب و مصر و شام از حاکم خواهش کردند از ابو دنیا درگذرد و او را ببغداد نفرستد، چه وی پیرمردی ضعیف است. حاکم نیز از وی درگذشت.

آنگاه شیخ صدوق می فرماید: ابو سعید گفت: اگر آن سال من هم به حج رفته بودم او را می دیدم. زیرا ماجرای او شایع و در تمام شهرها مشهور گشت و مردم مصر و شام و بغداد که در آن موقع به حج آمده بودند، اخبار یاد شده را از وی شنیده و یادداشت کردند. مردم سایر بلاد که آن سال به حج آمده بودند، چون از ماجرا اطلاع یافتند دوست داشتند او را ببینند و از وی حدیث بنویسند.

و نیز ابو محمد حسن بن محمد بن یحیی بن حسن بن جعفر بن عبدالله بن حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام ضمن روایاتی که به من اجازه داده و صحّت آنها نزد من ثابت گشته و از جمله این حدیث است که نزد من صحیح و آن را شریف ابو عبدالله محمد بن حسن بن اسحاق بن حسین بن اسحاق بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام از وی روایت نموده است، برای من حدیث کرد که ابو محمد حسن نامبرده گفت: من در سال 313 هجری به حج بیت الله رفتم. در آن سال نصر قشوری وزیر مقتدر (خلیفه عباسی) با عبد الرحمن بن حمران که او را ابوالهیجاء می گفتند نیز به حج آمده بودند.

ص: 112

من در ماه ذی قعدة به مدینه آمدم و به کاروان مصری که ابو بکر محمد بن علی مادرانی با مردی از اهل مغرب در آن بود، برخورد کردم. پیرمردی مغربی می گفت اصحاب پیغمبر را دیده است مردم به دور وی ازدحام نموده و با او مصافحه می کردند؛ به طوری که نزدیک بود از کثرت ازدحام هلاک شود. در این موقع عموی من ابوالقاسم طاهر بن یحیی به جوانان و غلامان خود دستور داد که مردم را از دور پیرمرد دور کنند. آنها هم مردم را دور کردند و او را برداشته به خانه «ابوسهل طفی» که عمویم در آنجا منزل کرده بود آوردند.

آنگاه به مردم اجازه دادند که هر کس می خواهد او را ببیند به خانه مزبور در آید؛ مردم هم آمدند. پیرمرد پنج نفر همراه داشت که می گفتند آنها نوادگان او هستند و در میان آنها پیرمرد هشتاد و چند ساله ای بود. ما از پیرمرد پرسیدیم این کیست؟ گفت این نوه من است! یک نفر آنها هفتاد سال و دو نفر دیگر در حدود پنجاه یا شصت سال داشتند و دیگری هفده ساله بود. پیرمرد می گفت این نوه پسر من است! و از آن پسر هفده ساله، کوچک تر میان آنها نبود. هر کس پیرمرد را می دید او را مردی سی ساله یا چهل ساله می دانست؛ موی سر و صورتش سیاه، لاغر اندام و متوسط القامه و موی صورتش کم و کوتاه بود.

ابو محمد علوی گفت: این پیرمرد که نامش علی بن عثمان بن خطاب بن مره بن مؤید بود، آنچه را ما از وی نوشتیم از زبان خود وی شنیدیم و شخصاً برای ما روایت کرد. ما او را چنان دیدیم که در موقع گرسنگی گویی موی زیر لبش سفید می گشت و هنگام سیری سیاه می گردید! ابو محمد علوی می گوید: اگر جماعتی از اشراف و حاجیان اهل مدینه و دیگران که از همه جا به حج آمده بودند حکایت پیرمرد را نقل نمی کردند، من هم آنچه از او می شنیدم از وی روایت نمی نمودم. من هم در مدینه و هم در مکه در خانه ای که معروف به «مکتوبه» و خانه علی بن عیسی جراح بود از وی حدیث استماع کردم.

همچنین در «منا» در خیمه قشوری و خیمه مادرانی و خیمه ابوالهیجاء و هنگام مراجعت به مکه در خانه مادرانی واقع در «باب الصفا» از وی حدیث شنیدم.

قشوری نامبرده می خواست او و فرزندانش را نزد مقتدر عباسی به بغداد ببرد، اما فقهای مکه نزد وی آمده گفتند خداوند استاد را مؤید بدارد، در اخبار از گذشتگان برای ما روایت کرده اند که چون معمر مغربی به بغداد درآید، فتنه ای به وقوع پیوندد و شهر خراب شود و شوکت ملک از میان برود، بنا براین او را به بغداد مبر و به مغرب برگردان!

ابو محمد علوی می گوید: ما احوال او را از پیر مردان مغرب و مصر پرسیدیم گفتند: ما همیشه می شنیدیم که پدران و پیران، نام این مرد و اسم شهر وی «طنجه» را که در آن مقیم بود، می بردند و می گفتند وی روایاتی برای ما نقل می کرد، که قسمتی از آنها را من در این کتاب آورده ام.

ابو محمد علوی می گفت: همین پیرمرد، یعنی علی بن عثمان مغربی، موقع بیرون آمدنش از «حضر موت» شهر خود را برای ما نقل کرد که پدر و عمویش به قصد حج و زیارت مرقد منور پیغمبر صلی الله علیه و آله حرکت نموده، او را نیز با خود بردند.

آنها از شهر خود حضر موت خارج شده، چند روزی طی مسافت نمودند. سپس راه را گم کردند و سه شبانه روز حیران و از راه دور افتاده بودند. در آن حالت به کوهی از رمل رسیدند که آن را «رمل عالج» می گفتند و به ریگزاری می رسند که دارای سنگلاخ بزرگ بود. وی می گفت: در آن میان جای پاهای طولانی مشاهده کردیم ما هم جای پاها را گرفته می رفتیم تا آنکه به بیابانی رسیدیم و دیدیم که دو مرد بر سر چاه یا چشمه ای نشسته اند. چون آن دو نفر ما را دیدند، یکی از آنها برخاست و دلوی برداشت و از آن چاه یا چشمه آب بیرون آورد و به استقبال ما شتافت و دلو پر آب را به پدرم داد.

پدرم گفت: ما امشب بر سر این آب می مانیم و موقع افطار به خواست خدا از آن می نوشیم. آنگاه دلورا نزد عمویم برد و گفت: بیاشام. عمویم هم نیاشامید و مانند پدرم پس داد. سپس نزد من آمد و گفت: تو بیاشام. من نوشیدم گفت: گوارایت باد، عنقریب علی بن ابی طالب را خواهی دید. ای جوان چون او را دیدی خبر ما را به او برسان و بگو خضر و الیاس به تو سلام رساندند.

تو آنقدر عمر خواهی کرد که مهدی و عیسی علیهما السلام را می بینی. چون آنها را دیدی سلام ما را نیز ابلاغ کن. آنگاه گفتند: این دو نفر چه نسبت با تو دارند؟ گفتم: اینان پدر و عموی من می باشند، گفتند: عمویت به مکه نمی رسد، ولی تو و پدرت خواهید رسید، و از آن پس پدرت می میرد و تو عمری طولانی می کنی.

شما پیغمبر صلی الله علیه و آله را نخواهید دید، زیرا مرگ او نزدیک شده است. سپس آن دو نفر از نظر ما ناپدید گشتند. و به خدا قسم نمی دانیم به آسمان عروج نمودند، یا به زمین فرو رفتند. هر چه نگاه کردیم هیچ گونه اثری از آنها و از آن آب نیافتیم، و این باعث تعجب ما گردید.

سپس به راه خود ادامه دادیم تا به «نجران» رسیدیم. در آنجا عمویم بیمار شد و فوت کرد، اما من و پدرم به حج رفتیم و از آنجا به مدینه رهسپار گشتیم. پدرم نیز در مدینه مریض شد و همان جا به درود حیات گفت، و پیش از مرگ سفارش مرا به حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نمود. از این رو در زمان ابوبکر و عمر و عثمان و خلافت خود حضرت با آن سرور بودم تا آنکه ابن ملجم آن حضرت را شهید کرد.

او می گفت: موقعی که مردم عثمان بن عفان را در خانه اش محاصره کردند، عثمان مرا خواست و نامه ای و شتر تند روی به من داد و گفت: فوراً

سوار شده به علی ابن ابی طالب برسان. حضرت در محلی بنام «ینبع» سر ملک خود تشریف داشت. من نامه را گرفتم و رفتم تا به جایی رسیدم که آن را دیوار ابو عبایه می گفتند. در آنجا صدای قرائت قرآن شنیدم. دیدم علی بن ابی طالب علیه السلام از ینبع به طرف من تشریف می آورد و این آیه را می خواند:

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ 1

(آیا گمان کردید شما را بیهوده خلق کرده ایم و شما به سوی ما بازگشت نمی کنید؟)

چون حضرت مرا دید فرمود: ای ابو دنیا عثمان چه امانتی به تو داده؟ عرض کردم این نامه را به من داده است.

آن حضرت نامه را از من گرفت و خواند. دید نوشته است: «اگر من استحقاق کشته شدن دارم تو مرا بکش، وگر نه پیش از آنکه پاره پاره شوم مرا دریاب!»

چون حضرت از مطالعه نامه فارغ شد فرمود: برویم. چون به مدینه رسیدیم همان دم عثمان را کشته بودند، حضرت هم به نخلستان بنی نجار تشریف بردند. چون مردم از محل حضرت اطلاع پیدا کردند از هر سو به جانب وی شتافتند.

مردم می خواستند با طلحه بن عبید الله بیعت کنند، ولی چون حضرت را دیدند به گرد وی ازدحام نمودند؛ مانند گله گوسفند که گرگ به آن زده باشد.

در آن میان، نخست طلحه با حضرت بیعت کرد. بعد زبیر و سپس مهاجرین و انصار بیعت نمودند. من هم نزد حضرت ماندم و به خدمت وی پرداختم. در جنگ جمل و صفین نیز در خدمتش بودم. در جنگ صفین در پهلوی راست

حضرت ایستاده بودم که تازیانه از دست مبارکش افتاد. من خم شدم تا آن را بردارم و به حضرت بدهم. لگام اسب آن جناب از آهن تیز و نازک بود. در آن موقع اسب سر برداشت و لگامش به سر من اصابت نمود و زخمی که علامت آن اکنون ما بین گوش و چشم من باقی است، پدید آورد.

حضرت مرا خواستند و قدری آب دهان بر آن مالید و مقداری خاک روی آن ریخت، به خدا قسم درد آن را حس نکردم. و همچنان ملازم حضرت بودم تا به شهادت رسید. آنگاه در «ساباط» خدمت حضرت امام حسن علیه السلام بودم که ضربتی به آن حضرت زدند. سپس در مدینه به خدمتگزاری وی و امام حسین علیه السلام قیام نمودم تا آنکه امام حسن علیه السلام با زهری که زن او دختر اشعث بن قیس با تحریک و دسیسه معاویه به آن حضرت خوراند، شهید گردید. سپس با حضرت امام حسین علیه السلام حرکت کردم تا امام به کربلا آمد و به درجه رفیع شهادت رسید. من از بنی امیه گریختم و امروز در مغرب بسر می برم و منتظر قیام مهدی و عیسی بن مریم علیهما السلام می باشم.

ابو محمد علوی می گفت: چیز عجیبی که از این پیر مرد موقعی که در خانه عمویم طاهر بن یحیی (رضی الله عنه) بود، دیدم این بود که وی در وقتی که این وقایع عجیب را از هنگام بیرون آمدن از وطن نقل می کرد، می دیدم موهای زیر لب او نخست سرخ و بعد سفید می شد. من مرتب بدان می نگریستم، زیرا در تمام سر و صورت و زیر لبش اصلا موی سفید نبود.

پیر مرد که متوجه شد من در وی خیره شده ام گفت: چه را نگاه می کنی؟ من هر وقت گرسنه باشم موی قسمت زیر لب و چانه ام، سفید و چون سیر شوم مانند اول سیاه می شود! عمویم دستور غذا داد. سه خوان طعام از منزل آوردند، یک خوان را پیش روی پیر مرد نهادند. من هم از همان خوان با پیر مرد غذا خوردم. دو خوان دیگر را در وسط خانه گذاشتند. عمویم به مردمی که

حاضر بودند گفت: شما را به حقی که بر شما دارم سوگند می دهم از غذای من تناول کنید و خود را از آن محروم مگردانید. عده ای خوردند و جمعی از خوردن امتناع ورزیدند. عمویم سمت راست پیرمرد نشسته بود و هم خود غذا می خورد و هم غذا پیش پیرمرد می نهاد. پیرمرد مانند جوانان غذا می خورد و عمویم به وی قسم می داد که تا سیر نشود دست نکشد. من به چانه و موهای زیر لبش نگاه می کردم، دیدم اندک اندک سیاه می شود تا آنکه به کلی سیاه شد.

چون از خوردن غذا فارغ گردید گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام به من خبر داد که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس اهل یمن را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس آنها را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است.»

1. آسمان و جهان، ترجمه کتاب اسماء و العالم بحار، محمد باقر کمره ای، ناشر اسلامیة، تهران، 1351، چاپ اول.
2. إثبات الهداه بالتصووص والمعجزات، الشيخ الحرّ العاملي، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات بیروت، الطبعة الأولى، 1425 هـ -.
3. الإحتجاج علی أهل اللجاج، احمد بن علی طبرسی، نشر مرتضی، مشهد، 1403 ق.
4. إحقاق الحق وإزهاق الباطل، قاضی نور الله مرعشی، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، بی جا، بی تا.
5. الإرشاد، محمد بن محمد، شیخ مفید، ترجمه رسولی محلاتی، اسلامیة، تهران، نوبت چاپ: دوم.

6. الاصيلي، ابن طقطقي، اشراف سيد محمود مرعشي، تحقيق سيد مهدي رجائي، حافظ، 1376 ش.
7. الأمالی (للصدوق) ابن بابويه، محمد بن علي شيخ صدوق، ترجمه كمره اي، محمد باقر ناشر كتابچي، تهران، چاپ ششم، 1376.
8. الأمالی، طوسی، محمد بن الحسن، دار الثقافه، چاپ اول، قم، 1414 ق.
9. امام علي بن موسى الرضا عليه السلام، منادی توحيد و امامت، محمد جواد معینی و احمد ترابی، بنياد پژوهش های اسلامي، چاپ سيزدهم، 1389 ش.
10. إمتاع الأسماع بما للنبي من الأحوال والأموال والحفده والمتاع، تقى الدين أحمد بن علي المقریزی، تحقيق محمد عبد الحميد النميسی، بيروت، دار الكتب العلميه، ط الأولى، 1420 ق.
11. كتاب جمل من انساب الأشراف، أحمد بن يحيى بن جابر البلاذري، تحقيق سهيل زكار و رياض زركلي، بيروت، دار الفكر، ط الأولى، 1417 ق.
12. بحار الانوار، مجلسی، محمدباقر، دار احیاء التراث العربی، بيروت، چاپ دوم، 1403 ق؛ مؤسسه الوفاء، 1404 ق.
13. بحر الانساب؛ ملك الكتاب شیرازی، بمبئی، 1335 ق.
14. تاريخ الأمم والملوك، أبو جعفر محمد بن جرير الطبري، تحقيق محمد أبو الفضل ابراهيم، بيروت، دار التراث، ط الثانيه، 1387 ق.

15. تحفه الازهار و زلال الانهار فى نسب ابناء الائمه الاطهار، ضامن بن شدقم.

16. تذکره هفت اقلیم، امین احمد رازی، تصحیح سید محمدرضا دهلوی، بی جا، بی نا، 1378 ش.

17. تفسیر فرات الکوفی، ابوالقاسم فرات بن ابراهیم، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران، 1410 ق.

18. تهذیب الانساب، ابن طباطبا، شیخ شرف العبد، اشرف سید محمود مرعشی - شیخ کاظم محمودی - کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، انتشارات بهمن، سال 1413 ق.

19. تیسیر المطالب فی أمالی أبی طالب، ابو طالب یحیی بن حسین، مؤسسه امام زید بن علی، چاپ اول، صنعاء، 1422 ق.

20. جامع الاحادیث، آیه الله العظمی بروجردی، جمعی از محققان، انتشارات فرهنگ سبز، چاپ اول، تهران 1386.

21. جامع الانساب؛ سید محمدعلی روضاتی، اصفهان، 1335 ش.

22. الجریده فی أصول انساب العلویین، السید حسین الحسینی الزرباطی، السید میثم الحسینی، بی جا، بی نا، الطبعة الأولى، بی تا.

23. جمهره أنساب العرب، ابن حزم (م 456)، تحقیق لجنة من العلماء، بیروت، دار الکتب العلمیه، ط الأولى، 1983/1403

24. حیاة الست، مهدی، منصوری، انتشارات صحفی، قم، 39 ش.

25. الحياه السياسيه للامام الرضا (عليه السلام)، العاملی، جعفر مرتضى، قم، جماعه المدرسين فى الحوزه العلميه فى قم المقدسه، الطبعه الثانيه، 1403 ق.
26. خاتمه المستدرک، ميرزای نوری، آل البيت عليهم السلام، بی جا، 1416 ق.
27. الخرائج و الجرائح، راوندی، قطب الدين سعيد بن هبه الله، مؤسسه امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف، چاپ اول، قم، 1409 ق.
28. الخصال، ابن بابويه، محمد بن على، ترجمه مرتضى مدرس گیلانی، سازمان چاپ و انتشارات جاويدان، چاپ اول، تهران، 1362 ش.
29. درالمنثور، جلال الدين سيوطى، تهران، اسلاميه، بی تا.
30. رجال طوسى، محمد بن حسن طوسى، مؤسسه النشر الاسلامى التابعه لجامعه المدرسين بقم المقدسه، چاپ سوم، قم، 1373 ش.
31. روضه الواعظين و بصيره المتعظين، فتال نيشابورى، محمد بن احمد، انتشارات رضى، چاپ اول، قم، 1375 ش.
32. زندگانی حضرت امام موسى كاظم عليه السلام (ترجمه جلد 48 بحار الأنوار)، خسروى، موسى، اسلاميه، تهران، 1396 ق.
33. زندگانی حضرت معصومه عليها السلام، مهدى منصورى، كتاب فروشى صحفى، قم، 1380 ش.
34. زندگانی دوازده معصوم، هاشم معروف الحسينى، ترجمه محمد رخشنده، چاپ دوم، مؤسسه انتشارات اميرکبير، تهران، 1373 ش.

35. السيره النبويه، عبد الملك بن هشام الحميرى المعافرى، تحقيق مصطفى السقا و ابراهيم الأييارى و عبد الحفيظ شلبى، بيروت، دار المعرفة، بى تا.
36. شرح الأخبار فى فضائل الأئمه الأطهار، القاضى النعمان بن محمد التميمى المغربى، المحقق: السيد محمد الحسينى الجلالى الموضوع، مؤسسه النشر الاسلامى التابعه لجماعه المدرسين بقم المشرفه، مطبعه مؤسسه النشر الاسلامى، بى تا.
37. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، حسانى عبيد الله بن احمد، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامى، تهران، 1411 ق.
38. الصراط المستقيم، على بن يونس العاملى النباطى البياضى، مكتبه الحيدريه، نجف، 1384 ق.
39. طبّ الأئمه عليهم السلام، ابنا بسطام، عبدالله و حسين، مصحح: خراسان، محمد مهدي، دار الشريف الرضى، چاپ دوم، قم، 1411 ق.
40. عمده الطالب، ابن عنبه حسنى، منشورات الحياه، بيروت، بى تا.
41. عمده الطالب فى أنساب آل أبى طالب: جمال الدين أحمد بن على بن الحسين ابن على بن مهنا بن عنبه اصغر داوودى حسينى، انتشارات شريف رضى، بى جا، بى تا.
42. عوائد الأيام فى بيان قواعد الأحكام و مهمات مسائل الحلال و الحرام، ملا احمد نراقى، دفتر تبليغات، چاپ اول، قم، 1417 ق.

43. عيون أخبار الرضا عليه السلام، ابن بابويه، محمد بن علي، مصحح: لاجوردی، مهدی، نشر جهان، چاپ اول، تهران، 1378 ق.

44. -، ترجمه آقا نجفی، انتشارات علمیه اسلامیة، تهران، چاپ اول، بی تا.

45. الفصول المهمة فی أصول الأئمة (تكملة الوسائل)، عاملی، شیخ حر محمد بن حسن، مصحح: القائینی، محمد بن محمد الحسین، چاپ اول، مؤسسه معارف اسلامی امام رضا علیه السلام، قم، 1418 ق.

46. الفصول المهمة فی معرفة الأئمة، ابن صباغ مالکی، دارالحدیث، قم، چاپ اول، 1422 ق.

47. فضائل الأشهر الثلاثة، ابن بابويه، محمد بن علي، مصحح: عرفانیان یزدی، غلامرضا، کتاب فروشی داوری، چاپ اول، قم، 1396 ق.

48. الکافی، کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، مصحح: غفاری علی اکبر و آخوندی محمد، دار الکتب الإسلامیة، چاپ چهارم، تهران، 1407 ق.

49. الكامل فی التاريخ بیروت، ابن اثیر، عز الدین أبو الحسن علی بن ابی الکریم، دار صادر - دار بیروت، 1385 ق.

50. کامل الزیارات، ابن قولویه، جعفر بن محمد، مصحح: امینی، عبد الحسین، دار المرتضویة، نجف اشرف، چاپ اول، 1356 ش.

51. كشف الغمه في معرفة الأئمة (ط القديمه) اربلى، على بن عيسى، مصحح: رسولى محلاتى، سيدهاشم، بنى هاشمى، چاپ اول، تبريز، 1381 ق.
52. كواكب المشرقيه، رجاى، سيد مهدى، كتابخانه آيه الله مرعشى نجفى، قم، چاپ اول، 1380 ش.
53. گلچين صدوق (گزیده من لا يحضره الفقيه)، صفاخواه، محمد حسين، ناشر: فيض كاشانى، چاپ اول، تهران، 1376 ش.
54. گنجينه آثار قم؛ عباس فيض، قم، بى نا، 1349 ش.
55. مثنوى معنوى، جلال الدين محمد بلخى، نشر طلوع، تهران، 1360.
56. المجدى فى أنساب الطالبين، ابن صوفى نسابه، على بن محمد بن على بن محمد علوى، كتابخانه آيه الله مرعشى نجفى، چاپ دوم، قم، 1422.
57. المجدى، ابن صوفى، على بن محمد بن على بن محمد علوى، اشرف سيد محمود مرعشى، احمد دامغانى، كتابخانه آيه الله مرعشى نجفى، سيد الشهدا، چاپ اول، 1409 ق.
58. مجمع البحرين، فخر الدين الطريحي، مؤسسه تحقيقات و نشر معارف اهل البيت عليهم السلام، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، بى جا، 1387 ش.
59. مدينه المعاجز الاثني عشر، بحراني، سيد هاشم بن سليمان، مؤسسه المعارف الإسلاميه، چاپ اول، قم، 1413 ق.

60. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، نوری، حسین بن محمد تقی، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول، قم، 1408 ق.
61. مشاهد العتره الطاهره و أعيان الصحابه و التابعين، سيد عبدالرزاق كمونه حسيني، مؤسسه البلاغ، بيروت، بی تا.
62. المعقبون، رجایی، سيد مهدي، مؤسسه عاشورا، قم، چاپ اول، 1385 ش.
63. معجم الرجال الحديث؛ آيت الله العظمى خوئی، بيروت، بی تا، 1403 ق.
64. مقاتل الطالبين، ابوالفرج، علي بن الحسين الأصفهاني، تحقيق سيد احمد صقر، بيروت، دار المعرفه، بی تا.
65. الملاحم والفتن، السيد ابن طاووس، نشر نشاط، چاپ اول، اصفهان، 1416 ق.
66. منتهى الآمال فى تواريخ النبى و الآل، قمی، شيخ عباس دليل، چاپ اول، قم، 1379 ش.
67. من لا يحضره الفقيه، ابن بابويه، محمد بن على 381 ق، ترجمه غفارى، على اكبر و محمد جواد بلاغی، نشر صدوق، چاپ اول، تهران، 1367 ش.
68. مهدي موعود (ترجمه جلد 51 بحار الأنوار)، مترجم دوانی، على، اسلاميه، تهران، چاپ بيست و هشتم، 1378 ش.

69. نزهة القلوب، حمدالله مستوفی، تصحیح گای لیسترانج، دنیای کتاب، چاپ اول، 1362 ش.

70. نهج البلاغه، شریف الرضی، تصحیح: صبحی صالح، هجرت، چاپ اول، قم، 1414.

71. وسیله المعصومیه؛ میرابوطالب سید بیوک واعظ تبریزی، تبریز، بی نا، 1371 ش.

72. یکصد و پنجاه درس زندگی، آیت الله العظمی مکارم شیرازی، بی جا، انتشارات علی بن ابی طالب، 1383 ش.

ص: 127

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

